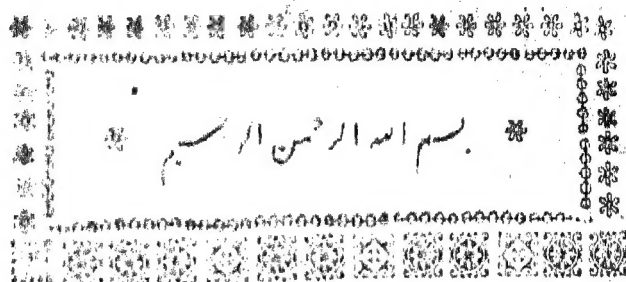


دفع الشروع عن سائل النذر

المجد وجهه المديني

مدرس مدرسة كلك



بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي اظهر الحق ولو بعد حين * وشرح به قلب بعض
عباده الصالحين * ونشره بجهل بعض عبدا انه السجادة بين *
وارضحه ولو على لسان بعض عباده المنجيين * ولقنه حجة ابطال
لتمويهات الباطلين * فخصه بهذه العناية من امن الطالعين *
وفضله بهذه الكرامة على كثير من العالمين * والعلو على رسوله
ميك المرسلين * شفيع المؤمنين * وسامعاني الذين اوا والدين *
والله المهد بين الهادين * وصحبه المهد بين الراشدين * وناجهم
وتبعهم من الائمة المجتهدين * والعلماء الراشدين * الى يوم الدين *
يا نعمي كويد هند اميد واربر صمت پروردگار من وجهه او المفضل
المشربوه بالقلب المورخ بيد ارضيت الصل يقي العباد
لقادري المديني في الملامة الطلعية عشر الله له ولو الى

MA LIBRARY AMI



PE 0001

وَأَعْلَنَ إِلَيْهِمَا وَآلِيهِ أَهْلَ الْبَيْتِ الْمَوْلَى مَوْلَى بَيْتِهِ رَبُّ الْعَرْشِ
 که درین زمان فتنه توانان اکثر مسلمانان بر گاله و هندوستان
 بر چند گروه متفرق شده اند و افتراق ایشان در امور دین
 سبب منازعات و مخاصمات گردیده تا آنکه نوبت به جنگ و جدال
 رسیده است * گروه اول از قوم جهال و عوام اند که رسوم آبایی
 خود را حق می انگارند بنگاه عین دین می بندارند و هیچ وجه بمواظقت
 و تصالح باز نمی آیند و باعث آن یک امر است که زعم می کنند که
 پدران ایشان عاقلان و دینداران بودند و در آن زمان علما می دیدند
 بر اینزگار و اولیاء یک کردار بودند پس آنچه به تحقیق ایشان
 حق بود اختیار کردند پس مایان نیز پیر و اینها هم * و در حقیقت
 اینها سمداق قول او تعالی اند که در رکوع پنجم از جزء دوم
 سورۀ بقره است وَإِذْ أَخْبَلْ لَهُمْ آتِيعُوا مَا نَزَّلَ اللَّهُ قَالُوا أَهَلْ نَمُرُّ
 مَا الْفِينَا عَلَيْهِ أَبَاءَنَا وَآلُؤْكَانَ أَبَاءَهُمْ لَا يَعْقِلُونَ شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ
 یعنی وقتی که گفته می شود بان قوم که پیروی کنید چیزی را که فرود آورده
 است آن را خدا می تعالی پس اینها در جواب آن می گویند
 که ما پیروی آن نخواهیم کرد بلکه پیروی خواهیم نمود و چیزی
 را که پدران خود را بمان چیز یافته ایم * پس الله تعالی در شان

اینهامی فرماید که ایابیردی روش پدران خود را خواهند نمود
 اگر چه پدران آنها بخری را تفهمنند و بورجی راه راست نیابند
 فعوذ بالله منهم لیکن بعضی از ایشان که این اعتقادات
 قاسده و ردول ایشان مستحسن نشده و بر تبه جهل مرکب نرسیده
 پس بتوفیق الهی سخن حق را قبول می کنند و براه راست می رسند
 گروه دوم از قوم پیرزادگان و اولاد مشایخ اند که عادات و
 رسومات بزرگان خود را شریعت می پندارند بلکه همین را حقیقت
 ایمان و اسلام قرار داده اعتقادی دارند و باعث آن این است
 که زعم می کنند که آنها علمای دین و اولیاء اهل یقین و صاحب کشف
 و کرامت و واصل فضل و شہامت و مقتدای انام و پیشوای
 خواص و عوام و مقبول درگاه ذوالجلال و الاکرام بودند اگر
 این همه خصائل و شمائل راست و درست نمی بود هرگز خود بمبائثر
 آنها نمی شدند و بفزندان و مریدان خود تعلیم و تلقین نمی کردند
 سبب آنچه ضرب المثل زبان زد ایشان است که عادات اسادات
 اسادات العادات و در حق ایشان نیز نصایح و مواظبت و موعظه
 نمی گردد و خاصه در باره ایشان باعث دیگر نیز هست و آن
 این است که اگر عادت قدمای خود و سنت آبای خود را قبیح دانند

و ترک کنند تحقیق و تحقیق و توهم و تفسیق بزرگان ایشان لازم
می آید پس مریدان ایشان منحرف و بد اعتقاد خواهند شد
و نذر و نیاز که همین وجه میشت و همراهی حیات ایشان است
بالکلیه مسدود خواهد شد لهذا از آنها باز نمی آیند بلکه بر اتباع آنها
اصرار و مبالغه می کنند تا آنکه جهال را بر ابقای رسوم و رسوخ
و احیای سنت مرقومه ترغیب و از ترک آنها ترهیب می نمایند
تا منصب پیری و شجی اینها بر جای خودش برقرار ماند و قو حات
آبائی در باره ایشان نیز جاری و سناری باشد و آیین فرقه کسانیکه
بجزی لیاقت و بهره از هنر کتابت می دارند فتاوی طیاره کرده
و رسائل تالیف نموده بر امور بدیهه سیه آبای خود بدلائل مرجوع
و اقوال ضعیفه استدللال کرده و بناویلات و کیکه و ردایات
شاذه و نادره استنباط نموده رواج می دهند و در واقع این
گروه معصداق قول اوتعالی اند که در رکوع هشتم از جزو
بست و پنجم در سوره زخرف مرقوم است **بَلْ قَالُوا إِنَّا وَجَدْنَاهُ**
إِبَاءَ نَاعِلٍ أَمَةٍ وَ إِنْ نَاعِلٍ إِبَاءَ نَاعِلٍ أَمَةٍ وَ إِنْ نَاعِلٍ إِبَاءَ نَاعِلٍ أَمَةٍ
اقوال ایشان می فرماید که **إِنَّا وَجَدْنَاهُ إِبَاءَ نَاعِلٍ أَمَةٍ وَ إِنْ نَاعِلٍ إِبَاءَ نَاعِلٍ أَمَةٍ**
مَقْتَدِرٍ قُلْ أُولَئِكَ تُطَوَّلُونَ یا هدی علیهم السلام **قُلْ قَالُوا إِنَّا بِمَا رَحَلْتُمْ**

به کافرون ترجمه ملا می گویند بد رستی که مایا فتم پدران خود را به طریقه
 دیسری و مابکر دارهای آنها را یافته گانیم و نیز قول ایشان را در ایت
 می نماید که می گویند بد رستی که مایا فتم ایم پدران خود را بر کینشی و روشی
 و مابریبهای ایشان افتد اکتند گانیم * پس بگوای پیغمبر که آیا
 متابعت پدران جاهل خودی کنید اگر چه بیادیم راهی را که راست
 تر باشد از طریق پدران شما * پس در جواب آن می گویند که ما از
 راه و روش شما کار داریم و به پیروی که فرستاده شده آید شما کافر انیم *
 بیت * نلق راقاید شان بر باد داد * که دو عهد لعنت بر این تقایم باد
 * گر چه عفاش سوی بالامی پرد * مرغ تقایم شس به رستی می برد *
 نعوذ بالله منهم و من عقایدهم * لیکن بعضی از ایشان که
 الله تعالی ایشان را ایمان کامل و صلاح و تقوی داده
 است پس بر جاده مستقیم اهل سنت و جماعت قائم
 و مستقیم اند و قلیل ما هم * گروهی سوم کسانی اند که آبایی
 ایشان جمال و قوم رذیل بودند مگر ایشان شرف صحبت علما
 و شرفا اند و خند و چیزی از لیاقت حروف شناسی و قابلیت
 عبادت خوانی آموخته * به عظمیت مکان و رفعت شان ایشان
 دیده و خست و حقارت احوال آبای خود مشاهده کرده آداب علما

و شرفا و لباس و هیأت ایشان برگزیده اند و از رسوم قبیه
آبایی و عادات و ذیلیه قدامی خود بیرون آمده اند * بعد از هوس
تحصیل قضیت و شرافت در خاطر ایشان جا گرفت پس
بجزئی از ترجمه قرآن شریف و رساله حدیث و نسخه های هندی در
بیان مسائل و مسائل هندی در قصص و حکایات خوانده در زحم
خود بکافیت و عظم فرائض آورده در زمره علمای و فخره شرفاء داخل
شدند و در مجالس شادی اینس ایشان و در محافل دعوت
و عبادت جلیس ایشان گردیدند و از خرمن آداب و عادات
ایشان خوشه چیدند * بعد با علما و شرفا دم مساوات زدند تا در
قوم خود ریاست و سرواری پیدا کنند و از عزت علما و شرافت
شرفا بهره اندوزند * آنه از بطمع حصول ریاست و شرافت و عظم را
پیش کسب اموال و پیری و شیخی را وسیله تحصیل جاه و جلال
ساختند * و برای دفع عیب آبائی و نقض ذاتی اولاد رسوم و عادات
پیش برگان خود را مطلقا و عموما حرام و بدعت قبیحه می خوانند و از آنها
تری محض و تنجب بحت می کنند و می گویند که مایان از اعمال بد ران
و افمنان قدامان خود بزاریم و هرگز تجویز آنها نمی کنیم بلکه از آنها
توبه و انابت کردیم پس سبب عیب و نقص مایان نخواهد بود زیرا چه

بمنزهون حدیث شریف التَّائِبُ مِنَ الذَّنْبِ كَمَنْ لَا ذَنْبَ لَهُ
 یعنی توبه کننده از گناه مانند کسی است که اصلاً گناه نکرده است
 ما از ان عیوب باک و صاف شدیم و عیب پدران به سران
 سرایت نمی کند زیرا به آبای اکثر سنیان با اعمال قبیله و اقوال کفریه
 گرفتار بودند و هرگز سبب عیب و عار اخفاء و رسل که از اولاد آنها
 بودند نگردد و از اینجا که ایشان را فضیلت و امتیاز آن قدر حاصل
 نیست که فرق کنند که کدام رسوم کثرت و کدام بدعت حرمت و کدام
 بدعت بکراهت و کدام بدعت مباحه کدام بدعت حسنه و کدام
 بدعت واجبه است لهذا هر فتنه صراحت در شرع شریف مذکور
 نیست و هم در بیان این اقوام مشهورند پس علی الاطلاق آن همه
 افعال و اعمال را شرک و کفر و حرام و بدعت می گویند و همه
 بدعت را سبیه می نامند و عوام را از جمیع افعال مرقومه و اعمال مرسومه
 بالکلیه منع می کنند و علی هذا القیاس در مسائل شرعی آنچه در ذمه
 و قیاس ایشان خطور می کند فتوی می دهند و بهین مردمان
 ایشان را مثل علما و شرفانی شمرند و توقیر و تعظیم و اکرام
 و تکریم مانند ایشان در حق این نو مسلمانان مرعی نمی داشته پس
 به طمع حصول کمال عزت و هوس تساوی مرتبت غیبت گوئی

و غیب چوئی علما شمار و دمار خود را ساخته و به تو همین علما و تشییعین شرفا
 برداختند و کمال دستاویز اینها درین باب آنست که علمای روزگار
 دنیا دار اند و نوکری نصارا می کنند و حال آنکه حکم نوکری نصارا
 و دیگر کفار مطلقاً حرام نیست بلکه در صورتیکه امانت مسلم یا امانت بر ظلم
 یا غل و در دین لازم آید پس البته حرام است چنانچه تفصیل آنها در
 بیان مسائل مترغز قد کور نخواهد شد ان شاء الله تعالی و عرض ایشان از
 امانت علما همین است که عوام از علما اعراض نموده باین نو مسلمانان
 گردیده و شوند و از ایشان رو تافته باینها رجوع آرند مگر کسانی که
 او تعالی ایشان را به فضل خود ازین اقوال نگاه داشته است
 پس ازین حرکات ناشایسته و افعال نابایسته باز مانده اند اما
 این چنین کسانی بسیار اند که اندک و در حقیقت باعث این همه فتنه
 و فساد و موجب برانگیختن این همه خصومت و عناد آن کس
 است که این نا اهلان را علمر آموخته است چنانچه در مشکوٰۃ در کتاب
 العلم مرقوم است **قال رسول الله صلی الله علیه وسلم واضع
 العلم عن غیر اهلیم کمقلد الغناریر الجواهر واللؤلؤ والذهب**
 یعنی کسی که نا اهل را علمر بیاموزد پس آن کس گویا گوهر و مروارید
 و زر را به خنزیر پوشانید و در حقیقت این گروه مرقوم ثالث نموده

که در حدیث شریف مذکور اند چنانچه در کتاب و باب مرقومین است
 قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا یقض الا امیرا واما مورا و مستقال
 و در شرح شیخ عبده الحی رح مرقوم است که قص به معنی و غظ
 گفتن و پند و نصیحت دادن و قاص و اعظ را گویند * آنحضرت
 صلی الله علیه و سلم می فرماید که و غظ نمی گوید مگر حاکم و امیر که پند گوید
 مردم را تا پند پذیر شوند و یا کسی که امر کرده است او را حاکم
 و ماذون و مجاز است از پیش وی پس حکم وی حکم امیر است
 یا مردی سبخر متعجب که طلب ریاست و اتباع هوا و ریای می کند
 و قصد می جوید * و محتمل بجای معجمه است و در روایات
 دیگر محتمل بجای مهله نیز آمده است از جمله * و درین زجر است
 از و عظمی اذن امام زیرا که امام دانا تر است بمصلح رعیت
 و مهربان تر برایشان و اگر خود را گوید بیدا کند از میان علما کسی را
 که بعلم و امانت و تقوی و دیانت و ترک طمع و حسن
 عقیدت موصوف بود و از جهل و فسق و خیانت و بدعت دور
 باشد * و ازین جا استنباط می توان کرد که قصد بر سجده
 مشیخت برای و عظمی و ارشاد و هدایت بی اذن مشایخ و اجازت
 ایشان جایز نبوده چنانچه بعضی متشیخه از اهل جهل و وهوی می کنند

انتهی من الشرح اما این قدر دانستی است که در شهری
که امام حق و سلطان بر حسب شرع شریف موجود بود پس اگر
جميع علماء متقدمین و رؤساء معتبرین و یا اکثر ایشان بر علم و فضیلت
و تقوی و دیانت و بی طمعی و بی ریائی کسی اجماع کنند و آنرا قابل
و حفظ و اتمد بستر بالاتفاق و او را اجازت و عطا گفتن و اذن بپردازن
و بپذیرش البته برین تقدیر در حکم مأمور خواهد شد چنانچه در شهری
که امام جمع نبود و نیز پادشاه که کسی از اهل امامت را معین و مسقر
کنه نباشد پس اگر مسلمانان بر علم و تقوی و دیانت و فضیلت
و صلاح و امانت کسی اجماع کنند و بالاتفاق خود را آنرا امام جمعه و عیدین
نمایند پس شخص مرقوم شرعا امام خواهد شد و پس او نماز جمعه
و عیدین در سبت خواهد بود و مصلحت حکم است در باب تفریر قاضی
بلکه زعب سلطان نیز چنانچه وقتی که حضرت امام امیرالمومنین عثمان رضی
محمور شد بودند و بسبب خوف باو ایمان از خانه خود بیرون آمدن
نمیخواستند پس مردمان باجماع خود حضرت علی رضی را افضل
و قوت خود دانسته در نماز جمعه امام ساختند چنانچه در کفایه مرقوم است
قال الشافعی رح السلطان لیس بشرط لماروی ان عثمان رض حین
کان مصورا علی علی رض الجمعة بالفاصل قلنا یشتمل انذ فعل

ذلك باذن عثمان رضي ولو فعل بغير اذنه انما فعل لان الناس
 اجتمعوا عليه وعند ذلك يجوز لان الناس احتاجوا الى اقامة
 الفرض فاعتبروا اجتماعهم وايضا في العالم كبرية ولو تعذر للاهتنيان
 من الامام فاجتمع الناس علي رجل يصلي بهم الجمعة يجوز
 وگروه چهارم مانند گروه سبوم. تمیخ امور مرقوم به صحت اند بلكه در
 بدو حال خود را از قسم گروه سبوم بدو دنا با بتر ریح غلو و افساد در دین
 و خصوصت و عناد با اهل یقین روز بروز زیاده کرده بر فرقه سبومین
 سبقت بردند حتی که از دین و مذہب خود را بیرون افتاده مذہبی
 جدید حادث نمودند و احوال ایشان بالتفصیل در نتیجه نظام الاسلام
 بیان کرده ام و نیز در خطبه رساله سبعة بسیار مذکور خواهد شد
 انشاء الله تعالی * اما در اینجا ملاحظه تفصیل گروه های مسلمانان که در این
 زمان متفرق شده اند اجمالاً احوال ایشان نیز مرقوم می گردد و که
 اکثر ایشان از اولاد او باشند و نسل ارذال اند که جندی در
 خدمت علماء و شرفا بوده و کنش برداری و خدمت گذاری ایشان ننوده
 آداب نشست و برخاست اند و عموماً عادات ایشان در آب و لباس
 و رفتار و گفتار و غیره آموخته لیاقت حرف شناسی و صلاحیت عبارت
 خفائی حاصل کردند * بنده از آن در صحبت قوم را و نصیایان یا در جماعت

گروه بد اعتقادانی مدتی دراز بود ترجمه قرآن شریف و بعضی
 نسخهای حدیث و چند رساله هندی در مسائل ناز و زده خوانده خیال
 ریاست و مشیخت در سر ایشان افراوده دم قضیلت و شرافت
 زدند و بطمع حصول شرافت و دورک ریاست و عفت و نصیحت را
 و احم حصول آرزوی خود و وسیله سرمایه میبشت خود را
 ضایع نموده اما غیب خدایست آبائی و عار و دانت قدائی ایشان
 مانع این آرزوی شه لهند ایشان بنرماتند کرده سیوم افعال
 شنیعه پدران و اعمال قبیحه قدیمان خود را مطلقا و عموما حرام
 و بدعت سیئه و شرک و کفری گویند بلکه تکفیر آباد اجداد خود می نمایند
 و هم چنین بهوس تعالی و حرص نفوق طعن و توهین در اعمال علما
 و تشییین در اقوالی شده قان و تحسین افعال و تزئین خصال خود را
 و تحقیر بزرگان دین و امانت فضلا شرع متین شروع کردند تا عوام
 از ایشان بد گمان و بی اعتماد شوند و با این گروه اعتقاد نمایند
 خلاصه آنکه برده حیاء و حمیت و شرم و غیرت را از چشم خود
 برداشته بی باکانه و بی مبالات و بدون پروا و بغیر مهابات هر چه
 در کار و رویت و آنچه در خیال و طبیعت ایشان می آید بر زبان می رانند
 بیست  باش بی کار و باد شاهای کن بی حیا باش و هر چه خواهی کن

علی بن ابی طالب در باب مسائل اعتقادی و احکام غایبه بلا تأمل
 هر چه در گمان پریشان و خیالی بر کلال ایشان می آید بی باکانه
 فتوی می دهند و آخر الامر وقتی که کذب و جهالت و ضلالت
 و بطلت ایشان در امور مخصوصا در احکام شرعی بر هر که
 و همه ظاهر شده و روز بروز مذمت بر مذمت می افزود و باران
 طاعت بر طاعت بر سر ایشان باریدن نمود پس لاچار شده
 چنان پذیر نمودند که متقه ان ایشان از جمیع علما بد اعتقاد و از
 تمامی فضلاء ایغما و شوند و هر چه ایشان تعلیم و تلقین کنند همان را
 حق و ضوابط دانند و بار دیگر از علما استفسار نه کنند تا جهالت
 و ضلالت ایشان ظاهر نگردد پس اولاد بقیه تقیید از گردن خود را
 کشاده طعن و تشنیع بر امر تقیید و توهین علما مجتهدین و ابطال مذاهب
 ائمه دین آغاز کردند تا آنکه نوبت به تکفیر ایشان رسید و کارهای
 ایشان با انواع مختلفه است یکی از آنها این است که وقتی که
 کسی از طالب العلم ایشان را از طریق اینها استفسار می نماید یا کسی در
 مفاسد سرداران اینها را در گرفت می کند و سخت می گیرد و یا از قولی
 از اقوال اینها می برد پس از کار محض می کند و می گویند که من حقیقی
 ام و سرداران اینها می گویند که من نمی کنم و تعلیم هم نمی کنم و چون

از آن مجلس بیرون می روند بدستور بتایق افساد می کنند *
 و اگر در مجلس حقیقان بسببی بنده می شوند و وقت نماز می رسد مجلس
 منافیانه بطور جهشی نماز می خوانند چنانچه تفصیل این حالات در رساله
 سیمه بسیار به فضلہ تعالی مستوعباد مستوفیان ذکر خواهد شد * خلاصه
 آنکه عوام را باین وجه تعلیم می کنند که بر علم فقه اعتماد دارند و این که
 خلاصت قرآن و حدیث است و بنام مجتهدین و فضلاء مقلدین
 اعتقاد دارند که از رای خود ما گفته اند و می گویند بلکه هر چه از ترجمه
 قرآن و حدیث دریابید بالامثل و بغير تفکر عمل کنید و این مضمون را
 بانواع مختلفه و با وضاع متنوع پیش عوام معاده لوحان ظاهری
 سازند که تفصیل آنها را در قریبی شاید و طوماری باید و در فقه در
 امور دین آن قدر فقه و فساد انگیزند که از تقریر افروین و از تحریر
 بیرون است نعوذ بالله من شرور انفسهم و من شیئات اعمالهم
 من یهد الله فلا مضل له و من یضلل الله فلا هادی له * و در حقیقت
 این گروه مظهر مغرور و بینیم خدا صلی الله علیه و سلم اند که آن حضرت
 در بیان علامت قیامت فرموده اند که در آخر زمان قومی پیدا
 خواهند شد که اوصاف آنها چنان و چنین خواهد بود و آن همه صفات
 درین قوم در دست و راست بی کم و کاست یافته می شود و همچنین

برای شما صادق می آید چنانچه در کتاب مجمع الزوائد و در جلد رابع
در باب ما جاء فی الکذا بین الذین بین یدی الساعة مرقوم است

روى الطبرانی عن عبد الله بن عمرو عن ابنه قال قال الله لقد سمعت
رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول ليكون بين يدي الساعة
الرجال وبين يدي الدجال كذا ابون ثلثون او اكثر قلنا ما آياتهم
قال ان ياتوكم بهيمة لم تكونوا عليها لغيرها ابها منكم ودينتكم فاذا
رايتهم وهم فاجتنبوهم وما دهم ترجمه از عبد الله بن عمرو مروی
است که گفت سوگند خدای تعالی است که هر آینه بیشک

شنیدم پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم را که می فرماید که بیشک
پسند خواهد شد نزدیک قیامت دجال و قریب دجال یک
قوم دروغ گو یان که مردار ایشان می باشد زیاده خواهند بود
پس با جماعت حاضرین از آن حضرت استفسار نمودیم که
علامت های آن گروه کدام خواهد بود پس آن حضرت فرمودند
که ظاهر خواهند کرد نزد شما سنتی را که شما آن سنت را عمل نمی کردید
یعنی کادی نورادین گفته و آنرا سنت نام نهاده شمار تعلیم خواهند کرد
و ترغیب آن خواهند نمود و یا در حقیقت سنت باشد اما شما آنرا
عمل نمی کردید بلکه سنت دیگر بجای آورده پس آن قوم سنت

دیگر اینها تعلیم و تخریص خوانند کردناستی که شما آنرا عمل می کردید
 آنرا تغییر دهند و آنرا بستی دیگر بدل کنند یعنی آن سنت را از
 شمار که سازند و دین و مذاهب شمارا تغییر و تبدیل نمایند پس چون
 آن قوم را به بینند از ایشان کناره کشید و ایشان را دشمن
 دین دانید و از ایشان دشمنی دارید و این کتاب مجمع الزوائد
 جامع است کتب اعدایت معتبر معتد را که سوای صحاح سه
 است و چنانچه جامع الاصول جامع شش کتاب حدیث است
 که آنرا صحاح سه می گویند هم چنین مجمع الزوائد جامع است
 کتابهای حدیث را که سوای صحاح سه است مانند بیهقی و
 طحاوی و مسند امام احمد و طبرانی صغیر و اوسط و کبیر و ابی یعلی و بزار
 و غیر ایشان و این کتاب نزد مولف این رساله موجود است
 هر که را خواهش مشاهد آن باشد شریف آورده معاینه کند و در
 مشکوٰۃ در باب الاعتصام بالکتاب و السنه مرقوم است عن ابی
 هريرة رضي قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم يكون في آخر
 الزمان دجالون كذابون يأتونكم من الأحاديث ما لم تسمعوا
 انتم ولا آباءكم فإياكم وإياهم ولا يضلونكم ولا يفتنونكم رواه مسلم

در شرح شیخ عبدالحی دهلوی روح در شرح این حدیث

مرقوم است بینهادر اینجاقفل کرده می شود یعنی جماعتی می باشند در
آخر زمان تبلیس کنندگان و دروغ گویان یعنی جماعتی باشند
که خود را به مکر و تبلیس در صورت علماء و مشایخ و صالحا اذ اهل
نصیحت و صلاح نمایند و در فحشهای خود را ترویج دهند و مردم را
به مذاهب باطله و آرای فاسده بخواهند و می آرند پیش شما و
احادیث آنچه شنیده اید شما و نه پدران شما یعنی به بهتان و افتراء
و مراد از احادیث یا احادیث پیغمبر است صلی الله علیه و سلم
یا عامتر از آن شامل اخبار مردم نیز پس دور دارید نفس خود را
از ایشان و دور دارید ایشانرا از خود تا گمراه نگردانند ایشان شمارا
و در فتنه و بلاینداند شمارا و مقصود تحفظ و احتیاط است در گرفتن
دین و احراز دین و نیز از صحبت ارباب بدعت و مخالفت با ایشان
خصوصا آنها که دعوت کنند و تبلیس نمایند * منشی *

چون بسی ایلیس آدم روی هست * پس بهر دستی نشاید داد دست
حرف درویشان بدزد مردودون * تا بخواند هر طبعی آن فسون
ز آنکه صیاد آورد بانگ صغیر * تا فریبد مرغ را آن مرغ گیر
کار مردان بر روشنی و گرمی است * گاه و نوبت حیل و بی شرمی است
انتهی من الشرح المذکور بلفظه * گروه پنجم علمای دنداه

و فضلاء می شریعت شمار که حق جوئی و صدق گوئی مشهور
ایشان است و در امور شرعیه بوجه من الواجب پیروی
نفس اماره و وانگی دارند و در باب فتوی و احکام هیچ وجه
منافع نفس خود را رعایت نمی کنند و هرگز عار و عیب نفس خود
و بار سوم آبای خود را در آن دخل نمی دهند بلکه هر چه قول صحیح و
حق صریح باشد اتباع آنرا بر خود لازم می دانند و هر چه بآن سنت
وارد است و بآنچه جماعت صحابه رفته اند و بر آنچه علماء است
اجماع کرده اند آنرا بدل و جان قبول می کنند و بعمل می آورند
و فی الواقع همین جماعت اهل سنت و جماعت اند که وصف
ایشان در حدیث مشهور آمده است یعنی تَفَرَّقَ امَّتِي عَلَى ثَلَاثٍ
وَعِبَادَةُ اللَّهِ فِي الْغَارِ لَا مِلَّةَ وَاحِدَةً قَالُوا مَنْ هِيَ يَا رَسُولَ اللَّهِ
قَالَ مَا أَنَا عَلَيْهِ وَأَصْحَابِي فِي رِوَايَةٍ وَهِيَ الْجَمَاعَةُ ترجمه جدا
می شوند است من بر افتاد و عهد مذہب در اصول عقاید همه
ایشان مستحق در آمدن در درخ باشند مگر یک اهل ملت گفتند
صحابه کیست آن یک اهل ملت یا پیغمبر خدا فرمود اهل مانی است
که من بر آمدم و اصحاب من بر آمدند و در روایت دیگر بآن اهل
یک ملت مسمی به جماعت اند و این حدیث در مشکوٰۃ در

باب الاغترسام بالکتاب والسنه است و درین زمان این چنین
 گروه که شامل اهل سنت و جماعت و دران متحقق باشند بنایت
 کم اند اگر چه در صورت و نام بنایت و بسیار اند و هر قدر که باشند
 اکثر ایشان بسبب قلت اصحاب و شاد و کثرت ارباب فساد
 و بجهت انتشار فتنه و خلاف و شیوع هوا می نفس و اختلاف
 در زاویه عزالت گوشه نشین و در بادیه تحمل حرمت گزین
 شده اند و در اختلاط با انبای زمان و در واز و ارتباط با اهل بطلان
 بر روی خود بسته و در گوشه تنهایی و کنج بکنائی نشسته اند
 زیرا چه در پیشگاه و در جلد رابع در باب الامر بالمعروف است

وَمِنْ اٰیِیْهِ تَعَالٰی یَا اَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوا عَلَیْكُمْ اَنْفُسُكُمْ لَا یُضِرْكُمْ
 مِنْ ضَلٰلٍ اِذَا اٰمَنْتُمْ یَقَالَ اٰمَّا وَاللّٰهُ لَقَدْ مَالَتْ عَنْهَا رَسُوْلُ اللّٰهِ
 صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ فَقَالَ بَلْ اَتَمَّرُوْا بِالْمَعْرُوْفِ وَتَمَّاءُ هُوَ اَعْنِ
 الْمُنْكَرِ حَتّٰی اِذَا رَاَیْتُمْ شَحَامَ طَاعَاةٍ هَوٰی مَتَّبِعَا وُدَّ نِیَامُ ثَوْرَةٍ وَاَعْجَابُ
 حُلْ ذِی رَاٰی بَرَاۤئَةً وَّرَاٰیْتُمْ اَمْرًا لَا یَدُلُّ لَکُمْ مِنْهُ فَعَلِیْکُمْ بِنَفْسِکُمْ وَدَعِ
 اَمْرَ الْعَوَامِ فَاِنَّ وَّرَاۤءَ کُمُ الْاِیَّامُ الصَّیْرُ الْحَدِیْثُ وُدَّ شَرْحُ مَرْقُوْمٍ
 در تحت این حدیث مرقوم است مروی است از ابی ثعالبه
 که صحابی مشهور است در تفسیر این آیت کریمه یعنی عَلَیْکُمْ اَنْفُسُکُمُ الْخ

یعنی ای نگرده مسلمانان لازم است بر شما که نفس خود را از گناه
 دادید از شرک و گناه و وقتی که شمارا راه راست یابید
 پس ضرر نخی کند شمارا کسی که او گمراه شد * پس گفت
 آگاه باشید بخدا سوگند هر آینه به تحقیق من پرسیده ام
 الدین آیت پیغمبر خدا که آیا ترک کنیم بمقتضای این آیت امر
 معروف و نهی منکر را * پس گفت آن حضرت هر که نه کند بلکه
 امر کند بمعروف و نهی کند از منکر تا آنکه چون به بینی توای مخاطب
 صفت نخل را در مردم که اطاعت و فرمان برداری آن کرده میشود
 و به بینی هوا و خواش نفس را که متابعت آن نموده میشود و به بینی
 دنیا را که اختیار کرده می شود بر آخرت * و به بینی خویش داشتن
 و نیکی پنداشتن بر صاحب داری و ندهی رای و ندهی خود را
 و رجوع به علما نمودن و مفتی نفس خویش بودن * و به بینی امری را
 که چاره و جوائی نیست ترا از آن امر یعنی امریکه میل میکند نفس تو
 به آن از صفات ذمیه که اگر تو میان مردم در آئی و در
 ایشان باشی بی اختیار بکام طبع و در آن بیفتی * و در بعضی روایت
 و لایک منه یعنی نیست قدرت برای توازان امر پس برین
 تشبه بر لازم گیر ذات خود را در گناه و از خود و از معاصی بگنجد

نگار عامه خالق را و تعرض کن بایشان و گوشه گیر از ایشان زیرا که
 بد رستی در پیش شما در آخر زمان روزنا است که در آن
 صبر باید کرد *افتتحي من المشرح المذكور خلاصه آنکه* درین زمان
 مسلمانان بر پنج گروه مرقوم مختلف و متفرق شدند پس هرگاه
 مردمان را شوق در یافت حکم رسمی از رسومات می گردو
 و حاجت الاماع حال امری از عادات می افتد پس چون آنرا
 اند کرده و دیمین یعنی پیرزادگان که در میان مردمان بلا ز ادگی و
 و پیرزادگی موموم اند استفسار می نمایند ایشان مطلقا جواب
 می دهند که هر چه پیران و بزرگان ما بطنا بعه *بطن* و ظهرا *عقب* ظهر کرده
 می آیند بی شبه آن دوست است بلکه بدرجه استجاب است
 و عین صواب بلکه مثل ثواب است و سبک آن گمراه اند حتی بیکه کافر
 مطلق است *نعوذ بالله من افعالهم و اقوالهم* و وقتی که از گروه
 سیو *سین* یعنی نو مسلمانان که در پیشه و عطا گوئی گرفتار و
 بفضیلت دعوی دارند سوال می کنند ایشان بر عکس گروه دومین
 خانی الاطلاق بلکه علی الاجتماع گردن دراز کرده می گویند که حرام
 و کفر و شرک است و قاعل این همه رسومات فاسق و فاجر و مجور
 آنها مشرک و کافر است *نعوذ بالله من جرءتهم و من عدم مبالا لانهم*

ومن دفا حتم و عن عدم محاباتهم * و وقتی که از گروه چهارمین
می رسند یعنی گروه دجالین که در لباس علما و مشایخ در آمد و در دین
اللباس می کنند و در شریعت رخنه می زنند و در مذہب فساد می اندازند
و در میان است فتنه می انگیزند چنانچه گفته اند * بیت *

این قوم که در پناه ریش آمده اند * کرگ اند که در لباس میش آمده اند
اورا سخنان فریب بازی و گفتگوهای ابله نوازی و کلام های
حیل بازی شنو ایند اسایل را در دام ترویج خود انداخته و متعده
خود ساخته می گویند که این همه سوالات و جوابات انتهائند و
این همه را بگذارد و عالم مختصر مفید پیا موزید که شمار نادسی و مہدی
گرداند و در جمیع امور دنیا و آخرت شافی و کافی و دافی بود و
بدیگری محتاج نہ گرداند و آن این است که ترجمہ قرآن و حدیث
نخو ایند کہ ہمعن دین است و ماورای آن اقوال الشیاطین * و این
قد عالم در زمان بسیر و محنت قبیل حاصل خواهد شد پس ہر چه
در قرآن و حدیث بیابید عمل کنید و دیگران را نیز بہ ابست نمایید
و آنچه در آنها نیابید پس شہاداران اختیار دارید ہر چه موافق
خواہش و عرض شما باشد اختیار کنید و آنچه مطابقت طبع و رغبت
نہما نباشد پس پست اندازید * و بہ سخنان مولایان دنیا و آوران

عالی آن مخصوص نوکران انگریزان اعتقاد و برکتب فقه اعظم و
 نه کنید که سر اسر کتب و بهتان و خلاف حدیث و قرآن است و
 و تفصیل احوال قوم و جالیان و ذکر فریبهای اینها و بیان نقشه و فساد
 اینها در ساله مساله بسیار مشهور و حاد کور خواهد شد انشاء الله
 الکفریز و هرگاه که از گروه پنجگونی یعنی علماء اهل سنت و جماعت
 استفسار می کنند پس هر چه صواب و حق می باشد مقرر
 جواب می دهند و میگویند که هر رسمی که مخصوص به کفار است
 بدعت سیه و حرام است و هر رسمی که در آن شایبه عادت
 کفار باشد و هیچ وجه خلل در دین نیندازد بلکه مسلمانان خود را
 اختراع کرده اند بدعت مباح است اما التزام آن بدعت
 باین طور که آنرا در دین داخل گردانند و از امور دینیه شماره پس
 بدعت سیه و حرام است و هر رسمی که باعث امور مستحسنه باشد
 و یا سود امور شرعیه باشد بدعت حسنه است چنانچه تفصیل آنها
 در ساله مسائل متفرقه مذکور خواهد شد انشاء الله المستعان
 پس هرگاه این همه اختلاف آرای و میل سوسی بدعات و
 اهوای شایع و ذایع گشت و مردمان جهال و عوام این همه
 اختلافات و منازعات دیدند و فتوای محققه و احکام متوجه شنیدند

در تبه حیرت سرگردان و دود بادی و حشمت پشیمان و پریشان
 شدند و در باب تحقیق مسائل دینی و استفسار دلائل یقینیه متجیر و
 متردد گشتند. آخر الامر کسانیکه توفیق از لی ایشان را سابق
 و قلاح ابدی قاکه سابق بود با خود اندیشیدند که مدارس مرجع علما
 و معتد فنا و می است خصوصاً مد رسه کاکانه که بقضای تعالی از
 قدیم الایام مرجع خواص و عوام است و اکثر علما می امصار
 و بیشتر فضلاء بهر دیار دالین مد رسه تربیت یافته منتشر شده اند
 و از آنجا که جماعت معتد بها و معتد علیها اجماع نموده و اتفاق کرده حکم
 می دهند و قوی می نویسند پس بمضمون فیض مشحون حدیث
 شریف که در متون در باب الاعتصام بالکتاب و السنه مرقوم است
يَلُكُّ اللَّهُ عَلَى الْجَمَاعَةِ یعنی الله تعالی جماعت را از ضلالت و خطا
 محفوظ میدارد پس در جوابهای استفتای ایشان خلا راه نمی یابیم
 لکن انما می علما امصار و قری اعتماد کلی و اعتقاد قوی می دارند
 بلکه بسا اتفاق افتاد که اگر در بیان علای اطراف و فضلاء
 اکثاف در مسأله از مسائل شرعیه اختلاف واقع بشود بعض برای
 رفع منازعات و فیصله خصوصیات فیما بین خود آمد رسن مد رسه
 موصوفه را نگه می سازند و حکم ایشان در باره خود لازم می دانند

و گسی از اطاعت ایشان گردن نمی بایزد * و هرگاه که مردمان را
 فتاوی و فرائض حاجت می آید رجوع بمدرسین مدرسه مذکور می آورند
 و موافق کافه افتای ایشان و خواهی حقوق خود می کنند و بمطابق آن
 با خود می نمایند و بر حسب آن اموال و ثروکات را تقسیم
 کرده می گیرند * و اگر بعضی علماء و متعصبین منکرین و مردمان مفسدین
 فی الکنین قبول نمی کنند هیچ خالی و نقصان ندارد زیرا چه بیست
 گزیده بیند بروز مشهور چشم * چشمه آفتاب را چه گناه *
 آخر الامر مردمان رجوع بمدرسین مدرسه آورده اند و کرده کرده
 برای استفتای مسائل و استفسار دلائل و بحجت تمیز میان
 حق و باطل بذات خود و یا بارسال رسل و رسائل در مدرسه
 می آمدند و استفتا و استفسار می نمودند و بعضی از ایشان حرف
 بساعت اکتفا و قناعت می کردند و دفع شک و شبه خود را
 نمی نمودند و بعضی از ایشان درخواست کتابت آنها بصورت
 سوال و جواب می کردند تا برای حاضرین و غائبین و لیلی قاطع
 و پرمای سناطع باشد * لهذا طلبه مدرسه موصوفه و عالی شهر که با این
 احترام بسیار و اصغر افراد استفاده می نمودند و سناکین اطراف
 و قاطنین اکثاف که با و حسن ظن می داشتند مکلف بر این امر

شدند که مسایلی که درین دور وادسیر مختلف بین المسلمین
است و هم دلائل آنها در ظاهر متعارض اند و نزاع وجدال در
آن مایستر است در تحقیق آنها و اثبات دلائل بر آنها و رفع
شکوک در آنها و جواب اعتراضات از آنها رساله ثابت نمود و شود
تا سیلان از رنج و کلفت آمد و رفت نجات یابند و مفتیان مجربان
از مشقت تفهیم هر یک از مسائلان خلاص شوند و گنجینان از محنت
قوی نویسی بیک دوشش گردند و مخلصین فی الدین
بر جاده مستقیمه خود بر قرار مانند از اغلال مضلین گمراه
نه شوند و لغزش نخورند و از تشکیک مفسدین دور و رطه شهب
و تردید بنبینند و عالمان را دلائل و براین بلاشب نقص و بدون
رنج و نصیب تصفح بدست آید و سرمایه احتیاج در وقت احتیاج و
دستاور استلال و الزام هر گام مناظره و خصام حاصل شود تا مفسدین
وین را الزام دهند و شکوک و شبهات و ادعایم و تزویرات آنها را
دور کنند و بجاهلان از گرداب تردد و فکر و تشنگی و غیر بر آمده
بکراهت کین قرار گیرند و از تیر جراحی و الیادیه سرگردانی نجات یافته
بمنزل اطمینان سکون یابند و کسانی که در چاه شبهات افتاده اند
بر آن رساله مطلع شده بجهل المثنی یقین جنگ زده از ان قعر عمیقی

بیرون آمده بشا راه سلامت سلامت رسند و مردمانیکه
 در وسط شکوکت منغمس شده اند بوسیله این صحیفه بزورق
 نجات تشبث نموده از آن تنگه خلاص شده بساجل هایت پایز
 شوند اما این ذره بلی مقدر عاجزها کسار از انترصاب درین امر
 عظیم و قیام بر این گاه جسم تناعده می گردد و بسبب وجوه شتی
 اقدام نمی نمود ^و بمجهان آنها یکی آن که بسبب کمی بضاعت علوم
 و نقص لیاقت و فهم خود را اهل تصنیف ندانستیم ^و لهذا هر قدر که
 مردمان مرادین باب ترغیب و تشویق می گردند و طواهر کوائف
 عوارف معارف این اصغر ابدیه ^و تحسین تحریر و تحریر تحسین می نمودند
 این کم مایه بوالعجب مصارف طوائف لطائف خود را نگاریده زیاده ترا
 ندانست می کشید و این شجر بر حسب حال خود می دید ^و بیت ^و
 ملاوس را به نفس و نگار یک هست ^و تحسین ^{حلق} کنند و او خجل از زشتیهای
 و بمجهان ^و حق این آنکه که از زمان دیر باز و در روز از علماء ^و مصنفین
 متقدمین و فضلا مولفین متاخرین قریباً بعد قرن اخوان فرمان
 را تجربه نموده اجمالاً حال خود و همعصران خود را بیان فرموده اند که
 من ^و صنیف ^و نقل ^و استدل ^و یعنی کسیکه بحر می تصنیف کند بس نفس
 خود انشای ^و طعن ^و هفت تشع مردمان سازد ^و پس دایمی صد دایمی

بر حال انبیا و زمان که حید و عداوت بمنزل ذاتی ایشان گردیده
 است چون کسی از دست ایشان خلاص یابد * و منجمانه موانع آنکه
 بسبب وقوع اختلافات و شیوع منازعات اکثر حو ام میرت
 زده گشته از عالم با حقیقتاده می گویند که ما جهال ایم هرگاه هر عالمی
 را می دیگر یمنند ما بکدام کسی افتد اکیم و چگونه در یابیم * مصرع
 - که کیست بر سر باطل و کیست بر صریح * پس درین صورت
 تصنیف رساله فایده معین بهانه دارد * و منجمانه آنکه درین زمان جهالت
 نشان مردمان را شوق تحصیل علوم و تکمیل قیوم اصلا نمائند و
 رغبت تحقیق مسائل و شوق تدقیق دلائل حکم عقلا گرفته *
 تا آنکه عادت اکثر علمای زمان و قضای دوران بران پنج گردیده
 است که اگر کسی مسئله در باب عبادات یا معاملات از ایشان
 می پرسد و حکم آن بآنها نرسد پس بلاملاحظه رفع غار و نیگ خود
 و خوف تنگ حرت و حرمت خود و ترس صفت اعتقاد مسائل و یا
 بوسم امر دیگر بلا توقیف فی الهیه بهر چه در ذهن ایشان می گردد
 جواب می دهند و اصلا بر وای فتور دین و عداوت روز بسین نمی کنند
 فعوذ بالله من ذلك * و حال آنکه مذمت این چنین کسان بسیار آمده
 است چنانچه در مشکوٰۃ در کتاب العلم مرقوم است قال رسول الله

جَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ مِنْ اَفْتِی یَغِیْرَ عِلْمِ مَنْ اَتَمَّهُ عَلَیْهِ مِنْ اِفْتَاءٍ یَعْنِی
 هر که فتوی داده شد بی علم باشد گناه او بر کسی که فتوی داده است
 او را و نیز در کتاب و باب مرقومین است الامان شر الشریکان
 الْعُلَمَاءُ وَ اَنْ خِیْرَ الْخِیْرِ خِیْرُ الْعُلَمَاءِ آگاه باشید که بد رسیده
 بدترین بدان بدان علما اند و بد رسیده پنجاهمین نیکان نیکان علما اند
 زیرا که علما متوجه اند و مردم تابع ایشان پس بدی و نیکی ایشان
 در خلق بیشتر است می کند که از مردم دیگر و نیز در کتاب
 و باب مرقوم است قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ اِنَّ اللّٰهَ لَا
 یَقْبِضُ الْعِلْمَ اَفْتِزَا عَاوِلَکُمْ یَقْبِضُ الْعِلْمَ یَقْبِضُ الْعُلَمَاءُ حَتّٰی اِذَا لَمْ
 یَبْقَ عَالِمًا یَتَخَذُ النَّاسُ رُؤُوسًا جَهْلًا فَسَلُّوْا فَاَفْتُوا یَغِیْرَ عِلْمِ فَضَلُّوْا
 اَصْلُوْا یعنی بد رسیده خدا می گیرد و باز نمی ستاند علم را اگر
 بکشد آنرا از بندگان و لیکن پاز می گیرند علم را بپیرانیدن علما تا آنکه
 چون باقی نگذارد هیچ عالمی را می گیرند مردم جاهلان را
 سرداران قوم پس پرسیده می شوند و استفتا نموده می شوند پس فتوی
 می دهند بی علم و دانش پس خود هم گمراه می شوند و هم دیگران را گمراه
 می کنند و من جماعه را آنکه درین جزو زمان حسود حقه که اقیح
 صفات و اوصیات است در میان مسلمانان عموما شایع و ذائع

است و فیما بین علما و شرفا خصوصا بجای و سادی است که یکی دیگری
 را نظر کنه می نگرد و یوسته در صد عیب او می گردد و عیب جوئی
 و سقط گوئی شعار و دثار خود ساخته و بدگله گذاری و غیبت گوئی پرداخته اند
 چنانچه بعضی بزرگان تجربه کرده فرموده اند * بیت * را بنای دوران
 آلوده ز زین نهانه بی جزیره می رفتی جائی اگر می بود نیائی دیگر * تا آنکه
 اگر کسی صد هنر دارد و یک عیب پس کسی ستایش یکی از صد هنر نکند
 و همه کس ده افشای یک عیب و اشاعت آن در حضور و غیبت
 بجان می کوشند و نقل محبس می کنند چنانچه گفته اند * بیت *
 صد نفس دوست آمد و کس را نظری نیست * چون رفت
 خطای همه را چشم بر آن است * شعر * و عهد الرضا هن
 محل عیب کلیله * و لکن عین الخطیبه ای المصداق و اباء زمان
 آن قدر حسد و بغض که با این مقر و بحر و مقصود و مقصود و مقصود
 داشته اند و می دارند با کسی کم تر داشته باشند * و هم چنین این
 احتراص آن مقدار که حسد اهل زمان تجربه نموده است و می نماید
 دیگر کسی آن قدر نه آزموده باشد زیرا چه سبب حسد حاسدان نفست
 بر شخص محسود است پس هر قدر که شخص منعم تر بود محسود
 تر گردد * بیت * ز بد درونی ارباب روزگار مهر بس *

گفته ایم در این کوبه از خیار پیرس و فصل تقی و نعمت تحقیق
و باره این یادمند نعمتهای فراوان و رحمتهای بی پایان از
اقسام مختلفه و انواع متوجه مبدول داشته و می دارد بلکه نعمای
دو جهان و آلاهی آشکارا و نهان سال سالی و ماهها و روزها و روز
ساعت بساعت در ترقی و زیادات و در تزايد و رفیع درجات
گماشته و می گمارد که شمار آن از حیث تقریر و بیان بیرون و از احاطه
تحریر و بیان افرون است * اما در اینجا فرض بیان اسباب حسد حاسدان
و بقصد آنکه نایش نعمتهای الهی با امری مستحب و مرغوب و نزد منعم
تعالی شایه محبوب است چنانچه حدیث شریف که در کتاب شکوة
در حلد ثالث در کتاب اللباس مرقوم است بر این مضمون دال است
قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان الله یحب ان یرکب ائمه نعمته
علی عبده و در شرح شیخ جیدالهی و هابوسی رحمه الله تعالی در شرح این
حدیث مسطور است بر سینه خدای تعالی دوست می دارد که
به پیانند از نعمت انعام خود را بر بنده خود یعنی چون عطاکنه حضرت
حق سبحانه تعالی بنده از بندگان خود را نعمتی دوست می دارد که فایز شود
! از آن در احوال بنده و تحسین ثبات و تنظیف و تجدید آن بی مبالغه
و در امر آن در آن بقصد اظهار نعمت و شکر آنکه اری آن نامرور

بدانند و محتاجان بوی روی آرند نه بقصد تکبر و از نیکی منقلب
می شود که پوشیدن نعمت و کتمان آن روا نیست و گویا موجب کفران
نعمت است و هم چنین هر نعمتی که وی تقاضای برده و خود داده مثل علم و
فضل باید که ظاهر کند تا مردم بشناسند و استغناء نمایند و در مصداق
مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ داخل شود اثنی عشر من الشرح المرقوم و هم
به نیست آنکه اظهار نعمت قسمی از شکر است و اخفای آن نوعی
از کفر چنانچه در مشکوٰۃ در جلد ثالث در باب متهمة کتاب
الیسوع مرقوم است قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
فَلْيَنْزِلْ مِنَ الْإِنْسَانِ فَقَدْ شَكَرَ وَمَنْ كَتَمَ فَقَدْ كَفَرَ یعنی کسی که شکر کند منکر خود را
و ظاهر سازد عیسی او را پس به تحقیق شکر کرد او را زیرا چه مدح
و اظهار نعمت از افراد شکر است و کسی که پوشد احسان و انعام
کسی را پس تحقیق کفران نعمت او کرده بکنه انی الشرح المرقوم و
بعنوان نمونه چند نعمای او تقاضای شانه که بر این احوال البیضاء
فضل الله الوحید جاری و جاری داشتند اجمالاً ذکر کرده
می شود و آن این است که فضل ازلی و منعم ابدی این نیازمند را
در سن هفده سالگی در میانک طلبه مدرسه کاکتیه انتظام
فرموده بعد پس دو سال در امتحان علوم سه اول بر جمیع طلبه

رسد سبقت داده انعام در بر عیال با انعام مشایره طبقه اولی حفظ
فرموده است و این اول بواعث حسد حاسدان و قه کینه و ران
بوده است و تعالی بفضل خود بعد سه سال پس بابت سالگی بکار
تدریس بعد معادنت مدتی موصوفه ممتاز و سرافراز گردانید
و این اعظم اسباب حسد اقران و امثال و قه همد رس و هم سنایی بوده
است و الا من معه الله تعالی من هذه الذی هیمة و فنیج من الغیمة
و الذی هیمة و قلیل ما هم بعد از آن او محل شانه بر حمت خود بعد سه سال
بعنده مدتی چارم و هم چنین تدریجاً و تدریجاً تا به مدتی اولی بهر
سی و چهار سال به مشایره دوصد و پنجاه و دویست و سی و سه سال
باضافه نمایان به صد و پید سرافراز گردانید و علی بن ابا القیاس
در ماده کثرت پسران و اموال و اداسی و منازل و کتب علوم
مختلفه و غیر آنها مدتی گردانید اما بفضل او تعالی پس در هر زمان
باینکه در هر آن احتیاج دارم و اسیه صادق و در جای و افق از کرم
و فضل او تعالی آن دارم که چنانچه این بنده بعمل خود شرمند
حواله فضل و رحم خود در دنیا هر قسم از نعمتهای نامحدود و خود ممتاز
فرموده است و پیوسته آنهمه را جاری دارد تا آنکه در آخرت
نیز عفو معاصی و جرایم او فرموده با فضل نامحدود و خود سرافراز گرداند

و چنانچه او را در دنیا با اسم محمد و جیه موسوم و مشهور گردانیده در
 عقبی نیز بفضل و کرم خود به مسلمی اصلی اسم مرقوم موصوف فرماید *
 بتوسل رسول بنا و رسول الثقلین و هیلتنا فی الدارین و شفیعنا فی
 الیکوتین علیه افضل الصلوات و اکمل التحیات و اجمل التسلیات
 و علی آله الطاهرین و اصحابه الراشدین اجمعین الی یوم الدین
 خلاصه آنکه به جست این همه تضرعات بمالیت رساله اقدام نمی نمودم اما
 هرگاه دیدم که کسی از علماء در باب تبلیغ احکام اهتمام نمی کند و برای
 دفع فساد دین و رفع جدال بین المسلمین سعی نمی نماید آخر الامر
 متوکل علی الله الصنان و معتینا بالله المستعان * و متمثلاً لامر
 الله الرحمن که ارشاد فرموده است اففقوا معاً رزقناکم یعنی ای
 کسانی که ایمان آورده اید خرج کنید بر این خدا را جزاییکه رزق داده
 ام شما را * و این شامل است همه مرزوقات را از مال و اسباب
 و علم و هنر و غیره * و متبعاً لامر صیدنا رسولنا شفیعنا و منتهیها عن نهیه
 و تهلیل علیه افضل الصلوات و اکمل التحیات که در مشکوٰۃ در
 کتاب العلم مرقوم است قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من
 سئل عن علم علمه ثم کتمه الیوم القیمه یلجأ من نار یعنی
 کسی که پرسیده شده از علمش که می داند آنرا پستربوشت پیدا دان

علم را الگام کرده می شود در دامن او از آتش دوزخ اگر علمی
 باشد که دانستن آن ضروری است و کسی دیگر از علم نباشد
 که بیان کند آنرا مانع صحیح از آن نباشد و از جت بخل و یا عدم اعتنا
 بعلم دین بود انتہی من الشرح المرقوم و طامعا لوعده تعالی چنانچه
 در کتاب و باب مذکورین مذکور است قال رسول الله صلی الله
 علیه وسلم اذا مات الانسان انقطع عنه عمله الا من ثلثة صدقة
 یجاریة او علم ینتفع به او ولد صالح یدعوله * در شرح هر قوم مسطور
 است که چون می میرد آدمی بریده می شود از دین و ثواب او از هر علمی که
 می کند چنانکه نماز و روزه و حج و زکوة و هجران مکر از سه عمل یکی صدقه
 روان که بعد از وی دامن و باقی باشد مانند وقفها و سیماهای نجر
 از چاه و حوض و مسجد و رباط و مانند آن * دوم علمی که نفع گرفته می شود
 بآن به تعلیم و تصنیف بلکه بکتابت و انسخه نیز * سیوم فرزند
 یکا که دار که دعا کند او را بعد از موت او انتہی من الشرح *
 در عین وقت تفرق بال و نشئت حال و حالت کمال و صفت
 بال و کثرت علایق و وفور عوائق و بجوم خلا بقی کمر
 است بر میان جان بسته برای تحقیق مسائلی که در میان
 مردمان اختلاف تمام داشت در کتب متداوله معتبره

نظر کردم و امان نمودم پس بفضل او تعالی این قول
صحیح و حق صریح یافتیم بیان نمودم * و دلائل آن از قرآن و حدیث
و اجماع و قیاس هر قدر که بتوفیق او تعالی به تفحص و تصفیح خود در یافتیم
و بر آوردیم ثبت نمودم * و جوابهای شبهات و دفعهای شکوکات آنچه
از فرمان او تعالی در ذهن قاهر و عقل فاطر خود درک نمودم بصورت
سوال و جواب تحریر نمودم * و ترجمه آن مسائل مشأله نذر لایزال است
که او لا مولانا عبد العزیز رحمہ اللہ تعالی آنرا مشہور گرداند پسر جناب
حضرت سید احمد تمہید قدس سرہ آنرا رواج دادند * بعد از آنکه
بآن مرد و جناب گونه حسد داشتند و نیز فضلائیکہ اباعن جلیہ بنزد
اولیای عادی بودند و آنرا و شبائہ قضائی حاجات خود می پنداشتند
از کار گردانند بلکه دلائل جواز آن بر حسب زعم خود پیش آوردند *
لہذا در میان مردمان اختلاف بسیار و مناقشات بی شمار
در آن واقع شدہ خصوصاً مشأله نذر جانور بنام غیر خدا ای تعالی
که اکثر عوام و بعضی خواص نیز در آن گرفتار اند * و باعث
سازدغات و موبحہ مخاصات در آن چند چیز است * اول آنکہ
از قدیم الایام در میان انام از خواص و عوام معمول و مروج
است کہ در مادہ شادی و بیماری و دیگر حاجات خود جانوران

بدائنام بزرگان نذری کنند و آنرا وسیله انجام مراسم خود می پندارند
 علی الخصوص پیرزادگان که بنام پیران خود جانوران را خود
 نذری کنند و پیران خود نیز ترغیب می دهند چنانچه در احوال ایشان
 مذکور شد و دوم آنکه اکثر علما حرمت جانور مرقوم را از آیت کریمه
 «ما اهل به لیسیر الله» استدلال می کنند و حال آنکه در بعضی تفاسیر
 آمده او که معتقد به مثل بیضاوی و حسینی و غیره قید عند الذبح آورده
 ازین سبب اکثر نا محصین گمان می برند که حرمت آن بر تقدیری
 است که عند الذبح نام غیر خدا خوانده شود و حال آنکه احدی
 از مسلمانان نام غیر خدای تعالی وقت ذبح نمی خواند بلکه بسم الله
 گفته ذبح می کند تا آنکه شاه احمد عرف ملاجیون در وسطه این شبهه
 افتاده در تفسیر احمدی نوشته اند که جانور یک بنام او لیاند
 می کنند حلال است و رنج شبهه مرقومه در آخر این رساله بفضله
 تعالی با حسن وجه مذکور خواهد شد سیوم آنکه عادت مسلمانان ناذرین
 برین وجه جاری است که اولی بنام بزرگی نذری کنند اما وقت
 ذبح بر حسب عادت مسلمانان نام خدای تعالی بر زبان می رانند
 پس اکثر قاطعین بلاحظه تسمیه عند الذبح حل آن سند و را
 زعم می کنند لکن مسئله مرقوم را در کتب تفاسیر و احادیث و فقه

و فتاوی تحقیق بگردم پس آنچه او تعالی از فضل و کرم خود قول فرمود
 و دشمنی و باهر و بهرین در نظر این نیازمند الهی دانموده بر نگاشتم *
 و دلائل آن از ادله اربعه شرعیه آنچه در قلب این منیب فیضان
 نموده ترقیم کردم * و شبیهاتی که مردمان را خطور می کند نقل کرده جواب
 آن بهره او تعالی در صدر این راجی القافر موده ثبت نمودم * و بعضی
 - و لائل که بمقامات مستنده مناسبت داشت برای تسهیل طالبان
 آن دلیل را بر حسب اقتضای مقام مکرراً ذکر نمودم و حواله بر سابق و
 لایع کمر کردم * و این رساله را دفع الشر و عن مسائل النذور
 نام نهادم * تا برای طالبان تذکره و توبه و بایست و برای غافلان
 تهدید و تنذیر بود * و برای اهل معرفت و قضایات دستاویز محکم
 و سند مستحکم بدست آید * و برای سکران و سرکشان حیجت قاطع
 و برهان ساطع و دلیل لامع باشد * و برای محبان دینی انهی هدیه و بهجت
 عزیزان حال و آینده اولی ذخیره گردد * و برای دعای خیر در حق
 این نیازمند از مستقیدان این رساله اعلی ذریعه بود * و بهجت
 نجات و منفعت این منیب از درگاه غفار مجیب اقوی
 و سیاه شود * و حاشا و کلام که در این امور رعایت خواهش نفس خود یا
 اعتبار عادت آبایی و میران خود یا ملاحظه مخالفت با مخالفان

خود یا لحاظ آدایش ستمن خود و یا پاس عار و ننگ نفس خود هرگز
نکردم و نیز چنانچه عادات اکثر انبای زمان است که در واقعات
و حوادث اولاً حکمی بر حسب خواهش و بر طبق غرض خود اختراع
می نمایند بعد در کتب شرعیه تفحص می کنند تا دلیلی موافق مقصود
ایشان صراحت یا کنایه بر آید و بهر وجهی که ممکن باشد از روی
تأویل یا از راه احتمال و یا قول ضعیف و یا روایت شاذه دلیلی
به دست ایشان افتد پس با علان مباحثه و مجادله می نمایند
و عوام را در دام بگردانند و غریب خود می اندازند و نعوذ بالله منها که
این صفات اهل هوا و گمراهان و عادات صاحبان طغیان و رسوم
الدنی بلایان است بلکه خود را خالی از این گردانند و حکم حادثه مرقومه
را در کتب شرعیه تفحص کردم پس آنچه از فضل او تعالی قول صحیح
و حق صریح دریافتم درین رساله درج نمودم و کفایت بالله شهید
ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم و ما توفیقی الا بالله العلیم
و هو حسی و نعم الوکیل و نعم المولی و نعم النصیر و نعم الکفیل
و ما انا اشرع فی الامام مستعینا بالله العلام و متوکل علی ذی
الجلال و الاکرام و متوکل بالنبی خیر الانام علیه و علی
آله الصوة والسلام بدانکه چنانچه می گویند از قسم چهار پایه باشد مانند

بز و گوسپند و گاو مانند آن و یا از جنس پرند و چنانچه ماکیان
 دیگر تر و مثل آن آنرا برای غیر خدا می تعالی مقرر ساختن و بنام
 آن غیر نام زد کردن چنانچه گفتن که این گاو برای حضرت فلان
 و اسبم و یا بنام فلان کردم خواه زنده باشد یا مرده و خواه روح
 طیب باشد مانند انبیا و اولیا و یا روح خبیث بود مانند شیخ سد و
 و کالی و بهوانی و جن و شیطان و دیو و مانند آنها به نیت تعظیم آن غیر
 و یا بهلا خد که قریب باد و یا بامید خوشنودی او یا بقصد چاهلوسی
 و خوشامد او و یا بملکاظ دفع رنجش او و یا باراد دفع شر او و یا
 بغرض دفع آفت و یا از مکاریمه دران و هم آن باشد و
 اسال آنها بعد از آن جانور را به نیت سابقه ذبح کردن اگر چه وقت
 ذبح نام مبارک خدا می تعالی بر زبان رانند و یا آنرا سر داد و
 و واکنه اشتن چنانچه هندوان گاو را بنام بی سر می دهند و هیچ
 و استشفاع از آن جائز نمی دارند و یا آن جانور را به تعظیم و تکریم
 داشته و جیح و جوه اید او تکلیف از او برداشته پرورش نمودن تا آنکه
 بمیرد و یا بهلا تعین جانوری او را نذر بنام غیر خدا نمودن که در
 زبان هندی آنرا سنت کردن می گویند چنانچه گفتن که اگر فلان
 حاجت من بر آید بس گوسپندی را بنام فلان بزرگ

خواهم داد بعد جانوری را بر حسب نذر سابق تقصد ادای آن
 خرید نماید و مقصود از این نذر آن دارد که در صورت نذر کردن
 جانوری بنام فلان بزرگ آن بزرگ خوشنود بشود حاجت
 او را روا خواهد کرد و یا بعد حصول حاجت جانوری را به نیت
 مناقه خریدن و بعد از آن یکی ازین طریق سه گانه مذکوره بجا آوردن
 یعنی ذبح کردن یا سر دادن یا پرورش کردن * و این همه که
 مذکور شد تحصیل نام زد کردن جانوری برای غیر خدای تعالی
 به نیت مرقومه بود و دیگر آن صورت است که از سابق جانوری
 را بنام غیر خدای تعالی نام رفته کنند بکنه جانوری را ذبح نمایند برای
 غیر خدا یکی از نیت های مرقومه * و یا نزد یک قبر بزرگی و یا نزد آستانه
 کسی و یا نزد قبری بلا حیت که بنام بزرگی نام زد کنند مانند امام ماز *
 حضرت امام حسن رض و غیره یا نزد موضعی که بزرگی در آن جا
 اقامت داشته یا چاه کشیده باشد یا در موضع دیگر که بوی به من الوجوه
 شرافت داشته باشد خواه در واقع خواه در زعم ناذر و در جمیع
 صورتهای مرقومه نبی از نیت های مذکوره در وقت ذبح متحقق
 شده باشد اگر چه از زبان نام بزرگ او تعالی بخوانند و
 و یا وقت رسیدن احدی از سفر و یا هر گام روانه شدن کسی

به سفر و یا بوقت عروس آوردن بخار و مانند نهاله نیست دفع آفت
 و بلا از آنها و بقصد دفع شر جن و دیوانه ها * خلاصه این همه
 آن است که جانوری را برای خداستغالی نام زنده کردن و برای
 او تعالی ذبح نه کردن بلکه برای غیر خدا تعالی مضرر کردن و یا
 برای غیر ذبح کردن * و حاصل آنکه از نام زد کردن جانوری
 برای غیر خداستغالی مقصود آن باشد که جان آن جانور را بنام
 آن غیر معین کردن و برای او دادن و سهم چنین از ذبح کردن
 جانوری برای غیر خداستغالی مقصود آن باشد که کشتن او و خون
 ریختن او برای غیر باشد و گوشت آن مقصود لذات نباشد بلکه
 به طبیعت ذبح بود پس این همه صورتها حرام شدید و آن جانور
 نیز حرام مانند مرد است و دلائل آن از قرآن و حدیث و اجماع و اقوال
 مجتهدین ثابت است * اما دلائل از قرآن شریف این است
 وَرَسُولُهُ يُعْذِرُ الْفَاسِقِينَ الَّذِينَ كَانُوا يُعَذِّبُونَ النَّفْسَ الَّتِي نَفَخَ فِيهَا مِنْ رُوحِهِمْ يَوْمَ ذُلِّ الْأَوَّلِينَ
 لَئِنْ لَمْ يَنْتَهِ عَنِ الْفَسَادِ الَّذِي كَانُوا يُعْذِرُونَ لَأَسْفَحَنَّ مِنْكُمْ لُحُومًا مَذْمُومَةً لَكُمْ فِيهَا وَلَئِنْ لَمْ يَنْتَهِ عَنِ الْفَسَادِ الَّذِي كَانُوا يُعْذِرُونَ لَأَسْفَحَنَّ مِنْكُمْ لُحُومًا مَذْمُومَةً لَكُمْ فِيهَا وَلَئِنْ لَمْ يَنْتَهِ عَنِ الْفَسَادِ الَّذِي كَانُوا يُعْذِرُونَ لَأَسْفَحَنَّ مِنْكُمْ لُحُومًا مَذْمُومَةً لَكُمْ فِيهَا وَلَئِنْ لَمْ يَنْتَهِ عَنِ الْفَسَادِ الَّذِي كَانُوا يُعْذِرُونَ لَأَسْفَحَنَّ مِنْكُمْ لُحُومًا مَذْمُومَةً لَكُمْ فِيهَا

قبل آن بشرط بقای نیست سابقه تا وقت ذبح * و علت حرمت
 آن تقرب و تعظیم خیر خدا است بجان آن جانور چنانچه آیند و مفصلا
 مذکور خواهد شد * و وجه تمسک باین آیت آنست که اهللال در اصل
 لغت به معنی باند کردن آواز است بعد از این در مطلق آواز استعمال
 یافت باند باشد یا پست بمافی القاموس اهل الارجل صاحب
 و اهتبل الصبی رفع صوته بالبقاء کامل و کذلک متکلم رفع صوته
 او خفض * و فی الصراح اهل المعتمر اذا رفع صوته بالتلبیة و اهل
 بالمسمیة علی الذبیحة و قوله تعالی و ما اهل به لغير الله ای نودی
 علیه بغير اسم الله واصله رفع الصوت * و فی الصحاح کذلک
 یعین هذه العبارة و فی شمس العلوم اهل الرجل اذا رفع صوته
 عند النظر الى الهلال و غیره و قوله تعالی و ما اهل به لغير الله ای
 ذکر علیه اسم غیر الله * و فی قاج المصادق لاهلال آواز برداشتن
 و ما اهل به لغير الله ای نودی علیه بغير اسم الله و فی کنز اللغات
 لاهلال آواز برداشتن و نام یخرمی برداشتن * اما مفسرین
 و رئیس قول تنالی و اما اهل به لغير الله اختلاف کرده اند بعضی
 معنی حقیقی یعنی مطلق آواز برداشتن را اختیار فرموده اند یعنی
 ما ذکر علیه اسم غیر الله و بعضی معنی مجازی اراده نموده گفته اند یعنی

ما ذبح لغير الله جناحه امام محي السنة بنوي ورمالم الشربيل
 برد و قول راتقل كره حيث قال وما اهل به لغير الله اي ذبح
 للاصنام والطواغيت واصل الالهلال رفع الصوت وكانوا اذا ذبحوا
 لا الهتهم يرفعون بذكرها فخرج ذلك من امرهم حتي قيل لكل ذابح
 وان لم يجهر بالتمعية مهل وقال الربيع وغيره ما ذكر عليه لهم
 غير الله * وفي التفسير الكبير لمولانا فخر الدين الرازي وما اهل
 به لغير الله قال الاصمعي اصله رفع الصوت فكل رفع صوته
 مهل ثم قيل للمكرم مهل لرفع الصوت بالتمعية * والذابح مهل
 لان العرب كانوا يمجون الاوثان عند الذبح ويرفعون اصواتهم
 بذكرها فمعني قوله تعالى وما اهل به لغير الله ما ذبح للاصنام وهو
 قول مجاهد وصحاك * وقال ربيع ابن انس وربيح ابن زيد يعني
 ما ذكر عليه غير اسم الله وهذا القول اولى لانه اشد مطابقة
 للفظ قال العلماء لو ان مسام ذبح ذبيحة وقصد بذبحها التقرب
 الى غير الله صار مرتدا وذبيحة ذبيحة مرتدا انتهى بلفظه * وفي تهذيب
 الاحكام قوله تعالى وما اهل به لغير الله قيل ذكر عليه غير اسم الله هذا عن
 الربيع وابن زيد وجماعة وقيل ما ذبح لغير الله هذا عن قتادة ومجاهد
 الي قوله ولا شبهة ان المراد ما يظهر من اسم غير الله على الذبيحة

و انچه یحرم را اختلقوا فیمن ذبیح لغیر الله بالقلب ولا یطهر ذلک
فمنهم من یحرم وهو الاول * و فی تفسیر الکشاف اهل به لغیر الله ای رفع
به الصوت للصنم و ذلک قول اهل الجاهلیة باسم اللات والعزی انتهى *
و فی تفسیر الحداد فی سورة المائدة و ما اهل لغیر الله به ای و حرم
علیکم ما ذکر علیه عند الذبیح اسم غیر الله و ذلک انهم کانوا یدعون
لاصنامهم یتقربون بذبحها الیها فحرم الله کل ذبیحة یتقرب بذبحها
الی غیر الله تعالی عند الذبیح و هرگاه از کتب لغت و تفاسیر ظاهر و باهر
نشد که معنی حقیقی اهللال مطلق آواز برداشتن است پس در تفسیر
قول او تعالی و اسم اعلم معنی حقیقی آن یعنی ما ذکر علیه اسم غیر الله یعنی
اینچه نام غیر خدا برد ذکر کرده شود راجع خواهد شد بحد و جود * و در اول آنکه
در جمیع کتب معانی و بیان و اصول فقه مصرح است که اصل در کلام
حقیقت است یعنی تا وقتی که عمل به معنی حقیقی لفظی ممکن و متصور
باشد هرگز معنی مجازی آن اختیار نه کرده خواهد شد و بر ظاهر است
که در آیه کریمه انما معنی حقیقی هیچ وجه مستند نیست * و در دوم
آنکه برای ترجیح معنی مجازی قرینه ضروری است و در اینجا هیچ
قرینه بر رجحان معنی ذبیح نیست * و در سیوم آنکه اکثر علماء معتقدین
از اهل لغت اول معنی حقیقی اهللال ذکر کرده تبسیر آیه مرقوم

بدین گونه نموده اند که مانودی علیه اسم غیر الله چنانچه از صحاح
 و صراح و شمس العلوم و تاج المصدا در نقل کرده ام * پس
 صحت ظاهر شد که نزد ایشان که محقق اوضاع الفاظ عربیه و هم
 استعمالات الفاظ قرآنیه اند آیه وانی الیه ایه در معنی حقیقی
 خودش مستعمل است یعنی جزیکه نام غیر خدا بر او ذکر کردا شود
 مراد است * و به چهارم آنکه مفسرین محققین هر دو قول را نقل
 کرده معنی حقیقی آنرا ترجیح داده اند چنانچه امام المفسرین مولانا
 فخرالدین رازی در تفسیر کبیر فرموده اند و هذا القول اولی لانه
 اهل مطابقة للفظ ترجمه این قول یعنی ما ذکر علیه اسم غیر ایه
 مناسب تر است زیرا که این معنی با لفظ اهل به کمال موافقت
 می دارد چرا که اگر به معنی ما ذبح می بود پس همین قدر کفایت
 می کرد که ما اهل بگیرند و به لفظ به حاجت نداشت بلکه را می شد
 و نیز فاضل حاکم در تفسیر خود گفته و لا شبهة ان المراد ما یظهر من
 اسم غیر الله * و زین العزیزی در تفسیر کشاف آورده ما اهل به لغیر الله
 ای رفع الصوت للصنم و ذلك قول الجاهلیة باهم اللات والعزى *
 و نیز خاتم المحققین آخر المحدثین زبدة المقتد من عمدة المتأخرین
 مولانا شاه عبدالعزیز مرحوم و مفتور در تفسیر فتح العزیز در شرح آیه

گرمیده فرموده اند آن جانور که آواز برداشته شد و شهرت داده شد
 در حق آن جانور که لغیر الله یعنی برای غیر خداست * و نیز از
 تمایل صاحب به ایه صاف ظاهر است که از اهلل منی آواز برداشتن
 اراده داشته حیث قال بان يقول باهم الله واهم فلان فحرم
 الذبیحة لانه اهل به لغیر الله * و نیز از تمایل قاضیان که در قضاوی
 خود آورده مفهوم می شود حیث ذکر و ذبیحة العجوهی والنصاره
 حلال الا ان یسمع من نصرانی انه همی علیه المصحح لانه اهل به لغیر الله *
 و درین مقام اگر در خاطر اعدای خبیان کند که از تمایل کتب قدیه
 چنانچه منقول شد و نیز از کتب قضایه رسد او را مانند بیضاوی
 و سبکی و حدادی که قید غده الذبح مرقم است متبادر می شود که
 ذکر نام خدا موجب حرمت ذبیحه بر آن تقدیر است که وقت
 ذبح باشد و لانه پس باید که سه اسبکی کند که آینده بفنمله
 تعالی دفع این شبهه توضیح نام و نتیجی تمام خواهد آمد * و اگر کسی گوید
 که لفظ اهلل اگر چه برای مطلق آواز برداشتن موضوع است
 اما در معنی ذبح مستعمل و مشهور است چنانچه از تفسیر معالم مذکور
 شد که جتی قیل لکل ذابحه مهل وان لم یجهر بالتسمیه و یفرد تفسیر
 جلا لبن معنی ذبح اختیار نموده است * لام قاعده صوابه است که

بهرگاه، لفظی در معنی مجازی خودستارفت و مشهور باشد پس معنی
 مجازی او ادلی است * جوابش بدو چه است اول آنکه معروف
 و مشهور شدن لفظ اهللال در معنی ذبح یعنی زیاد و مستعمل شدن
 لفظ اهللال در معنی ذبح از هیچ کتاب تفسیر و یا لغت و یا استعمال
 اهل عرب اصلاً ثابت نشده و از تفسیر معالم التنزیل همین قدر
 ظاهری شود که لفظ اهللال در معنی ذبح نیز مستعمل است اما زیادتى
 استعمال و شهرت و تعارف او در معنی ذبح پس لفظی بران
 و ال نیست بلکه قلت و ضعف استعمال آن متبادر است زیرا چه
 لفظ قبل بر این معنی مشهور است * و اختیار کردن مصنف جلالین
 و یا غیر آن معنی ذبح را دلیل بر شهرت و تعارف آن نمی تواند شد
 زیرا چه در بسیار کتب تفسیر و فقه معنی حقیقی اختیار کرده شده است
 چنانچه از تفسیر کبیر و کشف و حاکم و غیره مذکور شد و نیز در یضای
 و حسینی و مدارک و غیره معنی حقیقی ذکر کرده شده است * مصراع
 نهضت همیشه اذ غابت عنک الهماء * جواب دوم آنکه بعد فرض
 شهرت و تعارف لفظ اهللال در معنی ذبح پس باید دانست
 که قاعده اصولیه بر جن نج است که اگر لفظی در معنی حقیقی مستعمل
 باشد و در معنی مجازی متعارف یعنی لفظی که در معنی حقیقی

خود مجبور نباشد اما مستعمل کم باشد و به نسبت منی حقیقی در
 منی مجازی زیاد مستعمل بود و متعارف و مشهور در آن باشد پس
 درین صورت نزد امام اعظم روح منی حقیقی او اولی است و نزد
 صاحبین منی مجازی او اولی چنانچه در توضیح مرقوم است اذا كانت
 الحقيقة مستعملة والمجاز متعارفا فعند الحقيقة روح المعنى
 الحقيقى اولى وعندهما المجاز اولى وما نورد و تقول قول امام
 است چنانچه در تالیف تلخیص بآن نموده است ان الحقيقة
 اذا كانت مهجورة فالعمل بالمجاز اتعاظا لان لم يصر المجاز
 متعارفا فالعمل بالحقيقة اتعاظا وان صار متعارفا فعنده العبرة
 بالحقيقة لان الاصل لا يترك الا بالضرورة وهذا هو العبرة بالمجاز
 لان الامر جرح في مقابلة الراجح ما فط بمنزلة المهجورة فيترك
 ضرورة * وجوابه ان غلبة استعمال المجاز لا يجعل الحقيقة مرجوحة
 لان العلة لا تترجح بالزيادة من جنسها فيكون الاستعمال في هذه
 التعارض انتهى من التلويح * و بسیار مسائل فقهیه منی بر قاعده
 امام است چنانچه کتب فقهیه مملو از آن است * و چهارم آنکه
 فقط ما اهل یم لغیر الله در چهار مقام از قرآن مجید واقع است
 اول در جزو دوم و در رکوع پنجم از سوره بقره اما حرم علیه السلام

المِيتَةِ وَالْدَمِ وَلَحْمِ الْخِنْزِيرِ وَمَا أَهْلُ بِهِ لِغَيْرِ اللَّهِ یعنی جزا این
 نیست که حرام کرده ای تعالی بر شما مردار را و خون روان را
 و گوشت خوک را حرام گردانیده و از برداشته شود و با و برای
 تغذیه غیر خدا دوم در جزو هشتم در رکوع پنجم و در سوره انفصاف
 قُلْ لَا أَجِدُ فِي مَا أُوحِيَ إِلَيَّ مُحَرَّمًا عَلَى طَاعِمٍ يَطْعَمُهُ إِلَّا أَنْ يَكُونَ
 مِيتَةً أَوْ دَمًا مَوْفُورًا وَلَحْمِ خِنْزِيرٍ فَإِنَّهُ رِجْسٌ أَوْ فِسْقًا أَهْلُ لِغَيْرِ اللَّهِ بِهِ
 یعنی بگو ای پیغمبر که نمی یابم در آنچه وحی کرده شده است هر سومی
 من جزئی حرام کرده شده بر خورنده که بخورد و اگر آنکه باشد
 آن جز مردار یا خون روان یا گوشت خوک پس بدیهه
 او باید است یا باشد فسخ و آن جانوری است که آواز برداشته
 شده است برای تغذیه غیر خدا بآن جانور سیم در جزو
 چهارم در رکوع بیست و یکم در سوره نحل اِنَّمَا حَرَّمَ عَلَيْكُمْ
 الْمِيتَةَ وَالْدَمَ وَلَحْمَ الْخِنْزِيرِ وَمَا أَهْلُ لِغَيْرِ اللَّهِ بِهِ و جز این نیست
 که خدا ای تعالی حرام کرده بر شما مردار را و خون روان را و
 گوشت خوک را و آنچه آواز برداشته از برای تغذیه غیر خدا ای
 تعالی بآن چهارم در جزو ششم در رکوع پنجم در سوره مائده
 حَرَّمَ عَلَيْكُمُ الْمِيتَةَ وَالْدَمَ وَلَحْمَ الْخِنْزِيرِ وَمَا أَهْلُ لِغَيْرِ اللَّهِ بِهِ

وَالْمُشَقَّةُ وَالْمَوْقُودَةُ وَالْمُتَرَدِّيةُ وَالنَّطِيجَةُ وَمَا أَكَلَ السَّبْعُ إِلَّا مَا
ذَكَّيْتُمْ وَمَا ذَبَحَ عَلَى النَّصَبِ حَرَامٌ كَرْدَ شده است بر شما
مردار و خون روان و گوشت خوک و آنچه آواز بر آورده
شود برای غیر خدا ای تعالی بآن چیز و دیگر حرام کرده شده
است بر شما آنچه بنفشه درون گلو مرده باشد و آنچه بچوب و سنگ
زده شده مرده باشد و آنچه از باندی افتاده بخیرد و آنچه از جانوری
دیگر بشاخ زده شده مرده باشد و آنچه درنده ادرا خورده مرده
باشد و چیزی از دباغی مانده و اگر آنچه در پایید شما از اینها ذبح او را
در حالیکه دو و یا چیزی حیات باشد و دیگر حرام کرده شده است
آنچه ذبح کرده شود بر سنگها که منسوب بود بر حوالی بیت الهی که اهل
جاهلیت تغفیر آن می کردند و گفته اند مراد از نصب اصنام اند
و بر این تقدیر علی به معنی لام باشد یعنی حرام کرده شده است آنچه
برای بت بکشند هکذا فی الحسینی و فی القاموس نصب بضم نین
کل ما یعبد من دون الله کالنصب بالضم والانصاب حجارة کانت
حول البیت فینزل علیها وینبح لغير الله و فی الصراح نصب
بت و آنچه بر پاشی کنند بجهت پرستش و فی المیزان فی النصب
واحد الانصاب و هی احجار کانت حول البیت ینبحون علیها

ويعملون ذلك قرينة وقيل هي الاصنام وعلى بمعنى اللام وفي التفسير
الكبير ما ذبح على النصب فيه وجهان احدهما ما ذبح على اعتقاد
تعظيم النصب والثاني ما ذبح للنصب واللام وعلى يتعاقبان
پس از کتب لغات و تناسلها بر شد که حاصل منی ما ذبح على
النصب چیزی که بقصد تعظیم غیر خدا ذبح کرده شود پس در تصویریت
اگر مراد از ما اهل به لغیر الله هم ما ذبح لغیر الله باشد منضمون
میرد و کلام بواجب خواهد شد و اگر به در ظاهر لفظا غیر عام است و
الفاظ نصب خاص اما بلا حظ عرض و اصل مقصود در دو مسامی
است پس در یک جا که از بی فائده و تطویل لا طائل لارم
می آید و این خلاف بلاغت است کما هو موضح فی کتب البیان
و دیگر آنکه بر آن تمهید اتحاد شرطیست علیه و معلوف لازم
می آید و حال آنکه حرف مقترضی معاشرت است کما هو مذکور
فی کتب اللغة والنحو والاصول پس معاوم شده که ما اهل به
لغیر الله در معنی ما ذبح لغیر الله مستعمل نیست پس بالضرورة
ثابت شد که به معنی ما لودعی علیه اهم غیر الله است و انکار آن
یا از جمالت است و یا از خوایت فعوذ بالله منهما و اکنون
حقیقت حال هر دو آیت را باید دانست که فرق در میان هر دو

آیت باعتبار عموم و خصوص من وجه است زیرا چه حاصل
لفظ اول آنکه جانوری که برای تعظیم غیر خدا یعنی نموده
شود حرام گردید برابر است که بنام غیر او را سر کنند
و واگذارند یا برای او ذبح کنند و نیز عام است از اینکه
وقت ذبح نام آن غیر ذکر کرده شود یا اسم شریف
او تعالی زیرا چه لفظ ما عام است و نیز لفظ اهل مطلق *
و حاصل لفظ ثانی آنکه جانور بیکه برای تعظیم غیر خدا ذبح کرده
شود حرام است برابر است که نام آن غیر خواه قبل ذبح خواه
وقت ذبح از زبان گفته شود یا آنکه نام آن غیر اصلاً بر زبان
آوردده نشود بلکه به مجرد نیت برای آن غیر ذبح کرده شود
زیرا چه لفظ ما عام است و لفظ ذبح مطلق * و ماده اجتماع صور بین
هر قوسین آنست که جانوری را بنام غیر خدا برای تعظیم
او معین و مخصوص کنند و ذبح نیز برای تعظیم آن غیر نمایند *
و ماده افراق باین وجه که اول یافته شود و ثانی آنست
که جانوری را بنام غیر خدا بلا حظه تعظیم او مخصوص کرده و واگذارند
اما آنرا برای آن غیر ذبح نه کنند چنانچه بنودان گاو و آن را
بنام بنان و غیر آنها نام زد کرده مهر می کنند و امی کنند و تصرف

در آن یوه سن الوجود جایز نمی دانند پس آیت اولی خاص است
 در حی نذر کردن برای غیر خدا عام است در حی ذبح * و ماده
 افتراق دیگر با این وجه که صورت نایبه یافته شود بدون اولی
 آنست که جانوری را به نیست تعظیم غیر خدا ذبح کنند انا نام آن
 غیر بر آن جانور بر زبان اصلا نآرند * پس این آیت خاص
 است در حی ذبح جانوری و عام است در حی نذر کردن *
 پس اگر کتب است متقدمه و متأخره متعبره صاف ظاهر شده
 که جانوری که بر و نام خود ذکر کرده شود و بنام او نام رود
 نموده آید بعده به نیست تقرب به سوی او یا به نظر تعظیم یا به لحاظ
 خوشنودی یا با نیت جالب قنوع یا بتوقع دفع ضرر اذان غیر
 ذبح کرده شود حرام است * و خلاصه این مقام آنکه جانوری
 که بنام غیر خدا نذر کرده شود حرام است برای هر که
 باشد برای پیغمبری یا بزرگی یا ولی یا خبیثی یا جانی یا بی
 یا غیر آن خواه نام آن غیر خدا عند الذبح گویند یا قبل آن زیرا به
 این جنس تعظیم از بیلی عبادت است و عبادت برای مخلوقات
 هر که باشد از انبیاء و اولیاء و غیرهم حرام است * اما
 این قدر دانستنی است که تعظیم انبیاء و رسل و علما واجب

است لیکن آن تعظیم که برای ایشان در شرع وارد است اما
 تعظیمیکه از قبیل عبادت است بس برای غیر خدا هر که باشد حرام
 مطابق بلکه کفر است * لکن افرق در میان تعظیم و عبادت
 دانستن ضرور است تا یکی به دیگری خلطه گردد و آن این است که
 تعظیم عبارت از قول یا فعل که دلالت بر بزرگ داشتن کسی کند
 و عبادت غایت تعظیم است که برای هدای تعالی خاص است
 مانند سجده و رکوع و روزه و قسم خوردن بنام او تعالی و نذر کردن
 برای او سبزه و سم چنین ذبح کردن برای تعظیم او عز وجل عبادت
 است چنانچه در تفسیر و حقیقه و امثال آنها * بستر به آنکه
 نام زد کردن جانوری برای تعظیم غیر خدا بر حسب عادت
 مردمان این زمان بر سه نوع جاری و مبتدأ است * اول آنکه
 جانوری را بنام غیر خدا نام زد کرده و با دشواری داده سر کنند و
 بوجهی استعمال آن و بیهی انتفاع از آن رواند چنانچه بنودان
 گاوم را بنام بنان و غیر آنها می دهند * دوم آنکه وقت ذبح نام
 غیر خدا را جانوری ذکر کنند و برای او نام زد نمایند خواه از قبیل ذبح بنام
 آن غیر نام زد کنند یا نه کنند و این هر دو صورت در میان کافران
 و مشرکان شائع و ذائع است * سوم آنکه او را بنام غیر خدا

بر یکی از نیست های مرقومه منسوب و میسین کنند اما وقت ذبح
 بر حسب عادت خود نام خدا ی تعالی بر زبان رانند اما در دل
 شکر که منزل ایشان نیست سابقه به تقرب و تعظیم همان غیر باقی
 و مستر و متکبر باشد و این عمل در عوام مسلمانان جاری است
 که خلط در میان طریقه کفار و مسلمین کرده اند و این هر سه قسم
 حرام است زیرا چه آیه کریمه عام و شامل است جمیع اقسام
 نه گانه مرقوم را و مطلق است از هر یک از آنها و مخصوص و مقید
 بصورتی نیست و عمل بموم نصوص و الملاق دلائل مادی که دلیل
 تخصیص و تقید آن یافته نشود واجب است چنانچه در کتب اصول
 فقه و تفسیر و فقه مرقوم است که حکم المطلق ان یجری علی اطلاقه
 و حکم العام ان یشتمل جمیع ما یتماوله قطعاً یعنی حکم لفظی
 آنست که جاری می شود بر الملاق خود و حکم عام آنست که شامل
 می شود تمامی چیز های که داخل است در و پستردانستی است
 که صورت ثالثه که در میان عوام مسلمانان مروج است
 در آیه کریمه ما اهل به لفییر الله داخل است بر اوست
 که معنی آن ما نودی علیه اهل غیر الله گرفته شود یا ذبح لفییر الله
 گفته شود کمالاً یخفی بلکه در آیه ثانیه اعنی ما ذبح علی النصب

نیز داخل است خواه از عبارت النص گفته شود یا از دلالت النص
اعتبار نموده آید چنانچه از تفسیر آیت مرقومه و بیان نسبت در بیان
هر دو آیت ظاهر شد * پسر بدانکه در صورت ثانیه یعنی اگر در وقت ذبح
نام غیر خدا بر ذبیحه ذکر کرده شود حرمت آن مترکز خواهد گشت و
مانده مردار حرام خواهد شد و رفع حرمت از آن و ثبوت حل در آن
مادام بقای حقیقت او متصور نیست آری اگر حقیقت او به بحرانی
دیگر متبدل گردد مثل آنکه در ترکستان افتاده نمک شود پس
البته مثل چیز دیگر حلال خواهد شد * و در صورت ثالثه یعنی اگر
بیش از ذبح نام غیر خدا به تقرب ادبر جانوری ذکر کرده شود
آن جانور حرام می شود اما حرمت آن قابل رفع است باین
طوره که مالکش اراده بیا بقیه برگردد و نیت ماخیه را از دل
خودش دور کند و به نام خدا ی تعالی به نیت تقرب او سجانه
ذبح کند تا البته حلال خواهد شد * و خلاصه این مقام آنکه جانوری
که بنام پیغمبری یا پادگی یا ولی علیهم السلام و یا بنام خبیثی یا جانی
و یا بتی به یکی از اینهای مرقومه میس کنند و آواز بر آورند که این
جانور را بنام فلان مقرر کردم یا برای ادست بعد از آن بهمان
نیت ذبح کنند پس گوشت آن جانور حرام است اگر چه در ظاهر نام

او تعالی بجزایان رساند * زیرا چه درین صورت آن جانور منسوب
 بآن خیر گشت و منزه از مای او گردید و خبیث و حرمت در او پیدا
 شد پس محرر ذکر نام خدا در حل این ذبیحه فائده ندارد
 چنانچه دلائل آن از کتب متعدد خواهد آمد * آری ذکر نام
 خدا بر آن جانور وقتی مفید حل خواهد شد که قبل از ذبح از قولی سابق
 و نسبت متقدمه رجوع کند و قصد تقرب بغير خدا و تعظیم و خوشنودی
 آن از دل دود کند و بعد از آن آنرا برای خدا یا برای حیاضت
 و دعوت یا برای اکل خود مقرر کند و یا آنرا بدیگری تلکک نماید و امثال
 آنها همانا که آن ذبیحه حلال خواهد شد زیرا چه علت حرمت مرتفع گشت *
 پس حال این جانور منذور مثل شراب است که در وقتی که مشرب
 انگور بود و ایسکار او را عارض نه شده بود حلال بود و هرگاه که
 اسگاه او را لاحق شد حرام گشت پسترو وقتی که او را سر که ساختند
 باز بسوی حل رجوع کرده حلال گردید * هم چنین آن جانور بذات
 خود حلال بود و هرگاه در بنام غیر خدا او را عارض شد حرام گشت
 و چون این نیست قبل از ذبح او دور شد باز حلال گردید * اگر
 کسی گوید که جانور یک برای غیر خدا نام زد کرده شود اگر حرام گردد
 پس لازم می آید که جانوری که باراده حیاضت اند می و یا بقصد تلکک

برای کسی و اسئال آن معین و مقرر کنند و بنام آن نام زد کنند
 نیز حرام گردد * جوابش آنست که طرف معین کردن جانوری را
 برای غیر خدا موجب حرمت نیست یعنی اگر مکرر ذکر کردن
 آنکه این جانور برای فلان است حرام نمی شود بلکه به نسبت تقرب
 و تعظیم غیر خدا بجان آن جانور مقرر کردن سبب حرمت است
 چنانچه صرف ذبح کردن جانوری برای مهمان و یا برای دیگری
 یا برای فروختن گوشت آن سبب حرمت نیست بلکه و قیسه
 جانوری را برای کسی ذبح کند و صرف اداقت خون او یعنی
 کشتن جان او مقصود بود و تعظیم آنکس از خون ریزی او مطلوب
 باشد بیشک حرام است * و همچنین اگر جانوری را برای کسی معین
 کنند و صرف جان آن جانور مبطور نظر باشد و تعظیم آنکس و تقریب او
 بجان آن جانور در مرکز خاطر بود پس البته حرام می شود * و این معنی
 از حرث لام در کلمه ما اهل به لغیر الله که برای اختصار صاخص موضوع
 است مستفاد است چنانچه این معنی از حرث علی که در کلمه ما ذبیح
 علی النصب است مستنبط است * پس معاوم شده که اگر جانوری را
 برای خبیثت کسی یا بقصد تملیک او و اسئال آن بنام کسی نام
 زد کشته هرگز حرام نمی شود چنانچه جانوری را که برای دعوت احدی

یا به جفت فروختن گوشت یا بقصد امری دیگر ذبح کنند حرام نمی گردد
و این چنین نباید فهمید که آن جانور بمجروح زکرام غیر خدا برود
مثل سنگ و خاک حرام می شود و صل آن بهیچ وجه مشروط نیست
فعوذ بالله من هذه الاوهام فانها انما تنشأ من سوء الافهام
بلکه و تثبیه نام غیر خدا به نیت مذکوره مذکور شد البته آن جانور حرام
می گردد بشرطیکه این آراء و نیت تا وقت ذبح آن جانور موجود
باشد چنانچه تفصیل آن بفرموده تعالی خواهد آمد اما در مورد تکیه نام
خدا می تعالی شهرت دهند و باسم مبارکش نام زد کنند و از ان
رضا و خوشنودی او تعالی جویند و نیت کنند که اسم تعالی از فضل
خود برخواییک از تصدق گوشت آن جانور عطا فرماید بر روح
فنان بر ماند پس بلا شبهه از روی قاعده اهل سنت و جماعت
درست است چنانچه دلائل آن بقضای تعالی مفصلاً خواهد آمد
و حاصل آنهمه آنکه اگر عانوری را برای غیر خدا ذبح کنند باین اراده
که از ذبح آن جانور خون و پزی او یعنی دادن جان او را مقصود دارند
و گوشت آن بآلذات قصد نکنند بلکه به تبعیت ذبح باشد و هرچنین از
ملاذرات آن شخص بجز از تعلیم و تقرب او چیزی دیگر مثل خوراندن گوشت
آن به شخص مذکور یا ایصال شایسته آن برای او ملحوظ ندارند پس درین

هو دست آن ذبیحه حرام است و تفصیل آن درین رساله از کتب
 مستنده بفضله تعالی خواهد آمد فی تفهیم و عبد الصمد و ذکر الامام
 ابو عاصم العامری محمد بن احمد عن اصحابنا ان سوطا ذی
 لود دخل بلدان فذبح الناس الذبائح تقربا الیه بذبحها و اراقه دمها
 لم یحل تناول شیء منها لانه قد اهل بها غیر الله و تقرب بذبحها الی
 غیره و کان یفرق بین هذا و بین ما یذبحه الرجل لضعفه بمعنی
 ان صاحب الضیف انما یتقرب الی ضیفه باللحم دون اراقه
 الدم لانه لو ذبح شاة باسمه و بسمیة لم یتقرب بها الیه لم یکن
 متقربا الیه فاما ما یذبح لاجل الامراء عند دخولهم البلاد
 فاما یتقربون الیهم بالذبح و اراقه الدم دون اللحم فان اللحم
 لا یحمل الیهم و لا یرجع الیهم بشیء من منافعہ فلذلک افترقا و کان
 یحکیمها عن بعض المشائخ ان هذه المسئلة وقعت ببعض بلاد
 ما وراء النهر فاختلف بها فقهاء ما فکتیموا الی انهم بخارافا فتوا بتحریمها
 برجمه ذکر کرد امام ابو عاصم العامری از علماء مائیه علمای
 مذہب ابی حنیفه که سلطان اگر داخل شود بشاری پس
 ذبح میکند مردمان ذبیحه را از جهت تقرب بسوی او و ذبح
 آن ذبیحه و برنجتن خون آن ذبیحه پس حلال نیست گرفتن پیرنی

از آن به جهت آنکه آن ذبیحه آواز کرده شده است بر آن ذبیحه
 برای غیر خدا و تقرب کرده مذبح آن بسوی غیر خدا تعالی *
 و بود امام عصر که فرقی کرد در میان این یسے ذبح برای
 قدوس امیر و پادشاه و در میان چری که ذبح کند آنرا مردی
 برای مهمان خود با این معنی که مهمان را جز این نیست که تقرب می کند
 بسوی مهمان بگوشت آن از جهت ضیافت او بگوشت آن نه از
 جهت خون ریزی آن جانور * نمی بینی که اگر ذبح کند بزی را بنام
 آن مهمان و بسبب او و تقرب کند بگوشت آن ذبیحه
 بسوی آن مهمان پس نمی باشد تقرب کننده بسوی آن مهمان
 بآن بزرگوار آنچه ذبح کرده می شود برای امر او بوقت
 در آمدن ایشان در شهر و هنگام سعادت از سفر چنانچه رواج
 است که بطریق شاه و بهوگ معمول دارند و مردم صورت
 تقرب می جویند بسوی امر او و سلاطین بذبح جانوری و
 بخون ریزی او یسے صرف بیان دادن جانوری نه تقرب
 به گوشت آن جانور به تقریب اطعام و مهمانی او و ازین جهت
 گوشت آن ذبیحه پیشکش ایشان نمی کنند و هیچ از مستقیمت های
 ظاهری آن ذبیحه بآن امیر نمی رسد بخلات مهمانی

که در وقت ذبح برای آن مهان محض دعوت او بخوراندن
گوشت آن مقصود می باشد * پس در میان مرد و صورت فرق
ظاهر شده * و اما مذکور حکایت می کرد از بعضی مشایخ که این
مسئله واقع شده بود در بعضی شهرها و اهل اندر پس مابین فقهای
آن شهر اختلاف واقع شد پس نوشتند این مسئله را سوی
فقهای شهر بخارا و همهم الله تعالی پس فتوی دادند علمای بخارا به تحریم
این ذبیحه انسانی * پس معلوم شد که اگر جانوری را برای ضیافت
کسی و یا بقصد تنلیک احدی و امثال آنها نام زد کنند هرگز حرام
نخواهد شد * و خلاصه سابق و لاحی آنست که اگر کسی نیت کند که
جان این جانور را بنام فلان بجهت تعظیم و تقرب او داشته باشد یا برای
تقرب و تعظیم او خوشنخواهم ریخت و هلاکش خواهم ساخت
پس درین صورت این جانور حرام است * برابر است که
وقت ذبح نام آن غیر خوانند و یا نام او تعالی بر زبان راستند * و نیز
برابر است که جانور مرقوم را قبل ذبح او برای آن غیر نام زد
کنند یا بدون تلفظ نام آن غیر صرف در دل تعظیم و تقرب او
داشتند یا نه یا آنکه قبل ذبح او را ذکر بنام غیر یا لفظ آن
غیر نباشد بلکه ابتداءً بوقت ذبح به نیت تعظیم غیر خدا ذبح کنند

پس درین پنج صورت حرام است * اما اگر جانوری را برای
غیر خدا ذبح نمایند باین قصد که عرض از ذبح آن جانور گرفتن گوشت آن
برای آن غیر بنصود دارند ذبح و خون ریزی او را صرف و سیاه برای
آخذ گوشت او دانند * و علوی به القیاس اگر از ملاحظه آن غیر اطمینان
او از گوشت آن جانور یا ایصال ثواب از تصدق بگوشت او
برای آن غیر مطلوب کنند پس درین صورت آن ذبیحه حلال
است * و همین مدار فرق است در میان آنکه وقت قدم باد شاهی
یا امیری در شهری اگر اهل آن بلند جانوری را برای تعظیم او
ذبح کنند حرام است و در میان آنکه وقت آمدن مهمانی یا
رسیدن احدی از سفر در خانه کمی و امثال آن اگر صاحب
خانه جانوری را برای او ذبح کند حلال است * و وجه فرق
در میان هر دو صورت آنست که در صورت اولی از
ازاعت خون آن جانور تقرب بآن پادشاه می جویند و گوشت
آن جانور و خوراندن آن به پادشاه اصلاً مقصود و مطلوب نمی دارند
بلکه آن گوشت آنرا بحضور آن پادشاه نمی رسانند بلکه در میان
مردمان تقسیم می کنند بخلاف صورت ثانیه که گوشت آن را
برای خوراندن آن مهمان پیار می کنند و آنرا می خورند و به تبعیت

به بیعت او دیگران را نیز می دهند * و اگر کسی گوید که در صورت ثانیه
 نیز تعظیم مهمان و قادم از سفر ملخو ظمی باشد پس چرا حرام نباشد
 بوابش آنست که تعظیم مهمان اگر چه مطلوب می باشد اما از
 ضیافت او بگوشت آن جانور ملخو ظمی باشد نه از اراقت
 خون آن جانور یعنی از کشتن آن جانور تعظیم آن مهمان مقصود
 نمی باشد بلکه از دعوت گوشت آن جانور * و در فرق در میان
 هر دو صورت آن است که تعظیم غیر خدا دادن پخری از اموال در
 مخرج درست است اما دادن جان حیوانی بدون دادن گوشت
 آن جانور تعظیم غیر خدا کردن درست نیست زیرا چه دادن صرف
 جان جانوری برای احدی منصور نیست بجز آنکه بنام آن ذبح
 کنند خواه از زبان نام آن گویند یا در دل آنرا تصور کنند و این تعظیم
 خاص برای خداست و از جنس عبادت است و عبادت برای
 غیر خدا حرام بلکه کفر است پس اگر جانوری را برای ضیافت
 کسی و یا بقصد نیک برای احدی و امثال آنها نام زد کنند هرگز
 حرام نخواهد شد و هم چنین با راده ضیافت شخصی و یا بقصد دادن
 گوشت آن برای کسی ذبح کنند اصلا حرام نخواهد شد چنانچه در
 درختار است ذبح لفلولم الامیر و لیلوه کو احد من العظام بحرم

لأنه أهل به لغیر الله ولو ذکر اسم الله تعالى ولو ذبح للضيف لا یحرم
لأنه سنة الخلیل علیه السلام واکرام الضیف اکرام الله تعالى
والغارق انه ان قل منها لیاکل منها کان الذبح لله تعالى والمنفعة
للضيف اولیة اولیة الذبح وان لم یقل منها لیاکل منها بل یدفعها
لغیره کان لتعظیم غیر الله فتحرم وهل یکفر فیه قولان خلاصه ترجمه
آنست که اگر بوقت آمدن امیری و مانند او چون پادشاه و یا وزیر
یا نواب یا حاکم جانوری را ذبح کنند حرام می شود اگر چه وقت
ذبح نام ندای تعالی از زبان بگویند و اگر بوقت آمدن مهمانی جانوری را
ذبح کنند حرام نخواهد شد زیرا به ضیافت سنت حضرت ابراهیم علیه
السلام است و تعظیم مهمان بخوراندن طعام در حقیقت تعظیم خدا
است زیرا به امثال حکم او تعالی است و فرق در میان مرد و صورت
آنست که اگر جانوری را ذبح کرده پیش مهمان نهند تا از آن بخورد
پس این ذبح برای تعظیم خدا است و گوشت آن برای منفعت
مهمان است و اگر ذبح کرده پیش آن مهمان نه نهند بلکه صرف
بلا خطه تعظیم او ذبح کرده بدیگران بدهند پس این ذبح برای
تعظیم آن مهمان است پس حرام نخواهد شد و در گذر ذبح اختیارات
است و پستردانستنی است که در اینجا فائده جایزه است بکوش

انصاف باید شنید و یحسان و دل باید کوشید کسایتکه شریعت
سینه را اشعار خود ساخته اند و هر که بدعت سینه پرداخته اند پس
اعتقاد قوی است که تسلیم خواهند نمود که فی الحقیقت مورد مضمون
فیض مشکون آیه و اذیه الهمد آیه اذ اتتلی علیهم آیاته زادتهم ایمانا
ایشان یعنی وقتی که تلاوت کرده می شود بر مومنان آیت های قرآن را
زیاده می کند آن آیات ایمان ایشان را * یعنی هرگاه حکمی
از احکام قرآن برای ایشان خوانده می شود آنرا قبول می کنند و ایمان
می آرند پس به نسبت سابق ایمان ایشان قوی و کامل
می شود و یا آنکه معتقدات ایشان زاید می گردد * اما کسایتکه
بیر و طریقه کفار و تابع سنت آباء و اجداد بنجار خود اند گمان
غالب است که مجیز قبول نخواهند آورد که فی الواقع ایشان
در صدق فحوائی عبرت انتمای قول او تعالی اند که در جزو مضمر
در سوره مائده است اِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا اِلَى مَا اَنْزَلَ اللّٰهُ وَ اِلَى
الرَّسُولِ قَالُوا احْسِبْنَا مَا رَجَعْنَا عَلَيْهِ اَبَاءَنَا اَوَّلُوكَانَ اِبَاءُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ
هَيَّا وَلَا يَهْتَدُونَ * یعنی وقتی که گفته می شود برای ایشان که بیایید
سوی پیروی که نازل کرده است او را خدا و رسولی و رجوع
آریدند می پیغمبر پخش می گویند که بسند است مایان را پیروی که

یافتیم باید ران خود را بران پخیر پس الله تعالی در شان ایشان
می فرماید که اگر چه پد ران ایشان پخیری رانند و بوجهی راه
راست نیابند و آن اینست که عادت هندوان و مشرکان
است که هرگاه این را را حاجتی می افتد پس جانوری را بنام
تبی و یا شیطانی یا جنی بقصد تنزب بآنها و یا به تعظیم آنها
باصید حاجت روائی از آنها نام زرد می کنند و برای او نذر می سازند
و از آنجا که ایشان مشرک محض اند بر حسب نذر سابق
بنام آن غیر نیز ذبح می کنند و وقت ذبح نام آن را بر زبان
می آرند اما مسلمانان حوام از اهل هند و بنگاله که آباء ایشان
از قوم هندو مردود بودند این طریقه سیه آبائی را باقی داشته
اند و هرگاه ایشان را ضرورتی در پیش می آید پس بمقابله
کنند جانوری را بنام بزرگی نام زردی کنند و مقصود ایشان
بجز از تنزب بآن بزرگ و خوشنودی و تعظیم آن ولی بوسیله
دادن جان جانوری پخیری دیگر ملاحظه نمی باشد چنانکه از
مشاهده احوال و اعمال ایشان که ناطق بران است پر
ظاهر و باهر است و آینه تفصیل آنها بتونه تعالی مذکور خواهد شد
لیکن ایشان در میان کفر و اسلام غلط کرده اند که جانوری را بمش

از ذبح او بنام غیر خدا معین می کنند و ظاهر را بر حسب عادت اهل
اسلام نام مبارک خدای تعالی وقت ذبح آن پر زبان
می رانند بخلاف مشرکین که همه وقت نام آن غیر ذکر می نمایند
اگر کسی گوید که جانوری را اگر چه پیش از ذبح بنام غیر خدای تعالی
محرز می نمایم اما هرگاه وقت ذبح بنام خدای تعالی ذبح می کنم و برای
او می سازم پس چرا حلال نباشد؟ جوابش بچند و بدو است
اول آنکه وقت ذبح نام خدا اگر قفس حرفت بر حسب عادت
مستمره مسلمانان است که در وقت ذبح نام خدای تعالی پر زبان
می رانند و هرگز نیت و قصد ایشان برای خدای تعالی نمی باشد
و دلیل بر این دوی آنست که وقتی که سواى جانور چیزی دیگر را
از قسم اطعمه و غیره بنام غیر خدا معین می کنند و بر ذمه خود بماند
می نمایند اولاً آن شی را برای آن غیر نام زد می کنند پستروقت
ادای آن خیر نیز نام آن غیر می خوانند و می گویند که این خیر نام آن
غیر است و هرگز نمی گویند که این خیر نام خدا است چنانچه در فاتحه
رسمیه معمول و مروج افتاده است که اولاً وقت خریدن آن خیر
یا وقت آوردن آن بخانه خود می گویند مثلاً که این خیر بنام
امام حسین است مثلاً و بعد تیاری آن وقت فاتحه عرفیه نیز

می گویند که این پیر نام حسین رضی الله تعالی عنه مقبول شود
و بابا بنجیاب ند راست و یا بحضرت ایشان نیاز است و
امثال آنها پس ازین صاف ظاهر می گردد که نام خدا وقت
ذبح جانور مذکور گفتن مجرب و رواج و عادت است چنانچه بسم الله
گفتن وقت خوردن و خوراندن خواه طعام حلال باشد یا حرام
و در خانه خود باشد یا در مجلس دعوت بلکه در همه کار و بار خواه
آن کار شریف باشد یا خیر و طاعت باشد یا معصیت همه وقت
بسم الله می گویند و حال آنکه وقت خوردن طعام حرام و یا وقت
فعل معصیت بسم الله گفتن کفر است و سزاوارتن آنست که اکثر
مردمان گمان می برند که ذکر کردن نام خدای تعالی برای ذبح ضرور
است چنانچه کار دین و تراشیدن رگهای گردن و امثال آنها برای
ذبح شرط است برای هر که باشد و بقصد هر چه بود و برای ضیافت مهمان
باشد یا برای دعوت شادی و غیره یا برای صدقه و یا برای
اضحیه و یا برای عقیقه و یا برای خدای تعالی و یا برای غیر خدای
تعالی بود یعنی این همه از لوازم و شرایط طریقه اسلام است
چنانچه اکثر عوام درود و سوره فاتحه و اخلاص را برای فاتحه عرفیه ضروری
می شمارند و می پندارند که این همه در هر عامه و محله شرط است برای

هر که باشد خواه تصدق بنام خدای تعالی مطلوب باشد یا برای ایصال
 ثواب برای میتی منظور باشد و یا برای تقرب و تعظیم
 با حدی مقصود بود یا بنام مرده مسند و رشود چنانچه این معنی در میان
 ملایان جاهلان و پیرزادگان نالایقان و خوندکاران نادانان
 معمول و مشهور است * جواب دوم آنکه منجمه شرایط ذبح
 و دشرط دیگر است * اول آنکه از زبان عام شریف او تعالی
 آورده شود * دوم آنکه در دل نیز تعظیم او تعالی ملحوظ و مقصود
 بود پس اگر یکی ازین هر دو فوت شود ذبیحه حرام خواهد شد چنانچه
 در جامع الرموز مرقوم است *فلو صمى على ذبيحة وذبح لغیره لم یحل*
وانما قلنا لله لانه لو صمى وذبح لقلوم امیرا و ذکوه من العظام لا یحل
لانه ذبح تعظیما لله لاله تعالی ولو صمى ولم یصل * خلاصه عبارت
 مرقومه آنست که اگر وقت ذبح جانوری بسم الله گوید بر او اما
 ذبح کند برای غیر خدای تعالی حلال نمی شود آن جانور و جز این
 نیست که برای خدا باشد زیرا چه اگر بسم الله گوید و ذبح کند بجهت
 تعظیم امیری و مانند او کسی از بزرگان پس آن جانور حلال
 نمی شود زیرا چه ذبح کرده شد آن جانور بجهت تعظیم آن امیر نه برای تعظیم
 خدای تعالی * و در صورتیکه از زبان بسم الله گوید و در دل اصلا

تعلیم احدی نیست نه کند نه تعظیم خداوند تعظیم غیر خدا احوال نخواهد شد و
 و نیز رحموی است ذبح شاه الضیف و ذکر اسم الله تعالی علیه بحل
 اكله ولو ذبحه لاجل قدام امیر او داخل من العظام و ذکر اسم الله
 علیه بحرام اكله لان في المسئلة الاولى كان الذبح لاجل الله تعالی
 و ذکر اسم الله ایضا لهذا یضعه بین یدیه لیاكل بخلاف المسئلة
 الثانية لان ذبحها لاجله تعظیمها له لا تعظیمها لله تعالی لهذا یضع
 بین یدیه لیاكل بل یدفعه الی غیره خلاصه عبارت مرقومه آنست
 که اگر کسی بزی را برای مهمانی ذبح کند و نام خدا بر آن جانور بخواند
 حلال می شود و اگر وقت در آمدن امیری یادگیری از سرداران
 ذبح کند اگر چه نام خدای تعالی بر آن جانور بگوید حرام می گردد
 زیرا چه در صورت اول برای تعظیم خدای تعالی ذبح کرده شد و نام
 خدا نیز بر او خوانده شد و برای تعظیم مهمان ذبح کرده نه شد بلکه
 برای خوراندن او ذبح کرده شد و ازین جهت گوشت آن را
 پشش مهمان می نهند و او را می خوراند بخلاف صورت ثانی که
 ذبح آن جانور برای تعظیم امیر بوده است نه برای تعظیم خدای تعالی
 و نه برای خوراندن آن امیر و همین و بد است که گوشت آن را
 پشش آن امیر نمی برند و بر سر فرود نمی نهند بلکه بدینکار بخش

می گنند * و نیز از فتاوی ذییر و در مختار و استبانه و عالم گهری
 دلائل آن خواه آمد * و از این جا است که اگر وقت ذبح جانوری
 نام خدا بگوید و در دل نیت شکر بر عطره و یا شکر بر ابر دیگر باشد
 آن جانور حرام می گردد چنانچه در همه ای در کتاب الذبائح
 است ولو قال الحمد لله او سبحان الله یرید به التسمية حل
 ولو عطف من الذبح فقال الحمد لله لا یحل لانه یرید به الحمد
 علی الفعلة دون التسمية * خلاصه اش آنکه اگر کسی وقت ذبح
 جانوری الحمد لله یا سبحان الله بگوید و نیت کند که این گفتن
 من برای ذبح است یعنی تعظیم او تعالی بذبح آن جانور اراده
 کند حلال می شود و اگر وقت ذبح جانوری عطره زنده پس الحمد لله
 بگوید و از گفتن آن کلمه شکر بر عطره مقصود دارد حرام می شود
 زیرا چه درین صورت از گفتن الحمد لله شکر بر عطره مراد شده که گفتن
 نام خدای تعالی برای ذبح پس برین تقدیر خواندن نام خدا
 برای ذبح متحقق نه شد * و علی هذا القیاس در صورت
 مسوکه یعنی بر تقدیر یک وقت ذبح جانوری بسم الله بخواند
 اما ترتیب و تعظیم غیر خدا ملحوظ باشد و ادای نذر اخیر الله مقصود
 بود پس گفتن کلمه بسم الله و ذکر کردن نام خدا برای ذبح

مقصود نمی باشد بلکه بر عایت عادت مسلمانان است چنانچه
 سابق گذشت * پس هرگاه ثابت شد که در صورت مسئوله
 نام او تعالی وقت ذبح گنفتن صرف بر حسب عادت و رواج
 خود با زبان می راند و در دل این نیت تعظیم خدای تعالی اصلاً
 مقصود نمی باشد بلکه تعظیم آن غیر باقی می ماند پس بل شبهه آن ذبیحه
 حرام است زیرا به نیت تعظیم الله تعالی که یکی از مشروطات ذبح
 است در صورت مسئوله مفقود است * جواب سیوم
 آنکه لفظ اهل در مابین به لغیر الله مطلق است که وقت ذبح
 نام خدا گویند یا نه گویند یعنی جانوری که برای غیر خدای تعالی مزرر
 کرده شود حرام است بر اوست که وقت ذبح او نام
 خدا گفته شود یا نه و قاعده اصول فقه است که نص مطلق را
 بر اطلاق او جاری داشته خواهد شد یعنی حکم او را بقیدی
 مقید کرده نخواهند شد چنانچه در کتب اصول مرقوم است
 حکم المطلق ان یجری علی اطلاقه * جواب چهارم آنکه لفظ
 مادر مابین عام است که در وقت ذبح آن جانور نام خدا ذکر کرده
 شود یا نام آن غیر و قاعده اصولیه است که حکم العام ان یجری
 علی ما یتناول * جواب پنجم آنکه در صورت مذکوره بر زبان

نام خدای تعالی گفته می شود و در دل نام غیر خدا متمسکین می باشد
 پس معتبر همان خواهد بود که در دل باشد زیرا چه قاعده شرعی است
 که اگر زبان و دل مختلف شود پس اعتبار مردل راست
 چنانچه در نیت نماز اگر از زبان نیت نماز ظهر گوید و در دل نیت
 نماز عصر کند پس نماز عصر معتبر خواهد بود چنانچه در استیفاء و نظایر
 در بحث تاسع مرقوم است و اذا اختلف القلب واللسان
 فالمتهم مافی القلب و نیز حدیث شریف متواتر انما الاعمال بالنيات
 بر این معنی دلیل ناطق است و نیز حدیث مشهور ان الله لا ینظر
 الی اعمالکم بل ینظر الی قلوبکم و لیا تم برین مدعای صادق *
 و شمر ضرب المثل زبان زد خلائق بر این دعوی گواه و ائق اعنی *
 بر زبان تسبیح و در دل گاو و خر * این چنین تسبیح کی دارد اثر *
 آری نام خدا وقت ذبح و قی فایده خواهد داد که نیت سابقه
 از دل ظلمت منزل خود دور کند و نیت بعظیم او تعالی در دل
 خودش در آرد چنانچه سابقه کور شد و لاحقاً نیز مبین خواهد شد
 اما بعضی از جهال که برسم قدیم مرقوم مبتلاند و از آباء و اجداد
 ابا عن جد بعبادت مستمره خود مستقیم اند درین مقام کج فهمی
 می کشند و تاویل و توجیه می نمایند و می گویند که از تبعین بانوری بنام

بزرگی همیکن قدر ملحوظ و مقصود میداریم که تذکر برای خدای نمایم
 و ثواب خوراندن گوشت آن بروح آن بزرگ میرسانیم
 جوابش بمحمد و جواد است * اول آنست که چنانچه در باب تسمیه
 سنان شما مخالف جنان شماست یعنی بر زبان نام خدای آرید و
 در دل تعظیم نمیر خدای دارید هم چنین این سخن سازی شما بر خلاف
 اعتقاد شماست زیرا چه عمل شما ناطق بآنست که مقصود شما تنزیه
 و تعظیم بنیر خدا است و تذکر برای خدا هرگز نیست * چرا که اگر
 فی الواقع تذکر برای خدای تعالی و ایصال ثواب خوراندن
 گوشت آن برای بزرگی مقصود و منظور می دارید پس
 چرا از شی مندر خود می خرید و آب و آباء و ابناء خود را می خورانید
 و بنابر طریق تحفه و هدیه بهر زبان می فرستید و بنظر حقوق دوستی
 و آشنائی و خویشی بدوستان و آشنایان و خویشان
 می دهید بلکه بلا حظه و لجزا لا احمان الا الاحمان اغنیاراً
 ذممت و ضیانت نموده می خورانید و حال آنکه چیزی از اینها
 در شی مندر و جایز نیست و هرگز وفای آن بند نمی شود بلکه ادای
 آن بر ذمه نادر باقی می ماند اما فی الفتاوی العالمگیریة فی کتاب
 الاصلیة و ان اوجبت بالذکر فلیس لصاحبها ان یأکل منها شیاً

ولا ان يطعم غيره من الاغنياء وهو ان كان الفاذر غنياً او فقيراً لان
 سبيلها التصديق وليس للمتصدق ان يأكل صدقته ولا ان يطعم
 غنياً انتهى * خلاصه عبارت مرقوم آنست که اگر کسی اضمحیه را
 نذر کند پس جایز نیست برای ناذر که چیزی از آن اضمحیه
 بخورد و نه اینکه اغنیاء از آن بخورند بلکه برای ناذر مرقوم
 غنی باشد یا فقیر زیرا چه حکم نمی مند در تصدق است و متصدق را
 جایز نیست که خود از صدقه خود بخورد یا غنی را بخورد * وفي الحق
 الرائق لا يجوز دفع الزكاة الى ابيه وجاهه ولا الى ولده
 وولد ولد واهل واهله الى ان هذا الحكم لا يختص
 بالزكاة بل لكل صدقة واجبة لا يجوز دفعها اليهم وقيل بالزكاة لان
 المنزل يجوز للغني كما لله اشبه والصدقات المغرصة والواجبة
 كالعقار والكفارات والنذور وصدقته الفطر فانها لا يجوز صرفها
 للغني لعموم قوله عليه السلام لا تحل الصدقة للغني واخرج المنفل
 منها لان الصدقة على الغني هبة * خلاصه آنکه دادن زکوة به پدر
 و جد خود اگر چه بالا باشد جایز نیست و هم چنین دادن آن به پسر
 و پسر پسر اگر چه فرزند به در دست نیست * و این حکم بزکوة
 مخصوص نیست بلکه حکم هر صدقه واجبه بهمین است اما صدقه ثانیة

پس جایز است صرف آن شخص غنی و ثمانی و جمیع اسام
صدقه منزومه و واجب. شخص غنی دادن درست نیست مانند
عشر را ضعیف و اجرائی و جمیع انواع کفارات و مال منذور و صدقه فطره
و فی العموی لو ركب فی البحر و نذر علی نفسه انه ان وصل الى البر
ما لجا ان یتقرب قربانا لازمه الوفاء و لا یاکل منه و یتصلق به
علی الفقراء لا علی الاغنیاء و خلاصه آنست که اگر کسی رکشی سوار
شود و نذر کند که اگر من به صحت و سلامت به خشکی برسم
تا جانوری را قربانی خواهم کرد پس درین صورت و قای
آن واجب است و خود پیری از آن نخواهد خورد و به شخص غنی
تخواهد داد بلکه تمامی آنرا بر فقراء و مساکین صدقه خواهد کرد
پس از افعال مذکور شما صاف ظاهر شد که مقصود شما از نذر
جانوری بنام بزرگی همتین قد راست است که آن جانور را بقصد قرب
پان بزرگ ذبح خواهید کرد و ایصال ثواب نورانیدن گوشت آن برای
آن بزرگ اصلا مطلوب شما نیست لمانفی العموی حاشیه الاشباه
و النظایر فی کتاب الذبایح حاصل الکلام ان الذبح المقترن
بذلکراحم الله تعالی اذا کان قبل قتل دم قادم لیجراً لضيافته او بعد
الذبحه بغير همة الی ذلک فلا شهید فی جواز بل من ذوبه فی جر از اکل

ذلك المذ بوح واما اذا كان عند المقلد ما كان القصد ذلك
 فالحكم ما ذكرنا وان كان لمجرد التعظيم فحرام والمذ بوح ميتة
 وصابطه انه ان طبخ وقدم للضيف فهو للضيافة وان امر الذابح
 ان يتوازع الناس كما هو معهود ببلد تنافهوا لمجرد التعظيم وحكمه
 ما علمت انتهى خلاصه عبارت حموى آنست که وقتی که
 امیری در شهری داخل شود و مردمان آنجا جانوری را برای
 او بنام او تعالی ذبح کنند پس آن ذبح بر دو صورت
 است یکی آنکه پیش از رسیدن او و یاس از در آمدن
 او بعد زمانی جانوری را برای مهمانی او ذبح کنند و از گوشت
 آن سامان و اسباب ضیافت او مهیا نمایند پس آن ذبح
 بی شبه جایز است بلکه مستحب است و خوردن آن
 درست است و آنکه در وقت در آمدن او و رو بردی
 او ذبح کنند درین صورت نیز اگر همان دعوت و ضیافت
 به خوراندن گوشت آن جانور بآن امیر مقصود دارند پس
 این صورت نیز جایز و درست است و اگر در صورت ثانیه
 صرف تعظیم آن امیر از مجرد ذبح او یعنی از خون ریختن او
 مقصود باشد پس آن ذبح حرام است و آن ذبیح مثل

مردار است و علامت این آنست که اگر بعد ذبح گوشت
 آنرا پیش آن امیر برند و او را خوراند پس این ذبح برای
 ضیانت و دعوت اوست و بی شبه درست است و اگر
 آن امیر را خوراند بلکه مردمان حواله کنند تا آنها در میان
 خود با بخش نمایند پس این ذبح برای تعظیم است و بی شک
 حرام است انتهی پس ازین مضامین صاف ظاهر شد
 که هرگاه گوشت آن جانور منذور را خود می خورید و بآباء و اولاد
 و اقربا و غیا و دوستان تقسیم می نماید و تمام آنرا به فقرا
 خاصه تصدق نمی کنید مفهوم شد که مقصود شما مجرد ذبح است
 برای تعظیم آن بزرگ و این فعل و آن شی حرام است و
 و هرگز نه برای خدا و ایصال ثواب آن بر روح آن بزرگ
 مقصود نمی دارید بلکه فعل مذکور شما مثل کردار هندوان است
 که بزی را بنام نبی بلی می دهند و آنرا ترک می بندارند و خود
 نادر و اقربا و اجبای او می خورند بلکه بیماران و کودکان را
 نیز بامید شفا و برکت می دهند اگر کسی گوید که ما ندانیم باین نیت
 که این جانور را بنام خدا ذبح کنیم و بنویشان و دوستان
 بخورانیم خواه اعیان باشند خواه فقراء پس البته ایشان

را خوارانیدن جایز خواهد شد و ما مطلق نذر نمی کنیم و نه برای فقرا
خاصه آنکه بر من واجب آید که بفقراء تصدق کنم و خاصش آنکه
با چنانکه نذر می کنیم همچنان وفا می نمایم و بواجبش به دو طریق است
اول آنکه اگر نذر برای اغنیاء خاصه می کنید یعنی بنام اغنیاء نذر
می نایید و یا برای افرمای اغنیاء یا برای گروه دیگر از قسم اغنیاء مانند
دوستان تو بگران و امیران و تاجران و امثال ایشان پس
شروعاً این نذر صحیح نیست * لما فی القنیة قال ان قدم غایبی
قلله ان اضعیف هو لاء القوم و هم اغنیاء لا یصح و هرگاه ثابت
شد که صورت مزوضه شما نذر شرعی نیست و بدانچه تاویل قول و
فعل خود می کنید شرعاً صحیح و درست نیست بلکه مخالف شرع و باطل
است پس ازین باب هویدا شد که مقصود شما نذر برای
خدا و ایصال ثوابش بروح بزرگ که به تکلف می گوئید هرگز نیست
بلکه حرف نذر برای آن بزرگ است * علاوه بر این آنکه
خورانیدن خویشان و دوستان پیاس داری مهادات
و بر عایت مهادات و بلا حظه رسم مجازات که در حقیقت مبادلت
و مبادیعت است هرگز ثواب در آن متصور نیست تا به دیگری
چهره رسانیده شود پس معلوم شد که شما از نذر مذکور و از ذبح مرقوم

مجرب و تقرب و تعظیم غیر خدا می توانی قصد کرده اید و این طعام ضریح
 نزد نامی علماء و کفر صحیح بر حسب قول اکثر فضلاء است چنانچه
 دلائل آن از کتب فقهیه و فتاوی خواهد آمد انشاء الله تعالی و
 طریق دوم آنکه اگر نذر مطلقاً می کنید یعنی تخصیص بفقراء و یا باقربا
 یا باغنیاء نمی کنید پس شرعاً مصرف آن نذر فقراء و باغنیاء
 و اصول و فروع دادن هرگز درست نیست چنانچه سابقاً مذکور شد
 جواب دوم از اصل سوال بعضی جمال مسلمین آنکه گوشت
 آن جانور را تبرک می بندارید و خوردن و خوراندن آن موجب تواسی
 می دانید چنانچه معمول اکثر عوام است که گوشت سی منی که بنام
 حضرت بوعلی قلندر قدس سره نذر و نیازی کنند بیماران را باید صحت
 و عافیت و کودکان را بتوقع حفظ از آفات و ایات و از دیار
 قوت و طاقت و زنان حاملان را بطمع حفظ حمل و سهولت وضع
 حمل و ولادت می خوراند و همچنین توشه بنام حضرت بابرکت
 پیر بران اعنی سید ناد مولانا شیخ عبدالقادر محی الدین
 جیلانی قدس سره را بلور تبرک می خوردند و صلوات می خوراندند
 بکاشان و قجارجی دهند و تقطیع آن توشه زیاده احد می نمایند چنانچه خود
 مولف این رساله مسکنه قریه چاواوری را که تریسب شهر غلیم آباد

است. بچشم خود دیده که شخص فاتحه خوان اذلا توشه مرقومه را و بروی
خود داشته حضرت پیر مجرور را حاضر و ناظر دانسته دست بسته
استاده مدح و ثنای او شان بطور خطاب می خواند بعد حاجت
خود از آن حضرت می طلبد پسر جماعتی که در آنجا حاضر شده باشند
موجب نشسته می خوردند و در وقت خوردن او گفتگو نمی کنند تا
آب و هین ایشان در آن توشه باقیه و پس خورده خود بارادر جای
که پایمال مردمان نه کردند می اندازند حتی که بعضی در ایشان
محتاج این قدر احتیاط می ورزند که بعد خوردن توشه مرقومه آب
مضمضه خود را در خندق کنده می اندازند و علی هذا القیاس
وقت بیماری آن جنب و عایض و فشار دست رسانیدن بآن
نمی دهند و کمال احتیاط از اختلاط استیاء دیگری نمایند و علی هذا
المسئوال تعظیم استیاء مذوره بر حسب تعظیم بزرگی که تمام آن
مذرمی کنند بجای آرند پس ازین افعال نیز صفات ظاهری شود که
مقصود ایشان مذکور برای آن بزرگ است و هرگز ایصال
ثواب بآن بزرگ منقول نیست جواب سیم از اصل تاویل
جهال مذکورین آنست که مولانا عبید العزیز رح فرموده اند که برای
فهمانین شان یک نکته کافی است که بایشان باید گفت که

هرگاه شما ذبح نمودن جانور بنا بر غیر خدا نذر می کنید اگر عوض آن
 جانور گوشت بهمان مقدار خرید و بفتر اید باید در ذبح شما آن نذر
 ادا می شود یا نه اگر می شود راست می گوئید که مقصود شما از ذبح
 غیر از گوشت خود را بدین برای ثواب آن مرده نمودن الا تقرب
 بذبح او بآن میت کرده اید و این شرک صریح است انشی و
 اگر کسی گوید که بر تقدیر مرقوم که نذر کند کور را داغی شود سببش
 آنست که نذر بهمان جانور مخصوص را نذر کرده و گفته که این جانور
 را نذر کردم پس با وجود موجود بودن اصل نمی مند و قدرت
 بر ادا می آن دادن عوض او چگونه درست خواهد شد زیرا چه قاعده کلیه
 شرعی است متى امکن العمل بالاصل لا یجوز العمل بالبدل
 چنانچه وضوء و تیمم که با وجود قدرت بر آب هرگز تیمم درست
 نیست نه بجهت آنکه تقرب بذبح او بآن میت نموده می شود و
 چه آبش آنست که تخصیص مال مند و در شرع لغو است و نذر
 بآن شی مخصوص هرگز مختص نمی شود بلکه با وجود قدرت بر اصل
 شی مند و دادن عوض آن خواه قیمت آن خواهی دیگر از جنس
 شی مند و درست است لما فی الدار المختار و الذل و من اعتکاف
 او هیچ اصله او غیره غیر معلق لا یختص بزمان و مکان و دوهیم و

فقیر فلو نذران يتصلق يوم الجمعة بمكة بهذه الدراهم علی فقیر
فلان فخالف جاز بخلاف النذران المتعلق فانه لا يجوز تعجيله قبل
وجود الشرط * خلاصه عبارت در مختار آنست که اگر نذری را
بر مالی و مکانی و به چیزی خاص و به شخصی مخصوص مقید کند پس
آن نذر بآن قیود مختص نمی شود بلکه بدون آن شروط نیز ادا کردن
درست است * مثلاً اگر کسی نذر کند که من صدقه خواهم داد بر روز
جمعه در شهر که باین درسم بر این فقیر بعد از آن ناذر خلافت
آن کند مثلاً بر روز پنجشنبه در شهر مدینه درسم دیگر بر فقیر اجنبی
صدقه ده پس آن نذر جایز خواهد شد و ادا صحیح خواهد گشت
که نذر متعلق بشرط چیزی که بدون آن شرط جایز نیست * مثلاً اگر
کسی گوید نذر کردم که اگر فلان مقصود من حاصل شود این قدر
مال در راه صدقه خواهم داد پس قبل حصول مقصود ادا
کردن جایز نیست فی السراجیه نذران يصلق هذه المائة
الدراهم يوم كذا علی فقیر كذا فتصلق بمائة اخري قبل محي
ذلك اليوم علی مسكين آخر جاز و فی العالم کیریة رجل قال ان
تجوت من هذا الغم الذي انا فيه فعلي ان اتصلق بعشرة دراهم
خبزاً فتصلق بعين الخبز او بثمنه يجوز * وایضا فیها لو نذر رجل

الد را هم متصلق بغيرها من نذره جازه وفيها ايضار جل اشترى شاة
 الاضحية وادجها بلسانه ثم اشترى اخرى جاز له بيع الاولى وفي
 الرسائل الزينية اعلم ان تعين الناذر الد ينار والد رهم والفقراء لغو
 اگر کسی گوید که مقصود از نذر جانوری بنام سببی آن دارم
 که هر ثوابی که از ذبح و ادانت خون این جانور حاصل شود
 بروح فلان میت برسد زیرا چه مجرد ذبح و ادانت خون نیز عبادت
 است و تصدق بگوشت آن عبادت دیگر است چنانچه در
 اضحیه که صرف ذبح واجب است و تصدق گوشت آن واجب
 نیست بلکه مستحب است پس همچنین که ثواب تصدق اموال
 را بروح مردگان رسانیدن جایز است ثواب مجرد ذبح
 جانوری برای سببی بخشیدن چاره و اتقوا هدی و از آنجا که صرف
 ذبح آن جانور منظره و سزاوارست و گوشت آن مباح و محفوظ
 نیست لهذا ذبح آن جانور را به نیت ایصال ثواب آن روح
 سببی ادا می کنیم و گوشت آنرا خود میخوریم و بفروشدان و پدران
 و آشنایان می خوریم مانند گوشت اضحیه پس ازین لازم
 نمی آید که تقرب بذبح او برای آن میت کرده ام علاوه برین آنکه
 اضحیه از طرف میت جایز است و معنیش بخیر ازین نیست که

قربانی کردن و ذبح نمودن باسم خدای تعالی و ثوابیکه بر آن
 مترتب شود بآن مرده داده شود و خوردن گوشت این اضحیه
 جایز است مستحبی را و اولاد و ابناء او را المافی السراجیه رجل صحی
 من المیت جاز و لایلزم التصدق بالکل الا اذا کان بامرءه و فی
 الکفادیة من ذبح عن المیت فهدى اهل الوجهین اما ان یذبح
 بامرءه او بغير امرءه فعلى الوجه الاول لا یتناول من لحمه و هو المختار
 لان التضحیة تقع للمیت و فی الوجه الثاني یتناول و هو المختار
 لان الذبح حصل ملکاً و الثواب للمیت و خلاصه عبارت حمایه
 این است که اضحیه کردن از جانب مرده بر دو قسم است
 اول آنکه میت در حالت حیات خود وصیت کرده باشد که از مال
 من تضحیه از طرف من بخوابد گرد پس درین صورت خوردن
 گوشت آن جایز نیست بلکه تمام آنرا تصدق کردن بر فقرا واجب
 است زیرا چه اضحیه ملک میت است و از جانب او تضحیه کرده
 شده است پس بر حسب وصیت او تمام گوشت آنرا تصدق
 کردن ضرور است و دوم آنکه بدون ایصاء میت کسی از ورثه
 او یا غیر ایشان تبرعاً از جانب خود برای میت مرقوم تضحیه نماید پس
 برین تقدیر منعی را خوردن گوشت آن و خوراندن آن اصول

و زروع خود را جایز است زیرا که اصحیه ملک منضمی است پس
 او را اختیار است که در ملک خود هر وجه که خواهد تصرف کند افتھی
 الترحمة پس چنانکه تصحیه از مجرد ذبح جانور بدون تصدق گوشت
 آن صحیح است پس مذکر به مجرد ذبح جانوری بدون تصدق
 گوشت آن نیز جایز نباشد و جانش بدو وجه است اول آنکه تصدق
 بذبح جانور بدون تصدق گوشت آن در شرع وارد نشده زیرا که
 جان حیوان مملوک آدمی نیست و از این جا است که کشتن مولی
 غلام خود را حرام است اگر به سبب شبهه قصاص یا تط
 می شود و همچنین کشتن نفس خود حرام است و همچنین علت است
 که اقرار مولی به کشتن غلام او کسی را صحیح نیست زیرا که این اقرار
 بسوی جان او راجع است و جان مملوک او نیست
 بخلاف اقرار او به مملوکیه غلام خود برای شخصی دیگر صحیح
 است زیرا که این اقرار بسوی بدن غلام خود متعلق است و بدن
 او مملوک مولی است و مولی را اختیار است که هر تصرفیکه
 خواهد در شئی مملوک خود نماید چنانچه در بهایه و در کتاب
 الجنایات است و فعله بنفسه هل فی الدنيا معتبر فی الآخرة
 حتی یأثم علیه و ایضا فیها فی الکتاب المستحسان العبد مبقی علی اصل

الحریة فی حق الدم عملا بالأدوية حتى لا یصح اقرار المولى عليه
 بالحدود والقصاص خلاصة عبارت به این است که فعل
 منخص در ذات خود در دنیا عفو است اما در آخرت مقبر و مأخوذ
 است یعنی اگر کسی ذات خود را جراحت کند یا بکشد پس
 در دنیا مواظف آن نخواهد شد یعنی بادشاه او را جزایه نخواهد
 داد اما در آخرت گناهکار خواهد شد و غلام و در حق جان خود در حکم آزاد است
 و مملوک کسی نیست و در حق تن و بدن او در حکم مناع و اسباب است
 و از این جا است که اقرار مولى بر غلام خود بدو و قصاص برای شخصی
 غیر صحیح نیست زیرا چه حد و قصاص متعلق بجان غلام است پس
 این اقرار سومی جان غلام را جع است و جان او مملوک مولى
 نیست اما اقرار مولى به مملوکیت او برای غیر درست است
 زیرا چه مملوکیت غلام متعلق بدون و تن او است و بدن او
 مملوک مولى هست و هرگاه جان جانور مملوک آدمی نیست پس
 جان او را برای غیر جان آفرین دادن درست نیست تا
 ثواب بر آن مترتب تواند شد پس ایصال ثواب آن
 غیر متعذر است و دیگر آنکه هرگاه جان جانور مملوک آدمی
 نیست پس نموده به مجرد ذبح که عبادت از دادن جان او است

نیز جایز نخواهد شد و بر اجد مملوک شدن نمی مند و در شرط
صحت نذر است لعافی الزهاتل الزینیه ومن شرط النذر ان
یکون المندور مملوکا للناذر یعنی از شرط اینست که کسی
مندور مملوک نذر باشد * و در مشکوٰه در جلد ثالث در باب
الایمان و النذور مرقوم است قال رسول الله صلی الله علیه و
سلم و لیس علی ابن آدم نذر فیما لایملك یعنی لازم نمی گردد
بر فردا آدم نذر در چیزی که مالک آن نیست * و نیز در باب
النذور است قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا وفاء لنذر
فی معصیه و لانی لایملك العبد یعنی صحیح نیست و فای نذری که در
معصیت بود و نذری که در شی غیر مملوک باشد انتهی بخلاف مال
که مملوک آدمی است و بدیگری دادن جایز است پس ثواب
بر آن نیز مندرج می توان شد پس دادن ثواب آن بدیگری
ندانسته است که شرط صحت نذر
نه شی مندور مملوک نذر باشد چنانچه از رسایل
دوم آنکه از قسم عبادت بود یعنی از
و سیوم آنکه از قبیل عبادت مرصوده
چهارم آنکه شی مندور عین واجب نبود

یعنی از جانب او تعالی واجب نباشد * یحکم آنکه از جنس واجب بود
یعنی از قبیل مستحب نه بود * ششم آنکه از جنس واجب عین بود
یعنی از نوع واجب کفایه نباشد * پس اگر شی منذور نماز که نادر
باشد نذر صحیح نخواهد شد * مثلاً خری که هنوز آنرا نخریده است نذر
کند بعد از آن خرید کند و همچنین نذر کردن بنهایی که گناه باشد مثلاً
فلان شخص را زدن یا کشتن یا مسک کردن و همچنین نذر کردن
به نماز ظهر که از جانب خدا تعالی خود واجب است و همچنین نذر
کردن به حیوات مریض که از جنس واجب نیست بلکه مستحب
است و هم چنین نذر کردن به وضوء که عبادت مقصوده نیست
بلکه از شر ایط عبادت است و هم چنین نذر کردن به نماز جنازه
که واجب علی العین نیست بلکه واجب کفایه است لسانی
الاهبائه والنظار لا یلزم النذر الا اذا کان طاعة ولیس بواجب و
کان من جنسه واجب علی العین ولا یصح النذر بالمعاصی ولا بالواجبات
قلوئل وحجة الاسلام لم یلزمه الا واحدة ولونذر صلوة سنة وعنی
الغرایض لا شی علیه وان عنی مثلها لزمه ویکمل المغرب ولونذر ریادة
المریض لم یلزمه ولونذر التسمیحات دبر کل صلوة لم یلزمه انتهى
جواب دوم آنکه بر تقدیر تسلیم و فرض آنکه جان جانور مملوک

آدمی باشد لیکن در میان جان جانور و اموال دیگر فرق عظیم
است و آن این است که از دادن مال ازین جهت مستوجب ثواب
است که آدمی میان بوی منتفع می شود و از آن رفع حاجات
خود می کند بخلاف جان جانور بدون جهت آن که اصلاً قابل انتفاع
آدمی نیست که به کسی داده شود زیرا که دادن صرف جان جانور
به کسی بدون گوشت آن یسر ازین تصور نیست که بنام او یا به
نیت تعظیم او ذبح کرده شود و ازین فصل بیچ وجه آدمی را
نافیده نمی رسد پس ثواب بدان نیز مستحب نخواهد شد
ناید بگوید چه داده شود و از آن خیر چه ساخته آید جواب سپهر
آنکه مجرد ذبح یعنی اراقت خون شرعاً عبادت نیست زیرا که
عبادت برد و قسم است بدنی و مالی و مجرد ذبح عبادت بدنی
نیست کما هو الظاهر و مالی نیز نیست زیرا که عبادت مالی عبارت
از آن است که مالی را با انتفاع آنرا به نیت تقرب الی الله تعالی
بدیگر آن بخشیده شود و در صورت اراقت خون این
مفقود است اما در روز اخیری که مجرد ذبح عبادت است پس
بتر خلاف قیاس شرعی است و مختص است بایام نحر و آن چهار
روز است اول روز آخیری و سه روز بعد از آن اما فی العبادۃ

فی کتاب الاصحیه وادائه الدم لیحت بقربة الانی مکان و زمان فالزمان هو
 ایام النجوم و المکان هو الحرم و سرش آن است که روز اضحی بوم ضیافت
 خدای تعالی مریوسین است و همین سبب است که روزه در آن روز
 حرام است زیرا چه در صورت صوم اعراض از قبول ضیافت
 او تعالی لازم می آید پس حقیقت تفسیه آن است که در روز
 اضحی ذات اضحیه را برای خدای تعالی داده می شود اما از آنجا که
 آن روز بوم ضیافت کردن او تعالی برای مسلمانان است
 لهذا الله تعالی آن اضحیه را برای ضیافت مویسین و ابی
 می و ه بنابر آن منضمی را می رسد که خود بخورد و اولاد و ابناء
 خود را بخوراند و همین علت است که در روز اضحی مستحب
 آن است که تا فراغت تا عید اسدا که کنند نمانند فراغت
 از نماز و لا تفسیه نمایند بعد از خیزی از آن بخورند تا انتظار می
ضیافت او تعالی ثابت شود که ادب مهمانی نامین است
 و نکته دین باب آن است که تا اول خورش و در روز ضیافت
 او تعالی از طعام ضیافت او تعالی که اضحیه است شمع گردد
 چنانچه این منغ در کتب اصول نفقه در بحث قصاصات و عیاد و عیاد مرثوم
 است و در اینجا سبب خوف اله است که موجب ملاقات است

عبادت آن مقام نقل کرده نشد و هرگاه که اراعت دم
 و رایام نحر عبادت است پس هر کس را میرسد که جانوری
 را با شرائط انصویه از طرف خود یا از طرف دیگری زنده باشد
 یا مرده به نیت تقرب او و تعالی قربانی کند و نیز اختیار است
 که خواه بامید ثواب آن برای ذات خود تنصیه کند یا به نیت ابرصال
 ثواب آن برای دیگری قربانی نماید و نکته دومین باب آن است
 که تنصیه صرف اتباع سنت حضرت خلیل امه ابراهیم علیه السلام
 است که امه تعالی بدین گنج گشامر فرموده بود و آن در ایام انصویه
 واقع شده بود لعافی العالم کیری فی کتاب الاصلیه و چون تنصیه
 بر خلاف قیاس است پس دیگری را بران قیاس
 که دن جایز نیست لعافی کتب الاصول النص الذی ملخ خلاص القیاس
 يقتصر علی موزده ولا یجوز قیاس الغیر علیه یعنی در بابی از قرآن
 یا حدیث که برخلاف قیاس دارد و شود پس آنرا در محل
 اد مقصور کرده خواهد شد و دیگری را بر این قیاس کردن درست
 نیست زیرا چه برای قیاس شرعی علیه مشتمل که در بیان مقیاس و
 مقیاس علیه شرط است و هرگاه برخلاف قیاس شد و علت منصوص
 علیه یا غیر آن باشد پس البته قیاس با جایز خواهد شد به جهت

بقعه ان بشرط قیاس و هرگاه بمرد ذبح در غیر ایاام غیر عبادت
 نیست پس تذکره بمرد ذبح جانور بدون تعصیه جایز نیست زیرا که
 منجمه شریعت در آن است که نمی مند و در از قسم عبادت باشد
 چنانچه مفصلاً از اسباب مذکور شد و نیز در در مختار بالتخصیص و
 انصریح منقول است فی الدر المختار فی کتاب الایمان ولو قال
 ان برئت من مرضی هذا ذبحت شاة او علی شاة اذ یجها فیرعی لا
 یلزمه شیء الا اذا اراد التصدق بلحمها فیلزمه یعنی اگر کسی گوید که
 اگر من تدرست شوم از بیماری خود پس ذبح خواهم کرد بزی
 را یا بگوید که بر من واجب است بزی که ذبح خواهم کرد آن را
 بعد از ان صحت یانت آن کس پس اندرین صورت لازم
 نمی آید به ان کس بخری بگوید در صورتیکه نیت کند صدقه دادن
 گوشت آن بزرگ پس البته تذکره قوم صحیح خواهد شد و ادای
 آن بر او واجب خواهد گردید و نیز در رساله زبینه مر قوم احت
 قال ان برئت من مرضی هذا ذبحت شاة فصم لا یلزمه ولو قال
 علی شاة اذ یجها و تصدق بلحمها لزمه یعنی اگر کسی گوید که اگر
 صحیح شوم از این مرض خود پس ذبح خواهم کرد و گوشت بزی
 را بدهم تدرست شود آن شخص پس درین صورت آن تذکره

بدان کس لازم نمی آید و اگر چه گوید که بر من گوسپندی
 واجب است که ذبح خواهم کرد و او را گوشت آن را صدقه
 خواهم داد پس اندرین صورت بذره ذبح صحیح خواهد شد
 و ادای آن بر او واجب خواهد شد * آری بذریا انبییه صحیح است
 و در ایام اضحیه ذبح کردن او واجب است و در غیر آن
 ایام جایز نیست لیکن در صورت بذره ذبح اضحیه مندرج
 قصه قیامی گوشت آن واجب است و ناذر و اصول و
 فروع او را و غنی را و غرن آن جانور جایز نیست له ای چلهی قال
 المص یتمصدق الناذر ان یکون فی منکة هاة فیقول الله علی ان اصحب
 بهذه الشاة هواء کان ذلك الموجب غنیا او فقیرا و لو نذر ان یضحی ولم یضح
 هیا یقع علی الشاة ولا یاکل الناذر لان حبیلها التصدق و نیز در فتاوی
 عالم گیری در کتاب الاضحیه مرقوم است و ان اوجبت بالنذر
 لیس لصاحبها ان یاکل منها شیاً و لان یطعم غیره من الاغنیاء هواء
 کان الناذر غنیا او فقیرا لان حبیلها التصدق فاما عبارست
 عالم گیری این است که اگر کسی بذره کند تضمیمه رئیس اضحیه بر او
 واجب می شود خواه آن ناذر غنی باشد یا فقیر و خوردن گوشت
 آن ناذر را او شخص غنی را جایز نیست زیرا این حکم اضحیه مندرج

در ایام نحر عبادت است نه در غیر آن پس در صورتیکه کسی
 تعجیه گویندی معین مهابوک خود را نذر کند و یا به نیت تضحیه گویندی
 را خرید کند اما در ایام نحر اتفاق ذبح آن نیست تا آنکه آن ایام منقضی
 گردد پس درین مورد و صورت قضای آن بعد از قضای ایام
 نحر بمجرذ ذبح آن جانم مذکور بدون تصدق گوشت آن جایز
 نیست بلکه بر آنکس واجب است که اگر گوشت مرقوم موجود
 باشد پس زنده او را صدقه کند و اگر موجود نباشد پس قیمت
 آن را تصدق نماید زیرا که مجرذ ذبح که در ایام نحر عبادت بود
 به جهت خصوصیت آن روز بود و هرگاه این عارض فوت شد
 پس باصل خود که تصدق بذات شی مذکور است رجوع کرد
 لما فی العالم کیریة و النکان اوجب ثمة بعینه او اشتري شاة
 لیضحی بها فلم یفعل حتی مضت ایام النحر یتصدق بها حیة ولا
 یجوز الا کل منها فان باعها تصدق بثمنها فان ذبح تصدق ببلعها
 و هرگاه ثابت شد که مجرذ ذبح جانوری بدون تصدق گوشت آن
 در غیر ایام نحر عبادت نیست ثواب نیز بر آن مترتب نخواهد
 شد تا به دیگری چه بخشیده شود آری اگر چنین گوید که این
 گوشت را بنام خدا می توانی و برای او سبحانه و به تقرب او

دآشتم تا که شست آنرا بفرایند هم و ثوابیکه او تنالی از فضل
 خود بر آن عنایت فرماید بروح فلان میت برسانم تا البته
 در سبب است بلکه ایصال ثواب جمیع عبادات نافله بدین
 و مالیه مثل نماز و روزه و حج و صدقه و تادیت قرآن و غیره
 بدیگری زنده باشد یا مرده و خواه وقت ~~نیت~~ نیت ایصال ثواب
 آن برای غیر کند یا قبل آن یا بعد آن نیت کند این همه صورتها
 شرعا جایز است * لما فی البحر الرائق فی باب النواذیه فی الحج
 والاصل فیہ ان الانسان له ان يجعل ثواب عمله لغیره صلوة وصوما
 وحجاً و غیره * و قد کثر ما عرفت و قد عرفت ان قولہ
 فان صام ارضی او تصدق وجعل ثوابه لغیره من الاموال والا حیاہ
 جائز ویصل ثوابها الیہم عند اهل السنة والجماعة و بهذا یعلم انه
 لا فرق بین ان یکون المتصدق له میتاً او حیا و الظاهر انه لا فرق بین
 ان یشوی به عن الفعل للغیر او یفعله لنفسه ثم بعد ذلك یجعل ثوابه
 لغیره لا ینال بلا ملہم انتهى من البحر * و ہم چنین در کتاب ہدایہ
 و چاپی و غیرہ مرقوم است * اگر کسی گوید کہ در بعضی تفاسیر متبرہ
 سند اولی مثل بیضاوی و حسینی و غیرہ در تفسیر قول او تنالی
 و ما اهل به لغیره الله تعید عند الذبح آورده پس برین تقدیر منقاد

آیه تکرمه آنست که جانوری که بنام غیر خدا ذبح کرده شود
 حرام است چنانچه عادت هندوان است که با رگله جانوری
 را برای تنی می کشند بنام آن بت وقت ذبح آن جانور
 می خوانند و در زبان هندی آن را بهوگ و بانی می گویند پس
 استدلال از آیه کرمه بر حرمت جانوریکه پیش از ذبح او نام
 غیر خدا بر دکر کرده شود اما عند الذبح نام خدا تعالی گفته شود چگون
 صحیح می تواند شد جوایش بخند و جوه است و به اول آنکه از کتب
 لغات و تفاسیر مفسرین مفسرین ظاهر شد که اهلالیه یعنی مطهر
 آواز بر داشتن است بقید بقیدی نیست و قاعده کلیه اصول فقه است
 که نص مطاق بر اطلاق جاری داشته می شود یعنی اگر دلیلی از قرآن
 و حدیث مطلق بود و در عبارت او چیزی از قید مذکور نباشد پس حکم
 آن نیز مطاق و عام خواهد بود و مخصوص بصورتی خاص نخواهد بود و اما
 دلیل قطعی بر تقیید و تخصیص او یافته نشود ما فی القوه و هیچ حکم المطلق
 ان یجوز علی اطلاقه و فی مسلم الثبوت المطلق حقیقه فی الاطلاق
 و لا شیء من الحقیقه یتروک الا بل لیل صار فاما المطلق لا یتروک
 اطلاقه الا بل لیل صار الخ و آیت مرقوم در قرآن مجید در چهار
 موضع وارد است و قید عند الذبح در هیچ مقام مذکور نیست

بلکه در حدیث نبوی و ذکر کلام صحابی نیز یافتہ نہ شدہ * پس
 تقييد بلا وجه وجہ است بلکه حدیث صحیح یعنی لعن الله من ذبح
 لغير الله رواة ابو داؤد نیز مطلق است و موید ہمسہین عموم
 است یعنی نیست لغير الله قبل ذبح باشد یا وقت ذبح * پس معلوم
 شد کہ قيد مذکور اتفاقی است نہ اختیاری و الا ابطال مفهوم کلام
 اہم ہد و ن دلیل شرعی لازم می آید * و تقریر آن بدو وجہ است اول
 آنکہ ما اہل مطاہق است و تقييد مطاہق ابطال صفت اطلاق آنست
 و آن جایز نیست ہد و ن دلیل قطعی لما فی التوضیح قولہ لان اعمال
 الہی لہلین و احب ما امکن و ذلک فی اجراء المطلق علی اطلاقہ
 و المعقید علی تقييد * و غل الا مکان اذ لو حمل المطلق علی المعقید یلزم
 ابطال المطلق لانہ یل علی اجزاء المعقید و غیر المعقید و فی العمل علی
 التقييد ابطال الامر الثاني * خلاصہ آنست کہ اگر لفظی در قرآن
 و یا حدیث مطاہق باشد یعنی تقييد بہ چیزی نہی پس حکم آن لفظ عام خواہد
 بود و بصورتی مخصوص نخواہد بود زیراچہ تقييد خلاف اطلاق است
 پس اگر لفظ مطاہق بصورتی متقييد کردہ شود اطلاق آن باطل
 می شود آری اگر لفظی دیگر بر تقييد آن لفظ دلالت کند پس البتہ
 بر حسب شرط ابطال آن معمولی خواہد شد * دوم آنکہ ما اہل عامہ

است زیرا چه لفظ ما از الفاظ عموم است و تخصیص عام بغير حجت
یقینی جایز نیست لکن فی التوضیح حکم العام عندنا ان یوجب
الحکم فی الكل لانه عندنا قطعاً ما و للخاص فلا يجوز تخصیصه
بالخبر الواحد و القیاس انتهى * و ما رگاه نص عام قرآنی را
به خبر واحد و قیاس شرعی خاص کردن جایز نیست پس
بقول بعضی مفسرین که خارج از اصول اربعه شرعیه است چگونه
جایز خواهد شد علی الخصوص در صورتیکه دلیل بر تقسیم یافته شود
و عجب است از مبتدعین که در اکثر کتب تفاسیر متقدمه
تفسیر آیت مرقوم مطابقاً بلاقبه عند الذبح آورده بان تمسک
نمی کنند بلکه آن همه را پس پشت خود انداخته اند و در بعض تفسیر
که فی الجمله بنظر ظاهر عبارت موافق غرض و مطابق عادت
ایشان واقع است بمنزله وحی منزل و یا قول نبی مرسل
می انگارند و بران میانزند و تحقیق این مقام آن است که کسیکه
تعرض بلفظ عند الذبح نموده است بیان اصل مورد آیت
موصوفه نموده است و شخصی که مطلق بلاقبه مرقوم آورده است
بیان مفهوم لفظ و مدلول آن کرده است پس در بیان هر دو
کلام مخالف و تعارض نیست اما کسیکه توفیق ازلی نصیب

انچه در پی توفیق نمیرود و در ورطه تمارض افتاده دست و پا میزنند
 و پی بمنزل توفیق نمی بردند. **جواب دوم** آنکه مقصود تفسیرین مذکورین
 بنیان شان نزول نیست موصوفه است زیرا چه عادت مشرکین مخلصین در
 زمانه سابق پانکه درین زمان هم برین منوال است بکه هرگاه جانوری
 را بنام اصنام و شیاطین نام زد میکنند وقت ذبح آن نیز نام
 آن است و دیوبران طایفه را میخوانند که پریشان از ذبح نیز نام
 آن است گرفته باشند اما آنرا معتبر نمی دارند چنانچه در تفسیر
 کبیر و معالم التیزیل مذکور است که ان العرب کانوا یسمون
 الاوثان عند الذبح ویرفعون اصواتهم یذکرونها لنتهی فحاش عوام
 مسلمین که ایشان در میان کفر و اسلام حلیط کرده اند بکه اولاً بگویند
 برسم گاوان و عادت بنودان جانوری را بنام غیر خدا تعالی نام زد
 می کنند پست تر از این مطابق عادت مومنان وقت ذبح نام او تعالی بر
 زبان می رانند اما در دل خبث منزل ایشان تعظیم و تقرب آن
 غیر باقی میماند و بهر حال آن است که عوام مسلمین اعتقاد میدارند
 که برای ذبح بجز این طریق نیست یعنی گمان می برند که بسم الله گفتن
 وقت ذبح در جمیع صورت ضرور است خواه ذبح برای خدا باشد
 چنانچه در انضحیه و عمیقہ و قدیر حج و غیره و یا برای مهبان باشد یا برای

و خلقت و حیافت بود و یا برای خوردن خود باشد و یا برای صدقه و
 خیرات بود و یا برای فروختن گوشت باشد و یا برای تقرب و تعظیم
 غیر خدا تعالی بود چنانچه در فاتحه رسمیه که سوره فاتحه و اخلاص
 و درود منثور کرده اند برای هر که باشد برای او تعالی باشد یا برای
 یمنبری و یا برای پیری و بزرگی بلکه برای جنی و یا برای روح
 حیثی مانند شیخ سید و غیره یا که بطور رسم تخصیص باشد مانند فاتحه
 چراغان شعب برات و امثال آن چنانچه این معنی در میان
 خوندگاران و پیروان دکان جاهلان و ملاقرآنیان معمول و مروج
 است چنانچه سابق ازین مفسلا مرقوم شده است لیکن دانستی
 است که این خصوصیت عادت مشرکین هرگز مخصوص کلام
 الهی نمی تواند شد زیرا به لفظ ما اهل عام اعت اگر چه محل نزدش
 خاص است و قاعده شرعیه است که در باب عموم و خصوص احکام
 شرعیه اعتبار برای لفظ نص است نه برای محل یعنی قاعده کلیه
 باجماع مجتهدین و اتفاق عالمین ثابت است که در صورتیکه
 عبارت قرآن یا حدیث عام باشد و محل نزول او ناص بود پس
 در ماده استنباط احکام شرعیه عموم عبارت معتبر است و خصوص
 مورد آن اعتبار ندارد و غلاجه آنکه خصوص مورد و خصوص تخصیص

اولیست در پی توفیق نمیرود و در ورطه تعارض افتاده دست و پا نمیزند
 و بی بمنزل توفیق نمی برد. **جواب دوم** آنکه مقصود منصرفین مذکورین
 بیان شان نزول آیت موصوفه است زیرا چه عادت مشرکین مناصمین در
 زمانه سابق بآنکه در بین زبان هم برین منوال است که هرگاه جانوری
 را بنام اصنام و شیاطین نام زد میکنند وقت ذبح آن نیز نام
 آن بت و دیو بر آن میخوانند اگر چه پیش از ذبح نیز نام
 آن بت گرفته باشند اما آنرا معتبر نمی دارند چنانچه در تفسیر
 الکبیر و معالم التنزیل مذکور است که ان العرب كانوا یسمون
 الاولاد بنجد الذیع و یرفعون اصواتهم یذکرونها لنتهی بخلاف عوام
 مسلمین که ایشان در میان کفر و اسلام غلط کرده اند که اولاد موافق
 رسم کافران و مادات بنودان جانوری را بنام غیر خدا تعالی نام زد
 می کنند بترتیباً مطابق عادت مومنان وقت ذبح نام او تعالی بر
 زبان می رانند اما در دل خبث منزل ایشان تعلیم و تقرب آن
 غیر باقی میماند و بهر شس آن است که عوام مسلمین اعتقاد میدارند
 که برای ذبح بجز این طریقه نیست یعنی گمان می برند که بسم الله گفتن
 وقت ذبح در جمیع صورت ضروریست خواه ذبح برای خدا باشد
 چنانچه در انجی و عتیقه و قدیج و غیره و یا برای مهمان باشد یا برای

ذخیرت و خیافت بود و یا برای خوردن خود باشد و یا برای صدقه و
 خیرات بود و یا برای فروختن گوشت باشد و یا برای تقرب و تعظیم
 غیر خدا تعالی بود چنانچه در فاتحه رسمیه که سوره فاتحه و اخلاص
 و درود منقر کرده اند برای هر که باشد برای او تعالی باشد یا برای
 پندشهری و یا برای پیری و بزرگی بلکه برای جنی و یا برای روح
 حیثی مانند شیخ سید و غیره یا که بطور رسم مخصوص باشد مانند فاتحه
 چراغان شب بارات و امثال آن چنانچه این معنی در میان
 خاندان کاران و پسرزادگان جاهلان و ملاقرآنیان معمول و مروج
 است چنانچه سابق ازین مفصله مرقوم شده است لیکن دانستنی
 است که این خصوصیت عادت مشرکین هرگز مخصوص کلام
 الهی نمی تواند شد زیرا به لفظ ما اهل عام اعت است اگرچه محل نزدش
 خاص است و قاعده شرعیه است که در باب عموم و خصوص احکام
 شرعیه اعتبار برای لفظ نص است نه برای محل یعنی قاعده کلیه
 باجماع مجتهدین و اتفاق عالمین ثابت است که در صورتیکه
 عبارت قرآن یا حدیث عام باشد و محل نزول او خاص بود پس
 در ماده استنباط احکام شرعیه عموم عبارت معتبر است و خصوص
 مورد آن اعتبار ندارد و غلاصه آنکه خصوص مورد و خصوص مخصوص

نص عام نخواهد شد لما فی جمیع کتب اصول الفقه العبرة لعموم اللفظ
 لخصوص العیب و از اینجا است که اکثر آیات الهی و احادیث
 نبوی در محلهای خاصه و در وقت غای مختصه وارد شده اند
 و نیز در شان مکلفان که در آن زمان حاضر بودند نازل شده
 پس اگر خصوص محل و تعیین شان نزول در شرع معتبر بودی
 هرگز در حق عموم خلافتی نایده و ساری و تأقیام قیامت باقی و جاری
 بودی بلکه در حق اهل عرب حاضرین مخصوص بودی اما از اینجا که
 الفاظ قرآن و حدیث عام است و بجایه و بشخصی خاص نیست
 لهذا احکام آنها در حق جمیع مکلفین تا بقایای نوع انسانی و در باره
 جمیع اهل بلاد تا قنای دنیای قانی دائم و قائم خواهد ماند او تعالی
 این دین قویم و شرع مستقیم را با سطوت تمام و ثروت تام
 تا توالی لیلی و ایام جاری و ساری و ماضی و باقی دارد پس هرگاه که
 مدلول حقیقی و مفهوم تحقیقی آیت و باقی الهدایت مطلق رفع
 صوت است خواه قبل ذبح باشد خواه وقت ذبح پس همان
 عموم و اطلاق در باب استنباط احکام و استخراج مسائل معتبر و
 معتد خواهد بود و از اینجا است که حضرت مولانا امام المفسرین قرآن العظیم
 رازی در تفسیر کبیر او لا در تفسیر آیت مذکوره نظر بر دعوی صحت

مورد و محل نزول او کرده تفسیر بالاخص به معنی مجازی او نقل
 نموده و ثانیاً بلیغاً بطلاق لفظ و باعتبار عموم وضع لغوی تفسیر
 آورده و هر دو را از سلف نقل کرده اما عموم لفظ را ترجیح
 داده چنانچه در تفسیر سوره بقره فرموده است قوله وما اهل به لغير الله
 قال الاصمعی الا هلال رفع الصوت فكل رافع صوته فهو مهمل وهذا
 معنی الا هلال فی اللغة ثم قيل للمحرم مهمل لرفع الصوت بالتلمیة
 والذایح مهمل لان العرب كانوا یسمون الاوثان عند الذبح ویرفعون
 اصواتهم بذکرها فمعنی قوله تعالی ما اهل به لغير الله یعنی ما ذبح
 للاصنام وهو قول مجاهد وضحاك وقتادة وقال الربیع ابن انس وابن
 زید یعنی ما ذکر علیه غیر اسم الله تعالی وهذا القول اولی لانه اشد
 مطابقة للفظ القرآن قال العلماء لو ان مسلماً ذبح ذبیحة وقص
 بذبحها التقرب الی غیر الله صار مرتکباً ذبیحة مرتکب
 انتهی ترجمه عبارت مرقوم سابقاً مرقوم شده است فذکر
 اما بعضی از کسانیکه در میان عوام بقلب مولوی صاحب مشهور اند
 و باطنی بدعادات عرفیه و بدعات رسمیه گرفتار اند و محبت
 رسوم کفار و مودت عادات فجار در دگر و پوست ایشان
 جاری و ساری است خصوصاً بندور حضرات اولیاء و نیازهای

سادات علماء عادی و دیگران زانمادی اند و جمیع مراسم کافران و
 بتودان که در میان این مروج است حتی انگارند علی الخصوص
 نذر ادویاء را که جزو ایمان بلکه عین دین اسلام می شمارند و بتاویلات
 قاسده و بناسد لالات ضعیفه و روایات شاذه آن همه رسوم
 کفار را جایز می دارند و اعتبار قید عند الذبح توهم کرده صورت
 مرقوم را حلال می شمارند و این زعم ایشان خلاف قرآن و حدیث
 و اجماع و قیاس شده می است و هم مخالف روایات فقیهیه
 و اقوال مجتهدین * اما خلاف قرآن و حدیث پس از کتب تفاسیر
 معتبره و احادیث صحیحیه منقول شده فعل من مدکور فلیل کرد و مخالف
 اجماع پس ببحث قاعده اجماعیه که العمرة للعموم اللفظ لا لخصوص العیب
 و مخالف قیاس شده می پس به سبب آنکه هرگاه جانوری که وقت
 ذبح او از زبان نام غیر خدا خوانده شود بالاتفاق حرام است
 پس جانوریکه وقت ذبح او در دل نام غیر خدا و تعظیم و تقرب
 او داشته شود البته بطریق اولی حرام خواهد شد اگرچه از زبان
 نام مبارک او تعالی گفته شود زیرا چه در صورتیکه سنان و جنان
 مختلف شود پس در شرع نیت قلبی و قصد دلی معتبر است
 نه عبارات زبانی و کلمات دلی * و روایات فقیهیه از کتب معتبره

مکتوب شده است و آئینه نیز بقضاء تعالی از کتاب های
متعدد در هر قوم خواهد شد *فهل من منظر فليمنظر* * و از اینجا
است که در کتب فقه حرمت ذبیحه که به نیت تزیین
الی غیر ایه تعالی ذبح کرده شود علی الاطلاق و انعموم مرقوم
است یعنی برابر است که نام آن غیر وقت ذبح ذکر کرده شود
یا قبل ذبح یا اصلا بر زبان آورده نشود * و نیز برابر است که نام خدا گفته
شود یا نشود پس تخصیص آیت قرآنی و کلام ربانی بقید اندک
بالدلیل است بآنکه تمهید فصوص شریعیه و اطلاق دلائل تمهیدیه
بر از رای و عقل خود نسخ کردن و باطل نمودن است و عادت
و خواهش خود را در احکام الهی دخل دادن است *فعوذ بالله منهم*
ومن اهوائهم و فلوذعنهم و عن اغوائهم خدا می تعالی هوای نفسانی و اغوای
شیطانی را از دل هوای منزل ایشان دور کرده براه راست رحمانی
و هدایت ربانی آرد زیرا که تا و فیکه هوای نفسانی تابع حکم
ربانی نگردد هرگز ایمان و ایتقان میسر نشود چنانچه در مشکوه در
باب الاختصاص با کتات و استه مرقوم است که قال *فهل الله*
صلی الله علیه و سلم لا یومن احدکم حتی یكون هواه تبعاً لما جئت به
ترجمه ایمان نمی آرد یکی از شما تا آنکه باشد هوای نفس او تابع

و پیروز و فریختنی را که آورده ام من آنرا از دین و شریعت پس اگر
 مراد سابقا بت است در اعتقاد و عمل و در عبادات و عادات
 پر و به کمال و تسلیم و رضا با حکام و بی علیه الصلوة و السلام در
 وقت نغارشه داعیه حی و باعنه هو پس مراد نفی ایمان کامل
 است و اگر تمبیت در اختیار دین اسلام و اعتقاد حقیقت است
 پس مراد نفی اصل ایمان است و فرمود هو تابع شود و نه گفت منفی
 و منعدم گردد زیرا که انشاء و انعدام آن مطلقا ممکن نیست و کمال
 نیز نیست و موجب اجر و ثواب نه بلکه کمال آنست که هو ای باشد و تابع
 حی و مقتدا امر باشد کذا فی توجیه الشیخ * اگر کسی گوید که لفظ ما اهل اگر به
 بر حسب لغت و حقیقت مطابق است با عادات کفار که ایشان در
 وقت ذبح نام بنان را میخوانند چرا مقید آن نه شود و معنی حقیقی او سر و ک
 نگردد زیرا چه قاعده اصولیه است که اگر فرضی را معنی حقیقی باشد و عادت
 ناس بر خلاف آن بود پس معنی حقیقی آن لفظ سر و ک خواهد شد
 و در معنی مجازی که بر حسب عادت ناس مروج باشد مستعمل
 خواهد شد کما فی کتاب الاصول و الحقیقة تفرک بدلالة العادة
 جوازش بدو و به است * و به اول آنکه عادت قوم کفار عرف
 عامی است و عرف قومی مقید اطلاق لفظ مطلق می شود و نه عرف عامی

لما في العناية في فصل الر كالة بالفتح من باب الأولياء والاكتفاء
 العرف علي نوعين لفظي نحو الدابة يقييل بالفرس ونحو المال
 بالابل وصلي اي العرف من حيث العمل اي من حيث عمل الناس
 كذل اكليمهم الجليل يوم العيد وامثاله فلا يصلح مقيد الاطلاق اللفظ لان
 اطلاق اللفظ نصرف لفظي والتقييد يقابله ومن شرط التقابل اتحاد
 المحل الذي يردان عليه انتهى و مراد از عادت كه در عبارات كتب
 اصول مرقوم است عادت قولي است كه مفيد اطلاق نصوص مي گردد
 چنانچه در شروح و حواشي آنها مبرح است * و به دوم آنكه بطريق
 تشريك يعنى بعد تسليم آنكه عرف عملى مفيد لفظ مطابق باشد پس
 اين تخصيص و رباب آيان جارى است نه در مطابق الفاظ لفظي
 الاشهاد فصل في تعارض العرف مع اللغة مروح الزيلعي ونحوه بان
 الايمان مبنية على العرف لاعلى الحقايق اللغوية * جواب سبوم از شبهه
 قيد عند الذبح آنكه اهلال اخير است بر دو نوع است اول آنكه عند
 الذبح اهلال كند * دوم آنكه قبل ذبح اهلال كند بعد ازان بمسكين
 نيرت باقى و مستمر ماند تا آنكه به نيرت سابقه ذبح كند اگرچه در
 ظاهر بر حسب عادت قديمه در وقت ذبح نام خدا بر زبان آرد
 پس در صورت اولي اهلال در وقت ذبح حقيقه و شرعاً موجود است *

و در صورت نایبه شرعا و حکما موجود و باقی است بحکم استصحاب حال
 و بموجب قاعده شرعی که اِذَا وَجَدَ شَيْعٌ وَلَمْ يَطْرُقْ عَلَيْهِ ضَلَالَةٌ
 بِحُكْمِ بُوْجُودِ ذَلِكَ الشَّيْءِ یعنی وقتی که چیزی حادث شود و بعد از آن
 ذافع او یافته نشود پس ببقای آن حکم کرده خواهد شد تا وقتی
 که بانعدام آن تیقن نباشد مناشئ آنکه کسی وقت خروج از
 خانه خود نیت کند که در فلان مسجد رفته نماز فلان وقت ادا
 خواهم کرد بعد از آن از نیت سابقه برگردد و هم منافی آن از و
 مسرود نه شود و وقت دخول در مسجد معهود بقید انیت نکند
 و نماز شروع نماید درین صورت نمازش ادا خواهد شد و نیت
 سابقه کافی و وافی خواهد بود و اما فی الاشباه فی المحدث التامع فی
 وقت النیة اذ اقوصا فی منزله لیصلی الظهر ثم حضر المسجد و
 افتتح الصلوة بتلك النیة فان لم یشتغل بعمل آخر تکلیفه تلك النیة
 المغلومة علی الخروج و تبقي الی وقت الخروج حکما اذ لم یجد لها
 بغيرها کما فی الصوم و ایضا فی فی شرایط النیة الرابع ان لا یأتي
 تمنا ف بین النیة و المنوي اتمهی پس اگر قید عند الذبح
 تسلیم کرده شود برین تقدیر نیز صورت مسرود در آیت
 موصوفه داخل خواهد شد زیرا این اهلال عند الذبح عام است

که حقیقه باشد یا نکاد و مشرعا و در صورت مرقونه اگر چه حقیقه مستحقه نیست اما شرعا موجود است نه اینکه قید مذکور خارج می کند آنرا چنانچه معترض فهمیده است نعوذ بالله من سوء الظن * اگر کسی گوید که چنانچه در قرآن شریف قید عند الذبح نیست پس قید تعظیم غیر الله یا تقرب غیر الله نیز نیست پس اگر قید اول صحیح نیست قید ثانی از کجایید * و خلاصه شبهه آن اینست که اگر قید تعظیم غیر الله زیاده کرده شود پس اعتراضات و قباحت که در صورت قید عند الذبح وارد می شود برین تقدیر نیز واقع می گردد * و اگر آن قید اعتبار نه کرده شود پس لازم می آید که بمجر دنام گرفتن غیر خدا بر جانوری حرام شود * چنانچه در صورت بیع و شراء و هبیه و دیگر معاملات می گویند که این جانور برای فلان کس است * جوابش این است که قید تعظیم و تقرب مستفاد است از حرف لام موضوع برای اختصاص که در لفظ لغیر الله است * چنانچه تعظیم و تقرب مستنبط است از حرف علی که در آیت کریمه و ما ذبح علی الفصیب است چنانچه سابقا مفصلا گذشت اگر کسی گوید که تسلیم کردم که در صورتی که قبل از ذبح نام غیر خدا ذکر کرده شود پس این ذکر حکما در شرعانا ذبح باقی می ماند انا

این بقای حکمی در صورتی است که بعد آن خلافت ذکر سابق یافته نه شود چنانچه این قید در قاعده مرقومه مذکور است اما در صورت مذکور خلافت ذکر سابق یافته شده است زیرا چه وقت ذبح از اهلان بنام غیر خدا رجوع کرده اهلان بنام خدا می تعالی کرده می شود پس ذکر سابق چنانچه حقیقه منتهی است حکما و شرعا نیز معدوم و مرفوع گشت پس چرا حلال بناشد ؟ جوابش بدو وجه است اول آنکه مدار بقای ذکر سابق بر بقای نیت سابق است و در صورتی که نیت سابق یعنی تقرب بغیر خدا تا وقت ذبح باقی و مستقر ماند البته ذکر سابق نیز حکما و شرعا باقی و مستمر خواهد بود و این را در صورت است اول آنکه حقیقه موجود باقی باشد باین طور که تجدید او استینافا نیت تقرب به آن غیر خدا الذبح کرده باشد و دوم آن که حکما و شرعا موجود باشد باین طور که از نیت سابق برنگردد و آنرا از دل خود دور نکند اگر چه وقت ذبح اعاده آن نیت سابق نه کرده باشد زیرا چه در شرع شریعت قاعده مستمره است که وقتی که قصد نیت امری یا ذمه شود بعد از آن تا وقتی که نیت و اراده سابق را از دل خود دور نکند یا مر مخالف و مناقض نیت ما خیه یافته نه شود پس

نیت متقدمه باقی شمرده می شود یعنی شرعاً و حکامیت ماضیه را
اعتبار کرده به بقای آن حکم نموده بر حسب آن رعایت نموده
می شود چنانچه اگر بعد مغرب نیت روزه فردا کرده شود و منقضی
آن یافته نه شود پس شرعاً نیت شب گذشته اعتبار کرده بصحت
روزه حکم نموده می شود و هرگاه این قاعده شرعیه معلوم شد
پس در صورت مذکوره نیت متقدمه در وقت ذبح نیز شرعاً
موجود است پس اهلال بنام غیر خدا نیز عشاء باقی ماند و هرگز
بمنافی و منعدم نگردد چنانچه از اشیاء و نظایر مفصل است قول
شده پس با وجود بقای اهلال نام غیر خدا و استمرار نیت تعظیم
او صرف ذکر زبانی بنام شریف او تعالی بدون نیت تقرب
بجناب او تقدس هیچ فائده در باب حل ذبیحه نمی بخشد
زیرا تعظیم خدای تعالی از لسان و از جنان هر دو شرط
است و اگر یکی از این دو امر ترک شود ذبیحه حرام می شود
چنانچه سابقاً از جامع المموز و غیره مرقوم شد فندک
و سردرین باب آن است که چنانچه تسبیح مطهر ذبیحه است
هم چنین اهلال بنام غیر خدا منجس او است پس به سبب اجتماع
مطهر و منجس نجس خواهد شد چنانچه قاعده شرعیه است که اگر

شی طایر و ششی نجس مخلوط گردد پس غلبه نجس راست * و ظاهر
است که هر غیر نجس حرام است زیرا چه انتفاع و استعمال
نجس مطلقاً حرام است هر وجه که باشد و اکل اعظم وجه انتفاع
است چنانچه در به ایه در کتاب الاشرار مرقوم است
الانتفاع بالنجس حرام و لادیه واجب الاجتناب و فی الانتفاع به اقتراب
پس این ذبیحه نیز حرام است * جواب دوم آنکه منجمه شتر اُرط
عل ذبیحه سه شرط است * اول تعظیم او تعالی بذکر لسانی * دوم
تعظیم او تعالی بذکر قلبی چنانچه سابقاً از جامع الرموز و در مختار
منقول شد * سیوم اخلاص یعنی غایب کردن ذکر او تعالی از
غیر لهافی الهدایة والشرط الذکر الخالص پس اگر یکی از این سه
شرط فوت شود ذبیحه حرام خواهد شد * پس اگر وقت ذبح نام غیر او
تعالی گوید اگر چه با ذکر نام خدای تعالی و یا با قصد تعظیم او تعالی ضم کند
و یا تعظیم غیر او تعالی در دل آورد اگر چه با تعظیم او تعالی و یا ذکر او
تعالی خلط کند درین هر چهار صورت ذبیحه حرام خواهد شد * پس در صورت
مرفوضه که قبل از ذبح او نام غیر او تعالی یا ذکر زبانی و تعظیم جنائی او گفته
باشد و وقت ذبح او نام او تعالی بگوید در سالی که تعظیم غیر
در دل باقی باشد اگر چه با تعظیم او تعالی مخلوط بود ذبیحه حرام

خواهد شد به جنت آنکه درین صورت اگر چه ذکر زبانی بنام غیر
وقت ذبح یافته نباشد اما ذکر قلبی یعنی تعظیم آن غیر در دل باقی
است اگر چه بقای حکمی بود پس یشک ذبیح حرام است زیرا چه
اخلاص دلی به تعظیم او تعالی که شرط حل ذبیح است درین صورت
مفقود است و نیز قاعده شریعیه است که هر گاه زبان و دل
مختلف شوند پس آنچه در دل است شریعی بر است لمانی الالهیه
فی البحث القامع فی محل النیة اذا اختلف القلب واللسان
فالاعتبار ما فی القلب چنانچه بقا نیز مذکور شده است و دلائل
آن از کتب فقه و فتاویٰ بفضاء تعالی مذکور خواهد شد فانظر
و سر درین باب آن است که ذبح یعنی ضرب و پختن خون
جانوری عبادت محضه است و مخصوص بحی عز و علا است پس
برای غیر خدا تعالی هرگز جایز نیست مابک حرام محض بلکه کفر است *
چنانچه جمهور مجتهدین به کفر ذابح قائل اند کما مراراً و بیچ ایضا تکراراً *
و قاعده شریعت است که هر عبادت بهر کیفیت و کمیتی که در شرع
وارد است در آن زیادت و یا کمتری که درین خود جایز نیست *
خلاصه آنکه به هیچ وجه تصرف در آن درست نیست و هر گاه که ذبح
یعنی کشتن جان جانوری قسمی از عبادت است پس آن

نیز هر وجهی که جان آفرین مقرر ساخته است به همان وجه ادا نمودن
 ضرور است و دخل و تصرف از جانب خود در آن نمودن
 حرام است و ذبح در شرع باین طور مأمور است که شخصی
 مایل صاحب ملت توحید جانوری را که در شرع حلال است بآنکه
 تیزر گهای که در گردن حیوان است قطع کند و حالیکه از زبان نام
 شریف او تعالی بدو نغم چربی دیگر بگوید و از دل نیز تعظیم او تعالی
 بنیر شرکت احدی در آر د پس اگر ذبح موهده بود یا آنکه تیزر
 برنده نباشد ماته آنکه از عصا میر جانوری را بشکند حرام خواهد شد *
 و هم چنین اگر صرف بنام غیر خدا یا بشرکت بنام او تعالی ذبح
 بگوده شود و علی بن القیاس اگر به تعظیم غیر خدا یا با نغم تعظیم
 او تعالی ذبح نموده شود حرام می گردد * و سدرین باب
 همان است که ذبح در شرع عبادت است پس اگر
 بنام و تعظیم او تعالی باشد منسوب بجناب او تعالی خواهد بود
 و البته جایز خواهد شد و اگر بنام غیر خدا یا تعظیم غیر و یا به شرکت
 غیر با او تعالی در ذکر ظاهری یا تعظیم باطنی ذبح کرده شود هرگز
 منسوب بمحضرت سبحانه نخواهد شد بلکه مضر و دود خواهد بود
 و بی شک حرام و نجس خواهد گردید * و نکته درین باب آن

است که شریک نمودن احدی را با او تعالی خواه در ذات
خواه در صفات مبنویس ترین افعال است نزد حضرت واحد
احد متوحد تعالی عما یشرکون و تقبل من عما یقولہ المشرکون و تنفی
عما ینحیه الضالون انما فرموده است که ان الله لا یغفر ان یشرک
به و یغفر ما دون ذلک لمن یشاء یعنی خدای تعالی هرگز نیامرزد
شرک را و بپارزد سوای شرک را برای همه که بخواد و در صحیح
مسلم حدیث قدسی مرقوم است که قال رسول الله ﷺ قال الله
تعالی انما اغنی الشراک عن الشراک من عمل عملا اشترک فیہ معی
غیری ترکته و هر گاه وی روایت فاما منه بربی و هو الذی عملہ
ترجمه فرمود رسول خدا صلی الله علیه و سلم که خدای تعالی فرمود که
من بجز نیازترین شریکان هستم از شرک و کسی که عمل کرد
کاری را که شریک گردانید در آن کار با من غیر مرا بگذارد
آن کار را و شرکت او را و در روایتی آن است که پس
من بهزارم از آن کار و آن کار برای کسی است که عمل کرد
برای او یعنی آن چیز برای آن شریک است و خود قبول نمی کنم
آن را زیرا چون به سبب شرک خبی در آن پیدا گشت
پس قایمیت مقبولیت بحضرت واحد احد ندارد و لهذا آن چیز

هر دو درگاه احد و آن شخص را ندانند بامرگاه صمد گشت
 و العباد بالله منه پس امرگاه در ذبح جانوری که قسمی از عبادت
 است تعظیم غیو خدا ملحوظ گشت در حقیقت این عبادت برای غیر صادر
 بشود پس می شبیه بخشی قوی در وی پیدا شد که بدتر از مردار گشت زیرا پنه
 مرده بدون تعظیم خدا مقبوض گشته و این ذبیحه به تعظیم غیر خدا گشته
 گشته است و از اینجه است که در باب قبول جمیع عبادات اخلاص
 برای ذات پاک او تعالی شرط است و اخلاص در عبادت عبارت
 است از جدا کردن غیر از عبادت خدا تعالی و امرگاه اخلاص
 در عبادت شرط است پس الحاظ غیر در عبادت گنبدیش ندارد
 چنانچه او تعالی فرمود و ما امر و الا لیه عبد الله مخلصین له الدین
 محققان حکم کرده نه شدند که آنکه پرستش کنند خدا تعالی را در حالیکه اخلاص
 کنندگان اند برای او تعالی دین خود را در حالیکه بپزارند از جمیع
 ادیان دیگر و چون قصد و لحاظ غیر در آن دخل یافت امرگاه اخلاص
 متحقق نه شد پس همانا که از درجه مقبولیت دور خواهد شد و همین سبب
 است که در حدیث صحیح وارد است که ریایعنه عبادت فعلی
 برای معانیه کنایان غیر و هم چنین سمیه یعنی عبادت قولی
 برای شنوایدن دیگر قسمی از شرک است چنانچه در مشکوٰۃ

شریف است که الریاء الشرف و این جمله را سه بار فرمودند
 و وچس همان است که هرگاه در عبادت علی یا قلی ملاحظه غیر و
 قصد آن مداخلت یافت بوی شرک پیدا کرد و بدرباره قبول عروج
 نیافت بلکه در در که رود و طرد بیفتاد پس ذبح جانوری با ذکر
 زبانی بنام خدا و با تعظیم دلی برای غیر خدا کمال مشابهت
 با نماز باریا دارد که در ظاهر قیام و رکوع و سجود و غیره برای خدا
 می کند و تسبیح و تهلیل و تحمید از زبان بنام خدای نماید اما در
 دل خوشنودی غیر خدا و تقرب بنیر او مقصود می دارند
 و سر درین باب آن است که اصل در اعمال نیت است و
 مدار ثواب و عقاب بر نیت است چنانچه در حدیث شریف
 که در ابتدای مشکوٰه وارد است انما الاعمال بالنیات و اما الکلی
 امرء ما نوي یعنی بحر ازین نیست که جزای هر عمل منوط بر نیت
 است و بحر ازین نیست که برای هر مردی بحرین است که نیت آن
 کرده باشد و نیز در صحیح مسلم است ان الله لا ینظر الی صوکم و
 اموالکم و لکن ینظر الی قلوبکم و اعمالکم ترجمه بدستیکه الله تعالی
 نظر نمی فرماید بسوی صورت های شما و اموال شما و لیکن نظری فرماید
 به سونی دل های شما و اعمال شما پس ظاهر شد که تسبیح خدا از زبان

باینست تعظیم غیر در جان اصلا شرعاً معتبر نیست بلکه معتبر همان
 است که در روان است و نیز قاعده شرعی که اذا اختلف
 القلب واللسان فالاعتبار ما فی القلب علی ما مر من الاشباه *
 و هرگاه جانور مرقوم به سبب نیست تعظیم غیر خدا در وقت ذبح او
 محل شرک شد و شرک نزد او تعالی نجاست است و از نجاست که
 او تعالی مشرک را نجس فرموده است قال الله تعالی انما المشرکون
 فیس و هر نجس حرام است پس جانور مرقوم نیز حرام است
 علاوه بر این آنکه در صورتیکه نام غیر خدا در وقت ذبح جانوری
 بر زبان آرند آن جانور حرام و نجس می شود و موجب آن شرک
 زبانی است پس هم چنین بر تقدیریکه تعظیم غیر خدا در وقت
 ذبح جانوری در دل دارند آن ذبیح حرام و نجس خواهد شد
 و باعث آن شرک نهانی است * اگر کسی گوید که بر تقدیر شمول
 قید مذکور اعنی لفظ عند الذبح وارد و صورت مرقومه را اعنی ذکر
 حقیقی و کلمی راجع در میان حقیقت و مجاز لازم می آید زیرا به
 صورت اولی معنی حقیقی است و صورت ثانیه مجازی به اش
 اولاً آنکه مفسر یک قید مرقوم را در تفسیر خود آورده اند شایع
 المذهب اند و نزدشان جمع بین الحقیقت و المجاز درست است

کافی کتب الاصول پس این اعتراض بر حقیقان متوجه نمی شود
 زیرا چای ایشان قید نمی دهند بلکه تجویز هم نمی کنند و از اینجا که اکثر
 اهل تفسیر معتقد مبین شافعیان و معتزلیان اند خصوصاً
 تفسیر بکه درین دیار مروج است اکثر از ان مالیت ایشان
 است چنانچه یضادی و جلالین و کشاف و غیره پس اگر کسی
 از حقیقان متأخرین بحسب تبعیت شان و در امری هم چنان
 عبارت را نقل کرده یا ترجمه نموده به عجب چنانچه صاحب
 تفسیر حسینی نیز درین ورطه افتاده است * جواب ثانیا آنکه
 درین جابج بین الحقیقه و المجاز نیست بلکه عموم مجاز است زیرا چه
 مراد از مذکور عند الذبح مذکور شرعی است و مذکور شرعی شامل است
 بهرد و صورت را و عموم مجاز نزد حقیقان جایز است کافی کتب
 الاصول * اگر کسی گوید که مجاز را قرینه ضرور است و دعوی جا کدام
 قرینه بر معنی مجازی است * جوابش اولاً آنکه عموم لفظ ما اهل
 همین قرینه قویه کافی است که متعرض از ان غفلت نموده است *
 و ثانیاً آنکه کلام در اصطلاحات شرعی است و اصطلاحات شرعی اگر چه
 به نسبت لغت مجاز است اما به نسبت شرع حقیقت است مجاز
 نیست حتی که محتاج بسوی قرینه باشد * جواب چهارم از سوال سابق

بلیغی قید عند الذبح آنست که بوسلیمان که قید عند الذبح اتفاتی
 نباشد بلکه احترازی بود پس فائده اش این تواند بود که
 خرمیت آن جانور بر تقدیری است که اهلال در وقت ذبح
 موجود و باقی باشد یعنی اگر قبل از ذبح از اهلال سابق درگذرد
 و از آن نیست باز گردد و خالصه مد ذبح کند حلال خواهد شد و
 یا آنکه جانور مذکور مرقوم را پیش از ذبح او بزد شد و یا بکسی
 بدهد تا البته اهلال مستقیم مرتفع خواهد شد و عند الذبح باقی خواهد بود
 پس قید نه کورا حراتو از این صورتها باشد پس می گویم که با وجود
 این احتمال استدلال مستدل مرقوم تمام نمی تواند شد
 جواب پنجم آنکه از اینجا که آیت موصوفه ظاهرا شامل است
 تمایک و آنکه برای غیر الله نموده شود یعنی جانوری که آواز
 برداشته شود بر او نام غیر الله بقصد تمایک او برای آن غیر
 پس متوهم می شود که امثال این نیز حرام باشد و حال آنکه
 بردن نام انسانی بر جانوری بقصد تمایک او برای آن در شرع
 درست است پس ممکن است که مفسرین مقیدین غرض
 از قید نه کورا خراج صورت تمایک را قصد کرده باشند و حاصلش
 آنکه جانوری که بنام غیر الله سرز کرده شود وقتی حرام است که

مقصود ناذر از ذکر کردن نام غیر بر آن جانور آن باشد که این جانور را برای تقرب بسوی آن غیر ذبح کند بخلاف صورتهای تمایک که این مقصود در آنها مفقود است * پس با وجود احتمال مرقوم تمسک مستدل ناقص است * جواب ششم آنکه چون لفظ ما عام است جانور و چیز دیگر را پس مختل است که مراد مفسرین مذکورین از قید مرقوم تخصیص لفظ با مجبوران بوده باشد یعنی غرض اصلی از لفظ عند الذبح اشاره باین معنی باشد که مراد از لفظ ما جانور است

پس برای این قدر دانستنی است که از جوابهای مرقومه کسی گمان نکند که قید عند الذبح صحیح است و مولف این رساله آن را تسلیم کرده است حاشا و کلا چه قید مرقوم خلاف روایت و درایت است چنانچه مفصلاً مذکور شد بالا مرید عالیله حضرت بلحاظ ارخای عنان و توسیع میدان جولان و بلا حظه توفیر الزامات و تمکیر افادات این احتمالات عقاید و تقریرات دقیقه به معرض بیان و بحث شد بیان آورد و در حقیقت جواب حقیقی همان جواب اول است که صاحب تحقیق و تمیز مولانا عبد العزیز قدس الله صرحه العزیز در تفسیر عزیز بآن اشاره فرموده اند

شعر فان القول ما قالت جرام * وان كثيرا تجد في الكلام واين
 قابل البضا عته وكثيرا شناعته اگر چه در عين باب
 بسیار دست و پا زده و محکم مذکور را به منزه بیان جلوه عیان
 داده و مرد خوبی را بوجه شنی اثبات نموده و بدلائل قطعیه
 و براین یقینیه بنیاید ثبوت رسانیده و دفع معارضات و رفع
 شبهات حتی الامکان کرده اما فضل قدم و شرف سیم
 من جناب عالی قباب راست قدس الله سره العزیز
 فلو قبل مبعکها بکیت صبا یقه * یسعد فی شفیت النفس قبل التقل م
 و لکن بکیت قبل فی هیچ لی * البکا بکاها فقلت الفضل للمتقل م
 * اگر کسی را شبهه خطور کند که در صورتیکه معنی طاهل به بنیر الله
 مانودی علیه اسم غیر الله باشد و قید عند الذبح نیز مقبر نباشد
 و لفظ ما که در آیه کریمه واقع است شش عام است یعنی خواه
 من قیل جانور باشد یا غیر آن بود از قیل ماکولات و مشروبات
 یا از جنس دیگر مانند زروسیم و غیره پس اگر مراد از و بانمخصوص
 جانور باشد پس موجب تخصیص کیست و بر تقدیر عموم او وجه
 تفسیر کلمه ما بافظ جانور چیست * جوابش آنکه از تقریرات سابقه
 و تخریر است لاقه که در اثبات معنی آیه کریمه از کتب لغات

و تفاسیر متین گردید و نیز از تحریرات ماغیبه که در سوالات
و جوابات مرقوم شد ظاهر و هوید او با هر دو پیدا گشت که حاصل
معنی آیه شریفه نذر لغیر الله است و نذر لغیر الله بهر چیزیکه باشد
و برای هر که بود مطلقاً حرام است و مورد آن نیز عام است
پس اگر ششی مطابق از هر جنس که باشد خواه از صنف حیوانات
میاه خواه از قسم ماکولات دیگر خواه از نوع اشیاء دیگر از آیت
مجیده مخرره اراده کرده شود صحیح می تواند شد و اگر بقرینه
سویه و مختصیر و موقوفه منخضة و ما اكله السبع و ما ذبح علی المنصب
و غیره تخصیص لفظ ما بحیوان کرده شود بعید نیست و نیز بر علایت
شیوع عادت مردمان که اهللال بر جانوران می کنند نه بر اموال
دیگر چنانچه فاتحه رسمیه که بر قسم ماکولات می کنند نه بر جنس بابوسنات
و نه بر صنف دراهم و دنانیر و فلوس و غیره اگر خاص جانور مراد داشته
شود عجب نبود اما از اینجا که الفاظ قرآن که احتمال معانی متعدده
داشته باشد بلا قرینه قطعیه قرآنی و بغیر دلالت حدیث صحیح
مجموع علیه حمل آن بر احدی از معانی محتمله و بدون ورود اجتماع
منسب بین مستندین ترجیح احدی از ماکولات متعدده هرگز جایز
نیست لهذا یکی از دو احتمال مرقوم را معین و مشخص نمی توان

کرد بلکه همین قدر باید گفت که هر دو احتمال درست و ممکن است و الله اعلم بمراده و از این جا است که مفسرین محققین در تفسیر آیت های قرآن که معانی متکثره و احتمالات متعدد می دارد محتملات عقلیه متبوعه ذکر کرده اند اما تعیین یکی از آنها را بعلم الهی تفویض نموده اند زیرا به در مشکوٰۃ شریف در کتاب العلم مرقوم است قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من قال فی القرآن براهه فلیتبعه مقعد من النار کسب یکم به گوید در تفسیر قرآن برای و عقل و قیاس خود بی آنکه مستند از نقل داشته باشد پس باید که به گیرد جای نشست خود را از آتش و در رخ و فی روایة من قال فی القرآن بغیو علم فلیتبعه مقعد من النار و نیز در کتاب و باب مرقوم مرقوم است قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من قال فی القرآن براهه فاجاب نقداً اخطا یعنی هر که بگوید در تفسیر قرآن و نادبل کند در آن از پیش خود پس صواب کند و در باید حق را پس به تحقیق خطا کرد یعنی اگر به در واقع حق و صواب اتفاق افتاد اما چون در قصد و طریق او خطا کرد حکم خطا دارد و شیخ عبدالحی دهادی رحمه الله علیه در شرح ابن ربیع گفته که اگر تفسیر آیه کند و جزم کند که مراد حق

همین است پس این معنی جزیه نقل از ائمه اهل تفسیر که برسد
 سند آن بحدیث رسالت درست نباشد اما اگر تاویل کند بطریق
 احتمالی و بگوید که تواند مراد این باشد پس این به شرط
 موافقت قواعد عربیت و قوانین شرع درست است انتهای
 اگر کسی گوید که در صورتیکه احدی جانودنی را بنام غیر
 خدای تعالی نام زد کند و یا زمینی و یا چیزی دیگر را باین لفظ که این
 چیز برای فلان میت بر من واجب است یا این چیز برای
 فلان پیرنزد رکردم و یا بنام فلان بزرگ دادم و امثال اینها
 اما در دل خود مراد و مقصود از این کلام آن دارد که نذر برای
 خدای تعالی و تقرب بجناب او است و ثوابیکه از خورائیدن
 آنها حاصل شود برای آن میت نام زده برسد پس این نذر
 صحیح و خوردن آن جزو محاصل آن زمین جایز است یا نه
 اگر جایز است پس کسیکه بنام اولیاء نذر و نیازی کند همین
 مراد می دارد و اگر جایز نیست پس لازم می آید که محاصل اراضی
 که بنام انبیاء و اولیاء موقوف است حرام بود و حال آنکه علماء
 متقدمین و فضلاء متأخرین قرنهای بعد قرن باستحلال آنها فتوی
 داده اند و خود از آن با انفعاع گرفته و بدیکران رسانیده اند

و کسی از غلامای پیشینان و فقهای گذشتگان بر این اعتراض نکرده
و احدی از ان اعتراض نه نموده پس در حقیقت اجماع تمامی مسلمین
بر جواز و تشبیه آن منعقد گشت و آن حضرت صلی الله علیه و سلم
فرموده اند که ما را آله المصلون همنا فهو عند الله حق و نیز ارشاد
نموده اند که لا یجتمع امتی علی ضلالة و اشال آنها پس از کار
اجماع مرقوم بسوی انکار این همه احادیث رجوع می کند
و الیما ذی الله منه و جوابش موقوف بر تمهید مقدمه است و آن
این است که مقصود معترض از سوال مرقوم آنست که آنچه
عوام نذر انحراف می کنند تاویل کرده حمل بر همت نماید و حرام
را تبدیل بحال سازد و این رسم باطل که فیما بین العوام
شائع و ضائع است باین تاویل فاسد جاری دارد لیکن
این قائل نمی فهمد که این تاویل یک و عذر لنک بهیچ وجه
ناذر او را هم تاویل را فایده نمی بخشد زیرا چه بیچاره عوام کالانعام اند
این چنین تقریرات و تدقیقات در ذهن صافی و طبع سالم
شان نمی گنجد هر چه در دل می دارند بر زبان نیز می رانند و زیرا چه
کسی که در دل خود نذر خدای تعالی منظور دارد و تقرب
بجنب او تعالی جوید پس او را چه ضرورت افتاده و کدام

حاجت روداده که از زبان نذر بنام غیر خدا نماید و خود را
در صورت حرام و کفر و شرک اندازد آیا آن کس قدرت
نمی یابد که آنچه در دل دارد بر زبان نیز آرد؟ پس فی الواقع
این همه تاویل اقوال جمال و تصحیح اعمال و اعمال ایشان
موجب ضلالت خود و اضلال ایشان است فعوذ بالله
من شرور افعالهم ومن سیئات اعمالهم فی الفصول العمدیة فی
فصل ما یوجب الکفر وما لا یوجبہ اعلم انه اذا کان فی
المسئلة وجوه توجب الکفر ووجه واحد یمنع الکفر فعلمی المفتی
ان یمیل الی الوجه الذی یمنع الکفر تحصینا للظن بالمسلم ثم
الکانت نية القائل ذلك فهو مسلم وما نکانت نية هو الوجه الذی
یوجب الکفر فلا ینفع حمل المفتی کلامه علی الوجه الذی لا یوجب
الکفر و یومر بالتوبة والرجوع عن ذلك وبتجديد النکاح بعد
الاسلام ثم ان اتی بکلمة الشهادة علی وجه العادة لم ینفعه ما لم
یرجع عما قال لانه بالاثبات بکلمة الشهادة علی وجه العادة لا یرفع الکفر
یعنی بدان که وقتی که در صورتی چند وجوه یافت شود که هر یکی
از آنها موجب کفر باشد مگر یک وجه که مانع کفر بود پس برین
تقدم و واجب است بر مفتی که بمرد مسلم گمان نیک برود

به کفر او حکم نکند باینکه بر حسب و بهی که کفر را منع کند فتوی دهد
 پسترداشتنی است که اگر فی الواقع نیست آن شخص همان
 وجه مفتی به باشد پس البته آن کس مسلم است و فتوی
 مفتی بر جای خود است و اگر فی الحقیقت نیست آن کس همان
 وجه مکنز بود پس حمل مفتی کلام او را بر وجه غیر مکنز هیچ فایده
 نمی بخشد باینکه فتوی مفتی را یگان است زیرا چه در نفس
 الامر آن کس کافر شد پس امر کرده خواهد شد بتوبه
 و استغفار و رجوع از ان قول و عمل و به تجدید اسلام و
 به تزویج ثانی باز و به خود پسترداشتنی است که اگر
 شخص مرقوم کلمه شهادت را بر سبیل عادت سابقه
 خود خوانده باشد هرگز مسلمان نخواهد شد باینکه ضرور است
 که اولاً از قول و فعل مرقوم رجوع کند و از سه نوایمان آرد
 و تجدیداً کلمه توحید و شهادت بخواند زیرا چه از گفتن کلمه
 شهادت بر حسب عادت هرگز کفر او که بسبب قول
 و فعل مرقوم او را لاحق شده باشد مرتفع نمی شود
 مادامی که قول مکنز را ترک نکند و از ان رجوع ننماید و تا و قیامه کفر
 او مرتفع نشود هرگز مسلمان نخواهد شد زیرا چه کفر و اسلام

بیا یکدیگر ضد اند و دو ضد در یک جامع نمی شوند انتهی پس
 بقدر تمهید مقدمه مذکوره بدانکه نذر لغیر الله که در میان عوام مروج
 است بر دو نوع است * اول آنکه آن غیر را بصورت
 سادگی نام او را می خوانند و می گویند یا حضرت پیر دستگیر
 این جانور را یا جانوری را نذر و نیاز شما کردم قبول فرماید
 اگر فلان حاجت مرا عطا کنید تا آن را ادا خواهیم کرد * و دوم آنکه
 بدون ندای بنوبه که اگر فلان حاجت من بر آید بزی را یا این
 بزر را برای فلان بزرگ یا بنام فلان ادا خواهیم نمود و امثال
 آن بهر عبارتی که این معنی را ادا کند و این صورت مادر معنی
 نذر لغیر الله محکم است اصلاً احتمال و تاویل امر دیگر ندارد
 زیرا که حقیقت عبارت مرقومه نذر لغیر الله است پس نیست
 خلاف ظاهر هرگز متبر و مقبول نخواهد شد * و تاویل مرقوم در
 سوال اصلاً گنجایش ندارد زیرا که قاعده اصول است که در
 هر کلام معنی حقیقی او اصل است یعنی هر لفظ بر معنی حقیقی او
 محمول خواهد شد تا وقتی که قرینه قویه برخلاف آن یافته نشود *
 و نیز به جهت آنکه عبارت مرقومه در معنی نذر لغیر الله صریح
 است و محتاج به نیست نیست پس نیست خلاف ظاهر

ادب هرگز مستمع و مستند نخواهد شد زیرا چه قاعده اصول
 است که هر کلامی که در مرادی ضریح باشد حکم اول لازم
 نخواهد شد و محتاج بسوی نیت و اراده نه خواهد شد *
 خصوصاً حکم لفظ نذر این است که کلامی که موضوع برای
 نذر باشد محتاج بسوی نیت نه خواهد شد لسانی الجلیلی
 حاشیه شرح الوقایة قوله ثم ان لم یعوشياً الخ اقول وجه کونه نذراً
 ان اللفظ موضوع له ودلالة اللفظ لا یحتاج الى النية لانه حقيقة کلامه
 و نیز باعتبار آنکه بنای احکام شرعی منوط بر ظاهر است هر چه
 در نظر دیده و در ظاهر شبنده شود بر حسب آن اجرای احکام
 دنیاوی نموده خواهد شد * و نیز بلا حظه آنکه الفاظ ناذرین
 مبتنی بر عرف است یعنی عبارت ناذر، منی عرفی محمول است
 و عبارت مرقوم در عرف عام و در استعمال خواص و عوام در
 منی نذر انیرا نه معروفت و مستعمل است چنانچه در اشباه در
 قاعده سادسه العادة "محکمه" مرقوم است * و منها الفاظ الواقفین
 نهتمنی علی هر فهم و کذا لفظ الفاظ و الاموصی و الخالف * پس
 بر تقدیر یک عبارت مرقوم از کسی صادر گردد و قریب قویه بر خلاف
 ظاهر کلام او پانته نه شود و با تامل بحرمت آن فتوی داده خواهد شد

چنانچه در صورت عکس آن مثلا احدی جانوری را بنام خدا ذبح
 کند حکم بطل آن نموده خواهد شد مگر و قیسه قریبه قطعی بر خلاف آن
 یادته شود پس البته بحرمت آن حکم کرده خواهد شد چنانچه اگر کسی
 جانوری را بیش قبری یا بتی و امثال آن بر ذره و تعظیم آنها
 کرده و ایتام در حضور و مقابله و قرب آنها نموده ذبح کند
 اگر چه در ظاهر نام خدای تعالی بر زبان راند پس بی شک
 و بالاتر بحرمت آن حکم نموده خواهد شد زیرا که این همه
 افعال ظاهری قریبه یقینیه و دلالت قویه بر ذبح لغیر الله دارد
 هیچ تاویل را از آن دخل و گنجایش نیست چنانچه دلایل
 آن از کتب متعدد و بفضل تعالی بر قوم خواهد شد فعل من
 مهتظر فلیه منتظر و بالتفرض و التقدیر اگر فی الواقع ناذر مرقوم منی حقیقی
 کلام خود را اراده نکند یا که خلاف ظاهر عبارت خود مراد
 دارد یعنی الفاظ نذر لغیر الله گوید و مقصود و ملحوظ از آن
 تعظیم آن غیر نذر بلکه نذر برای خدای تعالی مقصود و تعظیم
 و تقرب او تعالی ملحوظ دارد و از ذکر کردن نام آن غیر
 صرف ابصار ثواب آن نذر بروح او منظور باشد پس
 و یا نه فیما بین و بین الله تعالی مقبول خواهد شد یعنی نزد

خدای تعالی که واقف باطن و نهان و ظاهر و عیان است
 نذر صحیح است و منذور حلال اما قضاء یعنی در احکام
 دنیاوی هرگز مقبول نخواهد شد بلکه بحرمت شئی منذور
 مذکور حکم کرده خواهد شد و هر کسی که بر صورت مرقوم
 مطاع خواهد شد در حق او حرام است لما فی الاشباه فی المبحث
 التامع فی محل الفیة لو قصد بلفظ غیر معناه الشرعی و اما قصد
 معنی آخر کلفظ الطلاق و اراد به الطلاق من وثاق لم یقبل قضاء و یدین
 یعنی اگر کسی کلامی بگوید و منی شرعی آن اراده نکند بلکه
 منی دیگر که خلاف ظاهر است قصد نماید چنانچه زوجه خود را
 بگوید که تو طالق هستی و ظاهر کند که مراد من منی شرعی
 آن که زنا کرده شده از نکاح است نبود بلکه زنا کرده از قید و
 زنجیر قصد کردم پس درین صورت قاضی آن را قبول نخواهد
 کرد بلکه حکم بوقوع طلاق خواهد نمود اما اگر فی الواقع در نیت
 خود راست خواهد بود پس عند الله مقبول خواهد شد و
 هم چنین در اکثر کتب فقه و اصول مصرح است برای خوف
 اطالت که مقتضای سویی ملاست است عبارتهای آنرا در اینجا
 نقل کرده نشد اما دانستی است که بن تقدیر احکام

نذر الله جاری خواهد شد یعنی مصرف آن فقراء و مساکین
و امثال آنها خواهد بود و ناذر را اولاد و آباء او را و اغنیاء را
خوردن آن جایز نخواهد بود چنانچه در کتب فقه مسطور و در این
رساله نیز مذکور است و خلاصه تقریر این مقام و تحریر این
مرام آن است که در صورتی که کسی از زبان خود نذر
لغیر الله کند پس بر حسب ظاهر قول ناذر جمیع مسلمانان را
واجب است که آن چیز را حرام دانند و هر گاه او را نخورند
مکروهی که نذر برای خداست و تقرب او تعالی بالیقین ظاهر و آشکارا
شود و هر گاه نذر الله متیقن گردد پس برای فقراء و مساکین تناول

آن مباح است و برای ناذر و اصول و فروع او و برای
اغنیاء جایز نیست اگر کسی گوید که تسلیم کردم که آیت
کریمه ما اهل به لغیر الله شامل است جانوری را که بنام غیر خدا
نامزد کرده شود و وقت ذبح او نام خدا گفته شود یعنی آیه
شد بینه مقتضی حرمت صورت مرقومه است اما در جزو
ماشتم در رکوع اول در سوره انعام موجود است ما لکم ان لا تأکلوا
مما ذکراهم الله علیه و قد فصل الله لکم ما حرم علیکم الا ما اضطررکم
الیه یعنی نیست مرشمار آنکه نه خورید از آنچه یاد کرده شود

نام خدای تعالی بر او بدستیکه تفصیل کرد خدای تعالی و بیان
فرمود بر ای شما آنچه حرام کرده شده است بر شما گمراه و قبیله
مضطر شوید یعنی ناچار شوید به خوردن آن انتهی پس آیت مذکوره
شامل است صورت مرقوم را و مقتضی حل آن است پس
این آیت که متأخر است چراغ نسخ آن نباشد و اگر
بالتفرض حال آیت اولی و ثانیه معلوم نباشد که کدام ازین
دو آیت مقدم است پس در صورت مرقوم تعارض آیتین
ثابت نخواهد پس چرا حکم تعارض کرده نمی شود و رجوع
باصل که اباحت است نموده نمی آید یعنی اذاعارضا نسا قطا
والاصل الاباحه یعنی وقتی که دو آیت متعارض شوند یکی را
بر دیگری ترجیح نباشد پس هر دو از درجه اعتبار و احتیاج
ساقط می شوند بعد از آن رجوع کرده می شود باصل هر شی که
اباحت است ^و جو انش بر چند وجه است اول آنکه می پرسیم
که آیت ثانیه عام است جمیع جانور را که بر او نام خدا ذکر کرده
شود و هر نهجیکه باشد یا خاص است بصورتیکه در شرع معهود
و معین است در باب حل هر ذبیحه پس اگر عام باشد لازم آید
که جانوری که بر او نام خدا گفته خنق کرده شود یا از عصا و یا از

سنگ کشته شود یا برای تنی و سنگی و قبری و امثال آنها ذبح کرده
 شود حلال باشد و حالانکه حرمت این مورد تنها مخصوص قرآنی است چنانچه
 در آیت مرقوم و المنخقة و الموقوذة و النطیخة و المتودیة و ما
 ذیبه علی الفصب الحج با تفصیل مرقوم شد پس معلوم شد
 که آیت مرقوم خاص است بصورتیکه نام خدای تعالی گفته شود
 و ذبح کرده شود بشرایطیکه در مشرع شریف مقرر و معین است
 و یکی از شرایط ذبح آن است که نیت تغذیم خدای تعالی کرده
 شود و اگر برای تغذیم و تقرب غیر خدا ذبح کرده شود حرام
 است اگرچه ذابح عند الذبح از زبان بسم الله گفته
 باشد اما مرصعا و آنفا بما لا مزید علیه لیکن
 درین جا نیز برای تنبیه و تذکیر عبارات دو کتاب مکرر از مرقوم
 می گردد فی جامع الرموز و الوهمی علی ذبیحة و ذبیح لغیره تعالی لم یحل
 و انما قلنا لله تعالی لانه الوهمی و ذبیح لغیره تعالی لا یحل لاقه ذبیح
 تعظیما له لا لله تعالی و فی الدرا المختار و الوهمی و لم تحضره الذبیحة
 صح بخلاف ما لو قصد بها التبرک فی ایتداء الفعل او نوى بها امرا
 آخر لا یصح فلا یحل و هرگاه ثابت شد که آیت ثانیه عام
 نیست پس آیت اولی را هرگز ناسخ نمی تواند شد کما هو الظاهر

جواب دوم آنکه اگر فرض کرده شود که آیت ثانیه آیت
 اولی را شامل است و تسلیم نموده شود که در میان هر دو
 آیت تعارض واقع است پس دانستی است که قاعده کلیه
 اصول فقه است که هرگاه در یک صورت دلیل محرم بود دلیل
 مبیح برود و جمع شوند و تاریخ آن با معاوم نباشد که کدام مقدم
 است و کدام موخر و یکی را بر دیگری ترجیح نبوی پس عمل
 به محرم کرده خواهد شد لسانی الاهیاء والفاظیر اذا اجتمع الحلال
 والحرام غلب الحرام حدیث آورده جماعه مما اجتمع الحلال والحرام
 الاغلب الحرام الجلال ومن فروعها اذا تعارض دليلان احدهما
 بقية الضمى التحريم والاخر الاباحه قدم التحريم وهكذا في كتب الاصول
 تركناه مخافة الاملال و معترض که چنانچه اذا تعارضتا تعاقبا و یکتفیهما
 بالاصل الذی هو الاباحه را قاعده کلیه نام نهاده است منشأی
 آن سوء فهمی و لاعلمی او است باینکه قاعده کلیه اذا تعارض المبیح
 والمحرم بعمل بالمحرم مخصوص قاعده مذکوره است جواب سیم آنکه
 در صورت تعارض دو آیت قاعده اصولیه بر این نوع است که
 وقتی که در میان دو آیت تعارض ظاهر شود پس بدیهه
 رجوع کرده می شود باین طور که هر آیتی که در احدی پیشه موافق

بود راجح می باشد و اگر از حدیث رجحان احدی ثابت
 نه شود پس بقول صحابه رجوع نموده می شود و اگر از قول اصحاب
 نیز ترجیح احدی یافته نه شود پس بقیاس شرعی رجوع آورده
 می شود و پس اگر از قیاس نیز غلبه یکی بر دیگری ظاهر نشود
 پس آن وقت باصل آن نمی که در آن تعارض واقع شده است
 حکم کرده می شود برابر است که اصل آن نمی حل بود یا حرمت
 اما آنچه متعرض گفته که وقت تعارض آیتین مطلقا با حاکم
 کرده می شود پس این غلط محض و افترا می بحت است
 اما فی کتب الاصول حکم التعارض بین الايتين المصير الي السفه
 وبين العنتين المصير الي قول الصحابة وبين قول الصحابة الي
 القياس وبين القياسين الي تقرير الاصول و در صورت مرقومه
 اگر تعارض آیتین مرقومین فرض کرده شود پس بر حسب
 قاعده مرقومه واجب است که سوی حدیث رجوع کرده شود
 چنانچه حدیثی در ابراهیم شاه از سنن ابی داود مستقول است
 قوله عليه السلام لا عقرب الا سلام اي عند القبور وايضا فيهما ان النبي
 عليه السلام نهى عن ذبائح الجن و چنانچه آئینه بفضاضه تعالى مذکور
 خواهد شد و در دستور القضاء از صحیح مسلم و صحیح

بخاری مروی است قال النبی صلی الله علیه وسلم حرم الله تعالی
ما ذبح امتی علی الاضنام والاورقان والاوزار والایار والیحار
والانهار والبیوت والعمون والودیه فالذبح مشرک والمذبح مینة
پس این احادیث و امثال آن مرجح آیت اولی است
و اگر فرض کرده شود که تعارض آیتین مرقومین از حدیث
بر ترفع نه شود پس بر طبق قاعده مذکوره ضرور است که بسوی
قول صحابه رجوع آورده شود و آن درین مقام قول جمیع
صحابه بلکه قول جمیع علمای مرجح آیت اولی است چنانچه
سابقا از تفسیر کبیر منقول شد اعنی قال العلماء لو ان
مسلماً ذبح ذبیحة وقصده بل یحبها التقرب الی غیر الله صار مرتدا
و ذبیحته ذبیحة مرقده و اگر فرض کرده شود که تعارض آیتین
مرقومین از قول صحابه نیز مرفوع نگردد پس موافق قاعده
مرقومه لابدی است که بسوی قیاس شریعی رجوع کرده
شود و آن درین جا این است که جانوری که وقت ذبح او نام
غیر خدا از زبان گفته شود حرام قطعی است اگر چه در دل
توئیم ندای تعالی داشته باشد پس هم برین قیاس
جانوری که وقت ذبح او توئیم غیر خدا در دل آورده شود

حرام خواهد شد اگر چه از زبان نام خدا بی تعالی بخواند
 به جهت شرکت در علت حرمت که تعظیم غیر خداست در وقت
 ذبح جانور که معرفت و متعرف پس این قیاس نیز مرجع آیت
 اولی است جواب چهارم آن که صورت مرقومه در سوال اگر چه
 در آیت نایب بر حسب ظاهر مفهوم او داخل است اما آخر
 آیت مرقومه منحصر آن است یعنی چهارم و قد فصل لكم ما حرم
 علیکم الخ صورت متعارف فیما را از آیت نایب مذکور خارج
 می کند زیرا چه صورت مرقومه نیز از جهات فصل لكم ما حرم علیکم
 هست چرا که قد فصل اشاره است به سوی ما تقدم یعنی
 انما حرم علیکم المیتة والدم ولحم الخنزیر وما اهل به لغیر الله
 الی آخر الآية و هرگاه آیت کریمه اعني ما لكم ان لا تأکلوا
 صورت مرقومه را شامل نشده پس تعارض بین الایتنین نیز
 ثابت نشده پس بوجه من الوجوه حل جانور مذکور مذکور ثابت
 نگردد و اگر کسی گوید که در جزو هشتم در رکوع اول در سوره
 انعام منوجداست کلا و اما ذکر لهم الله علیه ان کتمتم بآياته مومنین
 شامل است صورت مرقومه را پس طراحت حکم به خوردن
 جانوریکه نام خدا بی تعالی وقت ذبح او گفته شود وارد است بلکه

در صورت باز ماندن از خوردن آن نهیدنی است سخت
چنانچه کلمه ان کنتم بایاته مؤمنین ناطق بآن است جوابش
آن است که صورت مرقمه از آیت مزبور مخصوص و منسوخ
است از آیههای دیگر یعنی آیههای سوره بقره انما حرم علیکم
المیته والدم ولحم الخنزیر وما اهل به لغیر الله الایة و آیههای سوره بقره
اهنی حرمت علیکم المیته والدم ولحم الخنزیر وما اهل لغیر الله به الخ
قوله وما ذبح علی النصب الخ زیر آیه آیت مرقمه مذر به سوال
یعنی کلو اما ذکر اسم الله علیه در سوره انعام است و این سوره در
مکه معظمه قبل از هجرت نازل شده است و سوره بقره در مدینه
قدوم مدینه مشرف بعد از هجرت نازل یافته است و هم چنین
سوره بقره آخر سوره های قرآن است در باب نزول و نیز آیات
سوره انعام یعنی قل لا اجد فیما اوحی الی من حکم الا ان یتکون میته
او دما مفوحا و لحم خنزیرا و فسقا اهل لغیر الله به بعد چند رکوع
است از آیت مذکوره یعنی کلو اما ذکر اسم الله علیه الخ پس
این همه سه آیات مرقمه ناسخ است مرآت مرقمه
سوال را و تقبیل اینها در کتاب اتقان فی علوم القرآن است
من شاء فلیطالع ثمه و جواب دوم و سیوم و چهارم چنانچه در

جوابات سوال اول که به ملاحظه آیت شریفه مالکم ان لاتاکلوا
 الخ است مرقوم گردیده در جواب سوالی ثانی نیز که بلحاظ
 آیت کریمه کلاواصا ذکر اسم الله علیه است جاری می توانند
 بادی تغییر اما خوف تطویل و املال فردگذاشته بر ذهن سیم
 و طبع مستقیم حواله نموده شد و بستر بدانکه اگر این همه
 تہذیرات مذکوره و جوابات مزبوره در خاطر کسی جا نه کند و
 بهر حال مرکب خود و اماند و بر جمالت و ثوابت و شرارت و
 خباوت خود اصرار نماید پس دلیل دیگر بر حرمت آن
 می آرم که کسی را چای چون و چرا نباشد و ناویل و تغییر
 در آن کنجایش ندارد بلکه منکر آن را بسر حد الحاد و کفر شناد
 نعوذ بالله من ذلك و آن این است که صورت مرقوم مذکور
 برای مبت است و جمیع تذر برای غیر خدا بالا جماع باطل و حرام
 است پس بلا شبهه تذر مرقوم باطل و حرام است
 لمافی البحر الرايق فی فصل الفل من کتاب الصوم و ما الفل الذی
 یمنه اکثر العوام کان یکون لانسان غایب او مریض اوله حاجه
 ضروریة فیاتی بعض قیر الصلحاء فیجعل صتره ملک را مه و یقول
 یا مهیل ی فلان ان رد غائبی او عوفی مریضی او قضیت حاجتی

فلک من الذهب کذا او من الفضة کذا او من الطعام کذا او من الماء
کذا او من الشمع کذا او من الزيت کذا فهذه الذر باطل بالاجماع
لوجوه * منها انه نذر المخلوق والنذر للمخلوق لا يجوز لانه عبادة
والعبادة لا تكون للمخلوق ومنها ان المنذر له ميت والميت
لا يملك ومنها ان ظن ان الميت يتصرف في الامور دون الله واهتقل
ذلك كعراقه في قوله للاجماع على حرمة النذر للمخلوق ولا ينعقد ولا
تشتغل الذمة به وانه حرام بل محض ولا يجوز لشا دم الشيخ اخذه
ولا اكله ولا التصرف فيه بوجه من الوجوه الا ان يكون فقيرا وله
عيال فقراء عاجزون عن الكسب وهم مضطرون فاذا هلمت هذه افما
يؤخذ من الدراهم والشمع والزيت وغيرها وينقل الى صرايح
الاولياء تقربا اليهم فهو حرام باجماع المحققين ما لم يقصدا بصرفها
الفقراء الاحياء قول واحد الا فتحي * خلاصة ترجمه آن که نذری
که بیشتر عوام می کنند مانند آنکه کسی را دوستی به سفر رود و یا بیمار
شود و یا حاجتی پیش آید پس نزد جبر بعضی از بزرگان می آید و پیرده
قبر را بر سر خود نهاده و بادب ایستاده می گوید که یا حضرت
اگر فلان شخص نزد من بیاید و یا فلان بیمار آرام گردد و یا فلان
حاجت من بر آید پس برای شما این قدر زریا نذر یا

شیرینی و غیره اداکنم پس این چنین نذر باطل است
 بالا جماع یعنی بدون خلاف احدی از علماء مجتهد و جوه اول آنکه نذر
 برای مخلوق جایز نیست زیرا چه نذر عبادت است و عبادت
 خاص برای خالق است و برای مخلوق حرام بلکه کفر دوم
 آنکه آن ششی منذور را برای مرده می دهند و مرده مالک
 چیزی نمی شود و سوم آنکه نذر اعتقادی کند که آن بزرگ
 قدرت حاجت روائی می دارد و این اعتقاد کفر است و
 و اتفاق تمامی علماء اسلام بر آن است که نذر برای غیر خدا
 حرام است و ادای آن واجب نمی شود و ششی منذور
 حرام است و خدا مان منقره آن بزرگ را گرفتن آن
 چیز جایز نیست و هم چنین خوردن آن و بیج من الوجوه نصرت
 در آن ششی منذور جایز نیست مانند چیزهای حرام دیگر که در صورتیکه
 کسی محتاج و عاجز بود و از کرسنگی خوف هلاکت دارد و
 پس در حق او مباح است مانند حرامهای دیگر که در وقت نایابی
 چیزی حلال و ترس هلاکی جایز می شود و هرگاه حال نذر لیسر الله
 معلوم شد پس چیزها بیکه پیش قریب او لیسر می برند و
 از آن چیزها ترس بدرگاه ایشان می جویند حرام است

باجماع مسلمين مگر در صورتیکه محتاجان را دادن مقصود
 باشد و ایصال ثواب آنها بر روح آن اولیاء منظره بود
 نه تقرب و نحو شاید سی، محضرات ایشان پس البته درست است
 و ایضاً فی الفتاوی العالمگیریة فی آخر باب الاهتکاف والنذر
 الذی یقع من اکثر العوام بان یتئی الی قبر بعض الصالحین و یرفع
 صوته قائل یا سیدی اذا قضیت حاجتی فک منی من الذمب کذا
 مثلاً باطل اجماعاً الی قوله و اذا صرفت هذا فما یؤخذ من الذم را هم و
 نحوها و ینقل الی صرایح الاولیاء تقریاً الیهم فحرام بالاجماع ما لم
 یفصل و بصرفها الفقراء الاحیاء قولاً واحد و قد ابتلی الناس بذلك انتهی
 و ایضاً فی الذم المختار فی آخر کتاب الصوم اعلم ان النذر
 الذی یقع للموات من اکثر العوام و ما یؤخذ من الذم را هم و
 الشمع و نحوها الی صرایح الاولیاء تقریاً الیهم فهو بالاجماع باطل
 و حرام ما لم یفصل و صرفها الفقراء إلا نام و قد ابتلی الناس بتملك
 ولا هیما فی هذه الاعصار و فی شرح المتفق البقر الذی ینذر
 الکافرون باهم الأبناء والاجداد حرام لان فیهم هومتین احد هما
 انه ملک الناذر و لا ینحور للمو من ان یتصرف فی ملک الغیر و
 یا کل لان حق الغیر حرام والثانی ان ما یطعم الکافرون باهم

الأنباء فهو حرام ولا يجوز للمسلم أن يأكل منه وكل البقر لانه
 بمنزلة رباهم الميت وكل البقر الذي يتذره النائم بأرواح المشايخ
 لانه بمنزلة رباهم الميت انتهى * خلاصه عبارت شرح متفق
 آنکه گاوی که کافران بنام پدران خود مانذری کنند حرام است
 زیرا که در آن گاوازدود و به حرمت است * اول آنکه گاوی
 مذکور ملک نافر است و تصرف در ملک غیر حرام است *
 دوم آنکه بنام مردگان منذور است و منذور برای غیر خدا
 حرام است و هم چنین گاوی که با ارواح اولیاء منذومی کنند
 حرام است زیرا که منذور بنام مرده است انہی * اگر کسی
 گوید که عقیدہ در شرع ثابت است و جزا فین نیست که بنظر
 استبث بولادت مولودی گویند می راذج می کنند پس
 هم چنین وقت قدوم امیری و مانند او جانوری راذج کردن
 حرام جایز نباشد چنانچه در شمایل ترمذی مرقوم است که
 ابوالفتح انصاری وقت قدوم آن حضرت علیه السلام بزی راذج
 کرده بود و جوابش آن است که فرق است در میان استبث
 و تعظیم پس اگر ضیافت قادم و اظهار بشارت قدوم او
 به قصد و بانشید جایز است چنانچه وقت رسیدن شخصی از سفر و یاد از هنگام

و آمدن بزرگی در خانه کسی گو سبزی را ذبح کنند و اطعام آن
 شخص از گوشت آن گو سبزی مع تحصیل بشارت و سمر و بقدر
 آن کس مقصود دارند و همین محل حدیث ابوالثیم انصاری
 است که وقت قدوم آن حضرت علیه السلام بزی را ذبح کرد و گوشت
 او را بآن حضرت و اصحاب خوراند * اما اگر تعظیم قادم و تقرب
 با و از مجرد ذبح مقصود باشد یعنی از ذبح کردن بزی صرف ریختن
 خون آن جانور برای تعظیم آنکس منظور بوده گوشت آن
 جانور و نیز تعظیم آنکس و تقرب او مطلوب بوده اطعام و
 ضیافت او پس بی شک حرام است و همین است محل جمیع
 صورتها بیکه در کتب فقه و فتاوی مرقوم است یعنی ذبح قدوم امیر
 و نحو الخ * پس فارق در میان حلال و حرام آن است که اگر
 تعظیم مذبح له و تقرب بسوی او و خوشنودی خاطر او از مجرد
 اراست خون او بیغ اظهار تعظیم شخص به کشتن جانوری
 مقتود باشد و گوشت آن مذبح و ضیافت مذبح له مطلوب
 نبوده حرام است * و اگر اطعام و ضیافت آن کس از گوشت
 آن ذبیح منظور بود و تعظیم آن شخص بنور اندین
 گوشت ذبیحه مرقومه مرکوز باشد اما تعظیم آن کس

بر یخشن خون او غرض نباشد حلال است و اگر در ضمن
 ضیافت آن کس اظهار خوشی خود و ابراز خوشنودی
 او نیز مراد باشد هیچ ضرر و نقصان ندارد و چنانچه سابقاً
 مشروحاً مذکور شد و خلاصه آن که از ذبح کردن جانوری
 برای شخصی صرف کشتن او و ریختن خون او همبین قدم
 غرض اصلی بود و گرفتن گوشت آن جانور مقصود نبود بلکه
 گوشت او را به کسی دادن و یا آن را خوراندن و یا آنرا بدریا
 انداختن و یا آن را به سرگان و ددان دادن همه نزد مالک
 آن جانور یکسان باشد و از ملاخذه آن کس صرف
 تعظیم او و خوشنودی او و تقرب با او و خوشامد او مقصود
 مالک آن جانور بود خواه خود مالک ذبح کند یا دیگر کسی امر نماید
 و خواه آن کس مذکور زنده باشد یا مرده و خواه روح
 قبیح بود یا روح خبیث و خواه انسان باشد یا جن و دیو و
 شیطان و بت و درخت و تالاب و امثال آنها باشد و
 خواه قهر صادق بود یا قهر کاذب مانند علم و جهل و بیخه و شده
 و گهواره و مانند آنها پس این همه صورتها با اتفاق حرام
 است و در کفر فاعل اختلاف است اما جمهور علما و اکثر فضلاء

به کفر و قاتل اند و اگر از ذبح جانوری برای شخصی صرف
 کردن گوشت آن مقصود باشد و ذبح وسیله او بود و
 هم چنین از ذکر نام آن کس و یا از تصور و بلا ذله آن شخص
 صرف اطعام آن کس و یا اطعام فقرا بقصد ایصال ثواب
 آن برای آن شخص مذکور که مطلوب بود پس بی شک
 حلال است و پستردانستنی است که اگر کسی به مضمون
 قبض مشغول نماید غل الا یمان فی قلوبهم و به نحوای و ایت
 انما هی ختم الله علی قلوبهم در ضلالت و غیابت و جهالت
 و غیابت خود و اماند و این همه تفسیر است که در تفسیر قوله تعالی
 اهل به لغیر الله و توجیهات که در ماده نذر انبراسه سبب و سبب
 شد در دل غیابت منزل و در سرشت غیابت سرشت
 او با نگیرد پس دلائل شرعی دیگر بر دعوی مرقوم که دال
 صریح و ناطق صحیح است می آورم اما از قرآن پس قوله تعالی
 وما ذبح علی النصب الخ فما القاموس نصب بضمهین کل ما یعبد
 من دون الله كما لنصب بالضم والانصاب هجاء کانت حول
 الکعبه و فی التفسیر الزمخشری وما ذبح علی النصب ای للنصب
 ای آنچه می کشند برای بتان و فی التفسیر الکبیر ما ذبح علی

آنکه نصیب فیه وجهان آحاد ماما ذبیح علی اعتقاد تعظیم النصب
 والثانی ما ذبیح للنصب واللام وعلی یثعاقمان و ممکن فی عالم القبول
 پس آنچه ذبح کرده شود نزد بت یا سنگ و امثال آنها
 به قصد تعظیم او حرام است بعبارة النص و آنچه ذبح کرده شود
 به قصد تعظیم احدی سوای بت و سنگ چون قبر خواهر قبر
 اصلی بود یا قبر نقلی و مانند شده و علم و جهند آداش باه آنها
 یا به تعظیم بتی که قبرش در موضع ذبح نباشد و یا به تعظیم
 کسی زنده خواه نزد ذبح حاضر باشد یا غایب و امثال آنها
 پس این همه صورتها حرام است بدلالة النص زیرا به علت
 حرمت در جانوری که نزد بت ذبح کرده شود بجز از جن
 نیست که مشابهت می دارد به تعظیم غیر خدا با رقت خون حیوانی
 و از اینجا که در صورتهای مرقوم عین تعظیم غیر خدا به کشتن جان
 جانوری یافته شد پس بطریق اولی حرام خواهد شد چنانچه
 سابق از جن در شنبز همین آیت مفصلا مرقوم شد
 اما ثبوت حرمت جانور مرقوم از حدیث شریف پس قول آنحضرت
 که در ابراهیم شاهی و کنز العباد از سنن ابی داود نقل کرده است
 لا یجوز ذبیح الغنم والبقر هنک القبور لقوله علیه السلام لا عقربی

الا سلام اي عنى القبر هكذا فى سنن ابى داؤد وكذا لا يجوز ان يبع
 على النبأ الجليل لان النبى ﷺ نهى عن ذبايح الجن بناء على انه
 يكفرون مخالفة انهم لو لم يذبحوا يؤذيهن الجن فابطل صلى الله عليه
 وسلم ونهين عنه وروى دستور القضاة فى الباب العاشر من العشرين
 قال النبي صلى الله عليه وسلم حرم الله تعالى ما ذبح امتى على
 الاصنام والارثان والاوزار والابرار والنجار والاهبار واليهوت
 والعيون والاولاد فالتابع مشرك والمذبح مية وميتة والمروة باينة
 ودرسته ودرجده ثالث در كتاب الذبايح است و هم در جامع منير سبطى
 لعن الله من ذبح لغير الله ونيز در سنن ابى داؤد است فهمى رسول الله صلى
 الله عليه وسلم من معاصر العرب قال داؤد يعنى فى القبر وترجمه منع
 كمر رسول خدا از يى كردن اعراب ابو داؤد گويد كه نزد قبر و شرايح
 اين حديث نوشته اند كه در جاهليت رسم عرب بود كه بنوران
 رانزد قبر بر نيت مقبور ذبح مى كردند اين ذبح مذكور ممنوع شده
 و در مشكوة در جلد ثالث در باب الذبح مرقوم است
 ان رجل على عهد رسول الله صلى الله عليه وسلم ان يختصرا بلا
 بمسوانة فانى رسول الله صلى الله عليه وسلم فاخبر فقال رسول
 الله صلى الله عليه وسلم هل كان فيها رثن من ارثان الجاهلية

يَعْبُدُ فَقَالُوا لَا قَوْلَ فِئَالِ كَانَ فِيهَا عَيْدٌ مِنْ أَعْيَادِهِمْ قَالُوا لَا فَقَالَ

أَوْفَ بِئِذَا رَكَعًا فَافْعَلْ لَا رَفَاعَ لَنَذِرَنِي مَعْصِيَةَ اللَّهِ

یعنی نذر کرد مردی در زمان آن حضرت صلی الله علیه و سلم
که ذبح کند شتری را در موضع که نام او بوانه بود * پس
آن مرد نزد پیغمبر خدا آمد و خبر کرد آن حضرت را باین قصه
پس گفت آن حضرت آیا بود در آن موضع تنی از بنان
زمان جاهلیت که پرستیده می شد گفتند نبود پس گفت
آن حضرت آیا بود در وی عیدی از عید های اهل
جاهلیت گفتند نبود پس گفت آن حضرت و فاکن بنذر خود
در ترجمه شیخ عبدالحی دهموی مرقوم است که ازینجا معلوم
شد که کسی که نذر کند ذبح را در مکانی لازم است و فاکن
اگر آن موضع مهید او تان و یا مجمع کفار نبود و اگر این چنین بود
صحیح نه بود زیرا که نیست و فاکن بنذر را در معصیت خدا است *
پس ازین حدیث صاف ظاهر شد که در جایکه بست
باشد یا موضع عبادت کفار باشد یا محل عید و جشن کافران
بود یا جایکه در این منظره پرستش کفار باشد مانند قبر و غیره
در آنجا جانوری را ذبح کردن حرام است بعلت قصد تعظیم

و تقرب بسوی غیر خدا بلکه در موضعی که منتهی قصد تعظیم و
تقرب بسوی غیر خدا باشد. ذبح در آنجا ممنوع است اگر چه در
حقیقت از ذابح تعظیم و تقرب غیر خدا صادر نشده باشد
اما سوت حرمت جانور مرقوم از اجماع پس در تفسیر کبیر
مرقوم است که اجمع العلماء ان مما حذا به ذبیحة و قصد
بذل یحیی المقرب الی غیر الله صار مرقدا و ذبیحته ذبیحة مرئد
یعنی جمیع علما اتفاق کرده اند بر این که اگر مسلمانی جانوری را
ذبح کند و بذبح آن تقرب به غیر خدا جوید پس آن
کس مرتد خواهد شد و آن جانور مذبوحه مرتد یعنی در حکم مردار
و امین عبارت در تفسیر نیشاپوری نیز مرقوم است
و نیز در بحر الرایق چنانچه سابقا مذکور شد که الا جماع علی
حرمة الذل للمخلوق و انه حرام بل صحت الی قوله فما یؤخذ
من الدراهم و الشمع و الزيت و نحوها و ینقل الی صرائح الاولیاء
تقریرا الیهم فهو حرام باجماع المسلمین یعنی جمیع علما اجماع
کرده اند بر حرمت ذریکه برای مخلوقی باشد و شی
منه و در حرام است پس چیزی که از قسم درهم و شمع
و روغن و امثال آنها سویی مقابرا و لیا برده می شود و تقرب

بایشان مقصودی باشد با اتفاق جمیع مسلمانان حرام است
 و نیز از عالم گیری منقول شد * اعنی مایوخذ من
 الدرام و نحوها الى صرائح الاولیاء تقریبا اليهم فحرام بالاجماع
 اما کفر ذایج مرقوم پس در میان علما مختلف است لیکن
 اکثر علما می محققین و فضلا می مدققین قائل به کفر او هستند
 چنانچه از تفسیر کبیر و اشباه و در مختار و تفسیر نیشابوری
 و قاضیان منقول شد * فلین کرفه من مذکر و لیه مبره من
 من معتبر * اما دلائل حرمت جانور مرقوم از کتب فقه و
 فتاوی بسیار بلکه بی شمار است اما درین رساله از چند
 کتب که سداول بین الناس و مشهور بین النوام و
 النواص است آورده شد * فی الاشباه والنظائر فی
 المحکم الثانی من قاعدة الامور بمقاصد ما والدیج قد یکون
 للاکل فیکون مما حار و مندوبا و للاضحیة فیکون مما ذی اول و لحدوم
 امیر و نحوه فیکون حراما و کفر املی قول * و ایضا فی الاشباه فی
 المحکم الخامس من قاعدة الامور بمقاصد ما و صرح فی الجزایرة
 من الفاظ الکفر ان الذیج المقادیم من حج او غزو امیر او غیره
 لیجعل الذیج مینه و اختلقوا فی کفر الذایج و ایضا فی الاشباه

في كتاب الذبايح ذبح لقدم امير او لواحد من العظام يحرم
ولو ذكر الله تعالى وللضيف لا * وفي الاختار في كتاب الذبايح
ولو صمى ولم تحضره الخية صح بخلاف ما لو قصص بها التبرك في
ابتداء الفعل او امر آخر فانه لا يصح فلا يحل وايضا فيه ذبح
لقدم الامير ونحوه كواحد من العظام يحرم * لانه اهل به لغير
الله ولو ذكر اسم الله عليه ولو ذبح للضيف لا يحرم والفارق انه ان
قد مهاليا كل منها كان الذبح لله والمنفعة للضيف او الوليمة او المهرج
وان لم يقد مهاليا كل بل يدفعها لغيره لكان لتعظيم غير الله فيحرم
وهل يكفر فحيه قولان في شرح الوهبانية * شعر * وفاعله جمهورهم
قال كافر * وقيل واسما عيل ليس يكفر * وفي قرة الالفاظ شرح الدر
المنتقار حاصل الكلام في هذه المسئلة ان الذبح المقترن بذكرا
الله تعالى اذا كان قبل قدم فادم للتهمة لضيافته او بعد قدم
ببره لذللك فلا شبهة في جواز بل مغلوب ويجوز اكل ذلك
المذبح واما اذا كان عند قدم فان كان القصد ذلك فالحكم ما
ذكره وان كان لجرد التعظيم فحرام والمذبح ميتة * وضابطه انه
ان طبخ وقدم للضيف فهو للضيافة وان امر الذبايح ان يتوازمه
الفاصل كما هو المعهود في بلد تنافه لجرد التعظيم وحكمه ما علمت و

في الجوهرة الذي يبع عند مري الضيف تعظيما له لا يحل كلها وكذا عند
 قدوم الامير ونحوه تعظيما له لانه اهل به لغير الله تعالى واما الذي يبع
 عند غيبة الضيف لاجل الضيافة فلا بأس وفي القصول العبادية
 في باب ما يكون كفرا من ذبح في وجه انسان شيئا وقت قدومه
 كفرا الذي يبع والمذبح ميتة وفي فتاوى قاضيخان وفتاوى عالم
 كيري في باب ما يكون كفرا رجل ذبح لوجه انسان في وقت
 الخلعة وما اشبه ذلك كفرا والمذبح ميتة لا توكل وفي خزنة المفتين
 ومن ذبح لوجه انسان وقت قدومه كفرا الذي يبع والمذبح ميتة
 وفي الغيبة في كتاب الذي يبيع ذبح لضيف شاة وصلى الله تعالى
 يحل ولو ذبحه لقدوم الامير او واحد من العظماء وذكر اسم الله
 لا يحل لان في الاول الذي يبع لله والمنفعة للضيف ولهذا يضعه
 هنده وبأكل منه وفي الثاني لتعظيم الامير لا لله تعالى ولهذا
 لا يضعه منه بل يذبحه لغيره فعلى هذا اما يفعله القصابون في
 بلدنا من اصعاد البعير بالبح جارناك وقت المناسبات فيل يحرقه
 فيه فهو ميتة وان ذكر اسم الله تعالى عليه ويكفرون بذلك وهذا
 قول عنه النامس غافلون خواصهم فيكف عوامهم وفي الفتاوى
 المعاكيرية في كتاب الذي يبيع ذبح عند مري الضيف تعظيما له

لا یحل اكلها وكل احد قل وم الامير او نحوه تعظيما ما اذا ذبح
 ذبحه في بيعة الضيف لاجل الضيافة فانه لا بأس به وايضا في
 الفتاوى العالمة في فصل ما يتعلق بالتهنئة بالكفار من باب
 احكام المرتدين اگر یکی بوقت خلعت یعنی بوقت پوشیدن شتر
 و بوقت تهنیت از برای تشریف پوشیدن و رضای او
 قربانی کند کافر شود و این قربانی مردار باشد خوردن آن روا نبود *
 و دیگر از این جنس آنست که بر سر آب میرند و آن آب را
 می پرستند و به نیت که دارند گو سپند بر سر آب ذبح
 می کنند این پرستندگان آب و ذبح کنندگان گو سپند کافر می شوند
 و گو سپند مردار و خوردن آن روا نبود * و فی جامع الرموز
 فلو سمی طی ذبیحة وذبح لغيره لم یحل وانهما قلنا لله لانه لو سمی
 وذبح لقل وم الامير او نحوه من العظماء لا یحل لانه ذبح تعظيما
 له لا لله تعالى ولله لا یضعه بین یدیه لیاكل منه بل یدفعه الى
 غیره بخلاف ما اذا ذبح للضيف فانه لله تعالى وله لا یضعه لیاكل
 و فی مطالب المؤمنین ذبح للضيف شاة وسمی الله تعالى یحل ولو
 ذبحه لقل وم الامير او لواحد من العظماء و ذکر اسم الله تعالى
 علیه لا یحل لان فی الاول الذبح لله تعالى والجمع للضيف وله لا

يضعه عنده ليأكل منه وفي الثاني لتعظيم الامير لا لله تعالى ولله
 لا يضعه عنده بل يدفعه لغيره وفي الحمادة في كتاب الذبايح
 وانج ذبح كثر براسي قدوم بزرگي يادربنای جديد وگورستان
 حرام است هـ وفي ابراهيم شاهي في باب زيارة القبور لا يجوز
 ذبح الغنم والمقور عند القبور لقوله عليه السلام لا عقر في الاسلام
 اي عند العقور هكذا في سنن ابي داود وكذا لا يجوز الذبح عند
 المناء الجليل ومنه شراء الدار لان النبي ﷺ نهى عن ذبايح
 الجن بناء على انهم يكرمون مخافة انهم لو لم يذبحوا يذبحهم الجن
 فابطل النبي صلى الله عليه وسلم ونهى عنه هكذا في بستان الفتية
 وفي عيون البصائر حاشية الالهية والنظاير في كتاب الذبايح
 قوله ذبح لقدم امير الخ حاصل الكلام في هذه المسئلة ان الذبح
 المقترن بذكراهم الله تعالى اذا كان قبل قدوم قادم اليه
 لضيفته او بعد قدومه بمرحلة لك فلا شبهة في جوازه بل
 مندوبة وفي جواز اكل ذلك المذبح وما اذا كان عند المقدم
 فان كان المقصد ذلك فالذبح ما ذكرنا وان كان لمجرد التعظيم
 فيحرام والمذبح مباح مباحة وضابطته انه ان طبع وقد م
 للضيف فهو للضيف وان امر الذبايح ان يتوازعه

انما من كما هو معهود ببلد تنافهوا لمجرد التعظيم وحكمه
 ما علمت وعليه يحمل كلام المصنف واما الذبح عند وضع
 الجمل او عروض المرض والغشاء من مرض فلا شك في ان
 المقصد هو التصدق وفي كتاب هذه ايلة المبتلي ذبح شاة
 للضيف وذكر اسم الله تعالى عليه يحل اكله ولزده لاجل
 قدوم امير او واحد من العظماء وذكر اسم الله تعالى عليه
 يحرم اكله لان في المسئلة الاولى كان الذبح لاجل الله
 تعالى وذكر الاسم له ايضا ولهذا يضعه بين يده لياكله
 بخلاف الثانية لان ذبحها لاجله تعظيما له لا تعظيما لله تعالى
 ولهذا لا يضع بين يده لياكل منها بل يدفعه لغيره وفي
 الجوهرة الذبح عند مري الضيف تعظيما له لا يحل اكله وكل
 عند قدوم الامير لانه اهل به لغير الله تعالى فاما اذا ذبح
 عند غيبة الضيف لاجل الضيافة فلا بأس به وفي دستور القضاة
 في الباب الثاني والعشرون وفي فتاوي ابراهيم شاهي
 وجعل ذبح للضيف شاة وذكر اسم الله عليه يحل اكله
 ولزده لاجل قدوم الامير او واحد من العظماء و
 ذكر اسم الله عليه يحرم اكله لان في المسئلة الثانية كان الذبح

تعظیماً له لا تعظیماً لله تعالی و لهذا لا یصح بین یدیه لیا کل منه
 بل یدفعه لغيره * و فی نصاب الاحتساب ما یفعله الجهالة من الذبح
 عند قبور المشایخ و الشهداء و غیرهم و عقد شراء البزار و علی الجناء
 الجدید و باب البیوت و عند دخول الامیر و فی وجه الانسان و ما
 اشیه ذلك فهذا یموجب الحرمة اذا کان لغیر الله تعالی و ان ذکر
 اسم الله تعالی علیه و یکفرون بذلك و هذا امر غفل الناس
 خواصهم فکیف یعوامهم * **بستر دانستن** است که بعضی از
 علمای ابن دیار حل صورت ستر را از عبارات هدایه
 که در ماده ذکر نام غیر خدا یا نام خدا بر ذبیحه مرقوم است استنباط
 می کنند باین طور که صورت مرقوم را در صورت ثانی هدایه
 داخل می شمارند و بر حسب زعم خود بر حل جانور منذور مرقوم
 استلال می نمایند * و حال آنکه اگر در تبیین عبارت هدایه
 و در قبود آن و در وضع صورت آن تا بل کرده شود پس
 بر خلاف دعوی مدعیان و بر عکس مدعی ایشان دلیل می نماید *
 و ایضاح مدار مضامین هدایه و توضیح منشأ خطای ایشان موقوف
 است بر تفصیل صورت های که در آن ذکر نام غیر و نام خدای
 تعالی یافته شود که در اول تحریر آن می گفتم و من الله تعالی الهمد الیه

رالعناية في البداية والنهاية وبفضله الكفاية ومنه العصمة
 من الغواية والغواية * باید دانست که ذکر نام خدا می تعالی در
 وقت ذبح جانوری ضرور است و این ذکر مشروط است
 بآنکه از شرکت نام غیر خالص باشد * و ذکر نام غیر و
 نام خدا در وقت ذبح جانور بر چهار قسم است اول موصول
 صوره و منی یعنی نام غیر با نام خدا در وقت ذبح جانوری
 موصول و منسوم باشد از روی لفظ و هم از روی منی چنانچه
 در وقت ذبح گوید بسم الله و باسم زید یا بگوید بسم الله
 و زید بکسر حرف دال و مانند آن و درین صورت ذبیحه حرام
 است زیراچه نام غیر با نام خدا موصول است در تلفظ و ذکر
 و هم در قصد و غرض پس شرکت غیر با نام خدا در تعظیم بذبح
 جانور موجود شد و خلوص که شرط سل است منقود * دوم
 موصول صوره لا منی یعنی اتصال نام غیر با نام خدا در تلفظ و عبارت
 موجود باشد اما در منی و دلالت متحقق نباشد چنانچه در وقت
 ذبح نام غیر با نام خدا ضم کند اما بدون حرف عطف و بغیر کسر
 حرف آخر نام غیر مانند آنکه بگوید بسم الله و زید بنضم دال یا بگوید
 بسم الله عن زید یا بسم الله زید بنضم دال و امثال آن * و برین تقدیر

ذیبح حرام نیست زیرا چه شرکت نام غیر بانام خدا در تعظیم
 مذبح یافته شد زیرا چه حرف عطف و کسره حرف آخر دلیل
 بر قصد شرکت مرقومه است و آن درین جای مقصود است *
 اما نگارنده است به جهت آنکه شرکت در تلفظ موجود است پس
 صورته موصول است اگر چه معنی و قصد موصول نیست پس مشابهه
 حرام گردید و مشابهت حرام نگارنده است * سیوم موصول
 معنی لا صورته یعنی نام غیر بانام خدا در وقت ذبح در ظاهر
 عبارت موجود نباشد اما در باطن و قصد مضموم بود چنانچه
 قبل از ذبح گفته باشد که این جانور را بنام زید ذبح خواهیم نمود و یا برای
 زید نذر کردم و بعد بهم برین قصد قایم باشد حتی که به نیت سابقه ذبح کند
 اما در وقت ذبح نام خدا می تعالی بر زبان راند و نام زید
 اصلاً بر زبان نآورد و این حرام است زیرا چه نام غیر بانام
 خدا موصول است معنی و قصد اگر چه در لفظ مذکور نیست و
 این موجب حرمت است به جهت آن که درین صورت
 شرکت غیر بانام خدا مقصود است اگر چه ملفوظ نیست و معنی
 و قصد بر صورت و لفظ ترجیح دارد زیرا چه قاعده شرعی
 است که اذا اختلف القلب واللسان فالمتعبر مافی القلب و فی

البعد یث المعتبر انما الاعمال بالنیات وانما لكل امرء ما نوى الخ
 پس خاص از نام غیر که مشروط حل ذبیحه است درین
 صورت مفقود است و تفصیل این بمرات و کرات
 بوجود مختلفه و بدلائل متعدده بفضله تعالی مرقوم شده اما در اینجا
 برای تمییز مخالفان و اعلام غافلان عبارت به این که دستاویز
 ایشان است و بر حسب فهم و زعم نمود ما بر حل ذبیحه مرقوم
 دلیلی می آید نقل کرده بفضل او تعالی خود از نحو اسی عبارت منقول
 حرمت آن ثابت و واضح و متحقق و لایح می شود چنانچه
 مفصول صورته و معنی یعنی شرکت نام غیر بانام خدا در تعظیم بذبح
 جانور نه در لفظ و عبارت و نه در قصد و غرض یافته شود چنانچه
 قبل از ذبح بگوید که این جانور را برای ایصال ثواب تصدق
 آن بنام زید ستر کردم و یا بگوید که این جانور را برای خدا از
 جانب زید ذبح خواهیم کرد و یا بگوید که این جانور را برای خوراندن
 و حیانت زید داشتم و امثال آن بعد از آن در وقت ذبح
 صرف نام خدا بگوید و کلام سابق را اصلا بر زبان نراند و این
 صورت سبب طلال است بلا کراهت زیرا چه هرگاه نام غیر بانام
 خدا در وقت ذبح مذکور نیست پس مفصول صورتی ثابت

شد و موصول صوری که باعث کراهت است یافته نشد و
 چون که شرکت غیر با نام خدا در تعظیم بدیع مقصود نیست بلکه
 صرف اوصول ثواب برای شخصی یا نیابت از جانب
 احدی در ذبح برای خدا یا ضیافت کسی مقصود است پس
 موصول منوی نیز متحقق گشت و موصول منوی که موجب حرمت
 است ثابت نگردد و بازگاه این چهار صورت معلوم شد
 پس بدانکه صاحب هدایه سه صورت را نوشته است که در آنها
 صرف ذکر نام غیر و نام خدا یافته شده است و عبارت آن این است
 و یکره ان یذکر مع اسم الله تعالی شیئا غیره بان یقول عند الذبح اللهم
 تقبل من فلان وهذه ثلث مسائل : احدها ان یذکر موصولا لامعطوفا
 فیکره ولا تحرم الذبیحة وهو المراد بما قال ونظیره ان یقول
 بسم الله محمد رسول الله لان الشریکة لم توجد فلم یکن الذبیح
 واقع له الا انه یکره لوجود القران ضرورة فیتصور بصورة المحرم
 والثانیة ان یذکر موصولا علی وجه العطف والشرکة بان یقول
 بسم الله واسم فلان او یقول بسم الله وفلان او بسم الله ومحمد رسول
 الله یکسر الدال فتحرم الذبیحة لانه اهل به لغیر الله والثالثة ان
 یقول موصولا منه بصورة ومعنی بان یقول قبل التعمیم وقبل ان

بضمع الذئبة اربعه وهذا الابس به لما روي عن النبي صلى الله

عليه وسلم انه قال بعن النبي صلى الله عليه وسلم اللهم تقبل هذا من امة محمد

شهد لك بالوحدانية ولي بالبلاغ والمشرط هو الذكر الخالص المجرد

ملک ما قال ابن معبود رضی اللہ عنہ ہرد والتعمیۃ ہتی اوقال عنہ

اللّٰهُمَّ اغْفِرْ لِي لَا يَحِلُّ لَانَهُ دَعَاءُ رَسُوَالٍ بِسْمِ صَوْرَتِ

اولی ۱۰ اینجه درین جا صورت دوم است و صورت

دوم آن آنچه درین جا صورت اول است و صورت سوم

آن آنچه درین جا صورت چهارم است اما صورت نالینده کرد.

بن مقام پس در یہ ایہ اصلاً مرقوم نیست و در جمعی

آن است که مدار قول به این حرف بر ذکر نام غیر بانام خدا

ست بدون اعتبار تقرب بسوی غیر و نهایی حکم صورت

لہذا این جابر قریب بسوی غیر است اند اصحاب ہایہ آنرا

که کرده اما از قبیل عبارت به این و از وضع صورت او بچشم

نورث ٹائلز مذکورہ این مقام مستنبط می شود زیرا کہ در

يؤيد ثالثاً هذا الأمر قوماً استت والشائكة ان يقول مفصلاً عنه صورة

معنى بان يقول قبل التسمية الى قوله اللهم تقبل هذا عن امته محمد النبي

منہی از قبیلہ منہی حوائف واضح می شود کہ میوه معلول ہر دو قسم

است صوره و معنی و در صورت اولی به این موصول صوره اهمیت و معنی
نیست و در صورت ثانیه هر دو مجتمع است و در صورت ثالثه هر دو مفقود
است باقی مانده آنکه موصول معنی بود و صوره یکنه بود و از تعابیل صورت
اولی صاف ظاهری شود که صرف موصول صوره در باب حرمت
متبر نیست زیرا چه شرکت بافته نشد بلکه صرف صورت حرام
است و در حقیقت و معنی حرام نیست پس غایبه الامر اینکه موجب
که اهمیت باشد پس ازین تعابیل به وضوح پیوست که موصول معنی البته
در افاده حرمت متبر است و ازین جهت در بیان صورت ثالثه به این
برای اخراج این صورت یعنی صورت ثالثه مرقوم این جا قید
مفصول معنی نوشته است علاوه بر این آن که اگر موصول معنوی متبر
نمی بود پس اصلا حاجت قید مفصول معنی برای اخراج موصول
معنوی نمی شد بلکه همین قدر کافی بود که مفصول صوره و نیز
صاحب به این گفته است بان یقول قبل التسمیة ان قولہ اللہ تعالی
هذه من امة محمد الخ و نگفت بان یقول قبل التسمیة باسم فلان
چنانچه در صورت ثانیه ذکر کرده است و وجهش همین است
که این صورت مفصول صوری و معنوی نیست بلکه مفصول
صوری است و موصول معنوی و سابق ماقوم شده که صورت

موصول معنوی حرام است پس از تعالیٰ صاحب هدایه باین
 وجه که در صورت موصول صورته لایق حرام نیست زیرا این
 شرکت یافته نمی شود و نیز از تقید او بقید موصول معنی باین وضع که
 اگر موصول صورته و معنی به و حلال است و هم از وضع او
 صورت ثالثه را باین طور که بگوید قبل ذبح اللهم تقبل من فلان
 و باین نوع وضع نکرد که بسم فلان چنانچه در صورت ثانیه تمیل
 که در صاف متبادر می شود که اگر در وقت ذبح نام غیر با نام خدا
 موصول معنی یافته شود حرام خواهد شد پس می گویم که
 تعالیٰ مرقوم صاحب هدایه و تقید مذکور او و تسویر مزبور او ناطبق
 صادق است باین که جانوری که اولانها و اولبا و غیره نذر کرده شود
 بعد از آن با بقا نیست سابقه ذبح کرده شود حرام است اگر چه
 از زبان نام خدای تعالی خوانده باشد پس کسی که صورت
 نذر مرقومه را در صورت ثالثه هدایه داخل می شمارد و عل آنرا
 از عبارت هدایه استنباط می کند و از وضع صورت ثالثه بر
 دعوی خود استدلال می کند خطای محض کرده و در غلط فاحش
 افتاده زیرا که در میان صورت ذکر نام غیر خدا بر جانوری بقصد
 نذر برای او و در میان صورت ذکر نام غیر بقصد ایصال ثواب

برای آن غیر فرق نکرده و حال آنکه در صورت ثالثه هاید نام
 غیر که قبل از ذبح مذبوح است به قصد ایصال ثواب آن
 برای آن غیر مذکور است چنانچه از لفظ هذه من امة محمد الخ
 ظاهر و باهر است نه به قصد تقرب بسوی او و تعظیم برای او بدیج
 جانور مذکور آری در صورت ثانیه هاید ذکر غیر برای تقرب
 بسوی او مرقوم است زیراچه درین صورت ذبح برای
 غیر است و در صورت ثالثه آن ذبح از جانب غیر است
 و فرق در میان ذبح برای غیر و ذبح از جانب غیر اظهار من الشمس
 بین من الشمس است خلاصه آنکه در صورت ثالثه هاید
 اتصال صوری و معنوی هر دو منقود است بآنکه انفصال صوری و
 معنوی موجود است بخلاف صورت متنازعیه فیها که نام غیر که قبل
 از ذبح مذکور است به قصد نذر بنام او و تقرب بسوی او
 بدیج جانور مذکور است پس انفصال اخلاقی اگرچه در صورت
 نذر مذکور موجود است اما انفصال معنوی هرگز در آن متصور
 نیست زیراچه تقرب بسوی غیر در آن واقع است و نیست
 آن تا وقت ذبح موجود و باقی است پس اتصال معنوی در آن
 متروک ثبات است و همچنین مدار حرمت در صورت مرقوم

است آری اتصال صوری در آن معدوم است ایضا اما این را
اعبار می نیست چنانچه مفصلاً گذشت فیضنامه تعالی ع
شکر و سپاس نالین بل قیاس است که آنچه اکثر اهل این زمان
در باب نذر انیر الله شکوک و اوامدم داشتند و بیشتر ابنای این
دوران فسادات و شرور گماشتند به فضله تعالی دفع هر یک از آنها
مردم شد و گمان غالب باینکه اعتقاد جازم است که مبتدعان
و متفهمان عموماً و مدعیان و حامدان خصوصاً این رساله را
دیدند بچشم و خروشش آمده دلمان بطعن و افتراء و
بهتان خواهند کشود و اعتراضات بی کار و سوالات ناهنجار
خواهند نمود اما امید قوی از مضمنان و متدینان است که هرگاه
این نسخه را ملاحظه خواهند فرمود زبان حق ترجمان در ماده کوشش
و سعی این احقر العباد خواهند کشود و دعای خیر در باب
صلاح دنیا و فلاح عقبی این اصناف افراد خواهند نمود و ما توفیق
الامن الله الفضال الرحیم و ما رجائی الا بفضلہ العظیم و لا حول و لا
قوة الا بالله العلی العظیم و آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین
والصلاة علی هید المرسلین شفیعی فی الدنیا و الآخرة

ف

CALL ۳۲۰ ۶۵۹ ACC. No. ۹۹۰۱

AUTHOR

TITLE آدم و حوا عن رسول الله

۳۲۰ ۶۵۹

۹۹۰۱

دفعه ششمین

Date	No.	Date	No.
۱۳۴۰/۱۰/۱۵	۱	۱۳۴۰/۱۰/۱۵	۱
۱۳۴۰/۱۰/۱۵	۲	۱۳۴۰/۱۰/۱۵	۲
۱۳۴۰/۱۰/۱۵	۳	۱۳۴۰/۱۰/۱۵	۳
۱۳۴۰/۱۰/۱۵	۴	۱۳۴۰/۱۰/۱۵	۴
۱۳۴۰/۱۰/۱۵	۵	۱۳۴۰/۱۰/۱۵	۵
۱۳۴۰/۱۰/۱۵	۶	۱۳۴۰/۱۰/۱۵	۶
۱۳۴۰/۱۰/۱۵	۷	۱۳۴۰/۱۰/۱۵	۷
۱۳۴۰/۱۰/۱۵	۸	۱۳۴۰/۱۰/۱۵	۸
۱۳۴۰/۱۰/۱۵	۹	۱۳۴۰/۱۰/۱۵	۹
۱۳۴۰/۱۰/۱۵	۱۰	۱۳۴۰/۱۰/۱۵	۱۰



Maulana Azad Library ALIGARH MUSLIM UNIVERSITY

RULES:—

1. The book must be returned on the date stamped above.
2. A fine of Re. 1-00 per volume per day shall be charged for text-books and 10 Paise per volume per day for general books kept over - due.

